



(SY)

BP192

.S48T3

(SY)BP192.S48T3

Shari'ati, 'Ali

Tashayyu' 'alavi va tashayyu'
Safavi

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

JUN 1 1987

JUN 1 1987

PROCTOR PROPERTY LIBRARY

PARTY



32101 041063247

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ إِذْ أَخْبَرَ
أَنَّ الْمَدِينَةَ الْيَوْمَ تُسَمَّى الْيَمِينِ

تشیع علوی

دکتر علی شریعتی



deposited
Return to
Order Division
Pristone Library,
Princeton University

Shartst, Alt.

بِجِ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
١٣٥٢
مكتبة خانة دانش و انكسار ادبيات
و علوم انسانی

بسم الله الرحمن الرحيم
و لکن منکم امة يدعون الى الخیر

تشیع علوی و تشیع صفوی

(57)

BP 192

.S48 T3

این کتاب را

به ملت خویش که بزرگترین افتخارش و د شوارترین انتخابش ،
راه علی و مکتب علی و ولایت علی ، در سیاهترین دوره های تاریخ
است ،

و به حوزه علمی امام صادق که پایگاه نگیانی مکتب اهل
بیت است و به علما ، سخنوران ، نویسندگان و طلاب تشیع علوی
— که امید مردم برای آگاهی مردم و احیاء ایمان مردم به آنها
است ،

تقدیر می کنم .

به آنها که خود ، بهر از هم ، قربانی تشیع صفوی اند !

تشیع سرخ — تشیع سیاه

مذهب شهادت — مذهب عزرا .

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام دینی بود که با "نه" "ی محمد
— وارث ابراهیم و مظهر دین توحید خدا و
وحدت خلق — در تاریخ انسان پدید آمد .
"نه" "ای که شعار توحید با آن آغاز می شود ،
شعاری که اسلام در برابر شرک — مذ هب
اشرافیت و مصلحت — با آن آغاز شد .
و تشیع ، اسلام بود که با "نه" "ی علی
بزرگ — وارث محمد و مظهر اسلام عدالت و
حقیقت — در تاریخ اسلام چهره خود را
مشخص کرد و نیز جهت خود را . "نه" "ای که
وی ، در شورای انتخاب خلیفه ، در برابر
عبدالرحمن — مظهر اسلام اشرافیت و مصلحت —
گفت .

این "نه" ، بعنوان جبهه گیری نهضت
شعبی در تاریخ اسلام ، تا پیش از صفویه ،
شاخص نقش اجتماعی ، طبقاتی و سیاسی
گروهی بود که به محبت خاندان پیغمبر و
پیروی علی شناخته می شدند . حزبی که سه

بنامشیر "قرآن و سنت" بود ، اما قرآن و سنتی که
نه از خاندان اموی و عباسی و غزنوی و سلجوقی و
چنگیزی و تیموری و هولاکوئی ، بلکه از خاندان
محمدی اعلام می شود .

و تاریخ اسلام مسیر گفتنی را دنبال کرد .
مسیری که در آن ، همه قلدران و قداره بندگان
و خاندان ها و خان های عرب و عجم و ترک و تاتار
و مغول حق رهبری امت اسلام و خلافت پیامبر
اسلام را داشتند ، جز خاندان پیامبر ائمه
راستین اسلام !

و تشیع — که با " نه " آغاز شد ، " نه "
در قبال مسیری که تاریخ انتخاب می کرد — عمیاً
علیه تاریخ بود ، تاریخی که بنام قرآن ، مسیر
جاهلیت کسری و میسر را دنبال می کرد و بنام
سنت ، پیش از همه ، پروردگان خانه قرآن و
سنت را قدرهای می ساخت !

شیعه تاریخ را نپذیرفت ، رهبری و —
حاکمیت آنها را که بر تاریخ تسلط یافتند
و در جاهه جانشینی رسول و حمایت اسلام و

جهاد علیه کفر اکثریت خبیق را از بغداد نفی
کرد و پشت به مسجد های مجلل و کاج های
پرشکوه امام و خلیفه اسلام ، رویه خانه کلین
و مترون فاطمه نهاد .

شیعه — که نمایندۀ طبقه ستمدیده
و عدلخواه در نظام خلافت بود — در این
" خانه " ، خرجه را و هر که را می خواست ،
می یافت .

برای او ، فاطمه ، وارث پیامبر ، مظهر
" حق مظلوم " و در همین حال نخستین " اعتراض "
و تحتم نیرومند و صریح " داد خواهی " که
شعار ملت های محکوم و ضیقات مظلوم در نظام
حاکم بود .

و این ، مظهر عدل مظلوم ! ! جسم
پرشکوه حقیقتی که در روز های ستمناوی
فریادی شد و در راه ستم حاکم ،
و حسن ، مظهر آخرین مقاومت
پایگاه " ستم امامت " ، در برابر اولیای
پایگاه " استبداد حکومت " .

وحسین ، شاهد همه شهیدان ظلم
در تاریخ ، وارث همه پیشوایان آزادی و برابری
و حق طلبان ارآدم تا خودش ، تا همیشه ،
رسول شهادت ، منبر خون انقلاب .

و بالاخره ، رجب ، شاهد همه اسیران
سردفاع در ستام خلادان ، پیامر پس از -
شهادت ، منبر پیام انوار !

و - رجب علی ، شیعه به عنوان تحسم
در دما و آروهای بوده های متبوم و آگاه و
عاصر بر جبر حاکم ، اساس نبر شعارهای
خود را می یافد :

برای رهائی از "ولایت مشرور" :
"ولایت علی" !

برای ردن داء مصله و مهر کفر و عصب
بر چنین خلافت :
"امام" !

و برای واژگون کردن نظام تصاد و
معبر مالکیت .
"عدالت" !

و برای " اعتراض به وضع موجود "

— که حکومت و روحانیت و اشرافیت حاکم ،
بافتح ها و غنیمت ها و مسجد سازی ها و جماعت ها
و مدرسه ها و دانشگاه ها و خیرات و صبرات
و تعطیم شعائر و انجام مراسم ، می کوشیدند
تا همه چیز را طبق مشیت بالعه " خدا و شرع
و رمای خدا و خلق نشان دهند :

اصل " انتظار " !

و برای ایجاد مرکزیت در رهبریت
" مرجعیت " ،

و برای تشکیل نیروها و دستگیر
و تعیین جهت :

" تقلید " ،

و برای داشتن یک رهبریت واحد ،

بیان امام " ،

و برای ایجاد یک مرکزیت ،

احتمالی و از راه " انتظار " ،

آموزشی و جمعیت " ،

شایسته و همین را اکنون روزگار می طلبد .

شرع می‌گردد —

"سهم" !

و برای طرح مداوم جنگ تاریخ —
 سیمه ، اسراف تاریخ ، غصب ها و حیانتها
 و ظلم ها و سرخسها های قریب و دور و انحطاط
 ، بویژه ، برای رنده نگاه داشتن خاطره ،
 شهیدان :

"سوگواری"

و برای رسوا کردن مقام حاکم که خود
 را ویراست رسول می‌نامد و اثبات اینکه
 ، ارتجاع را از وفایان دژیه رسول است ،
 ، برای بیان دادن راه کار ، به هیچ گفتن به
 این پرسش همیشه که ، " چه باید کرد ؟"
 و تعمیق سکن حاره تا حکومت جور و سربلندی
 ر بیعت ظلم و صرخه تسلیم پیوسته تاریخ و
 دلام جنگ انقطاع باید بر میان ' و ارشاد
 آدم ' و " واران انیسر " و عبودیت —
 واقعیت جاری که اسلام حاصره اسلام فانی
 است ، در حلقه " ملت " و اسلام

رامتین ، اسلام غایب است ، در ردای
 شرح شهادت

"عاشورا" !

وبالاخره ، برای ایجاد پوششی
 هوشیارانه بر روی تشکیلات ، فعالیت ها ،
 رابطه ها ، نیروها ، حمص ها ، نقشه ها ،
 و حفظ نیروها ، افراد و گروه ها از آسیب پذیری
 د برابر حکومت رور و مساوت و دشمناء روحانی
 وابسته اش که یا متکبرها ، نصیب شیعه را
 لجن مال کنند و مردم با آثاء را علیه آن تحریک ،
 ویا با تعقیب ها ، با ایمان بنایند و با فتن عام
 و زندان ها و تبعید ها ، تضعیف ، وبالاخره
 ایجاد امکان مبارزه و ادامه آن ورعایت دقیق
 اصل راز داری و حفظ شرایط ویژه مبارزه
 مخفی .

تقریباً

می بینیم که شیعه علوی ، در اصول
 هست قریباً با صغویه ۱ ، نه نهایی است
 نهضت افلاسی در رابحه است و در برابر همه

رشم های استعدادی و طبقاتی خود را اموی و عباسی و سلطنت عربی و صفوی و عثمانی و امپراتوری وایلیهای - که در هفتصد سال پیش را در هفتصد سال خود ساخته بودند - در دست مستم در فکر و در عمل بوده اند ، بلکه همچو يك حزب انقلابی محیره آگاه و اراد - اند ثلویسی بسیار عمیق و روشن ، سه ردهای قاضی و صریح و تشکیلات واحد را در دست و در رهبری اکثر حرکت های آزادی خواه و - طلب بوده های محروم و ستم دیده را در دست داشته و کانون حواس و دور را حاضر و محسوس روشنفکران حق طلب و مردم عدالت طلب بسیار می آمده است و بدینگونه ، در کشور تاریخ ، هر چه زودتر ، فشار ، حقیقتی ، عدالت حق مردم بهره کثر ارد خفایان ، بنام اشرافیت ، تصاد حیفی ، احسان فکری و عدت فرقه های وابستگی علمی دینی به حکام دنیائی و فقر و دلت توده ها و قدرت و ثروت حکام حشش تر و وقیح تر می شده است ، حبه گهری شیعه

قوی تر و شعارهای آنست که «بر من و
 و عیارزه» شرمه‌ایان حدت و مذهب
 است و از صورت «یا» مکتب فکری و دینی
 ویژه «روشنفکران» در حواصی «...» سبانی فهم
 درست است و در مذهب و مذهب ادب و مذهب و مذهب
 فلسفه «یونانی و تصوف» و به شکل یک
 نهضت سیاسی و اجتماعی و انقلابی در
 میان سال ۱۰ و یوزده و یوزده و یوزده
 می یافتند است و در آن زمان روز و روزهای
 بر روی رانده مردم مذهب و مذهب و مذهب
 می کرده اند و مذهب و مذهب و مذهب
 این است که حتی حلقه و سارتمین
 و روشن فکر و آزاد اندیش که یهود و مسیحیت و
 محوس در دربارشان آزادی و حرمت و نفوذ
 داشتند و حتی دهرت و آزادی می
 دادند ، از شیعه حلقه به عیض و چشم
 می کنند که آنها قتل عام ساده آنان فلسفان
 را آرام نمی صاحب و رنده پوست کردن ، میل به
 چشم کشیدن ران ارقا بیرون کشیدن و سمع

آجین کردن مناسب های راجستان بسود و
 مورخان و عقیدها و حتی فیلسوفان و عارفان
 د سنگاه پیر هر گونه انتهای و جعلی و سابقه ای
 را برای بدنام کردن شیعه عبادت می شمردند !
 و این است که سلطان محمود غزنوی
 اعلام می کند که من انشب در چهار کرده ام
 و شمع میجویم " و قیام پس دولتی فتوی
 می دهد که اردواج سلطان با این کتاب از
 یهود و نصاری و محسوس جائز است و باین شیعی
 جایز نیست !

پس از سلطه سرکان ، از طرف کوری و
 مد هی ، تعصب و سنگ نظری تشدید یافت
 و از نظر اجتماعی ، با اتحاد ضمیمه
 اقتصادی و قبول داری ، استثمار مردم و —
 بخصوص دهقانان بصورت و حشمت و طاقت
 فرسائی درآمد ، و موجب شد که رژیم حاکم بر
 مردم ، در سیاست ، فقط با شلاق و شکنجه
 روبرو کردن کله منار و چشم منار حکومت کند و
 در روحانیت ، مد هب سنت — که از آغاز

اسلام حکومت بود - بصورت محنت برین عقاید
 و احکام تعصب آمیز و خشک درآمد و وسیله ای شود
 برای توحیه و صده ضد اساسی حاکم و تظهِیرِ با
 رژیم د - ششانه ترک ترویج و سلحوص و معولس
 و ماده، محدوده ای برای مردم و آلت قتاله ای -
 برای هر فکری یا حرکتی که مصالح زورطلبان و
 منافع مالکان و صاحبان اقصاع را تهدید می کند و
 این بود که در این دوران، شیعه - در شکل
 و گرایش های مختلف معتدل یا افراطی - مظهر
 قیام و شور و مبارزه بود - های غارت شده و
 ستمدیده و دود و بخصوص در میان روسائیان نفوذ
 و گسترش سطحی یافت، بصورت تعصب های
 گوناگونی از من توده و در برابر قدرت پیاپی حاک^{ست}
 مکنون برور بسم حسن صباغ، اشیراکیت فراموشه،
 مبارزه فرهنگی و اعتقادی افراطی علیه و عصیان
 آزاد اندیشانه برخی از فرقه های صوفیانه -
 انقلابی و شیعی مست - علیه تعصب خشک و روح
 حشمت احتشاق آورو محترف سبگاه فقها و منشرعین
 وابسته به د سبگاه حاکم و بالاخره مکتب علمی و
 معتدل و علمی امامیه - به عنوان برگزیده ترین جریان

فکری و فرهنگی ماوم در برابر مذهب و فرهنگ حکومتود عرب آگاه است. و آموزش دهده. این مکتب، بر اساس دواصل امام و عدالت و شعار انقلاب عاشورا و سیح معبر صانه نور ما علیه وصح موجود، بادعوت به انتظار حضرت مهدی قائم و طرح مسأله انتقادی "علائم ظهور" و "آحر الزمان" و زنده داشتن امید به "فرج بعد از شدت" و فکراستقام و انقلاب و روال قطعی حور و محکومیت جبری قدرتهای حاکم و گسترش عدالت با شعشهر و آمادگی همه استعدادگان و عدالتخواهان مبطر برای شرکت در انقلاب... بطوریکه، - برخی شهرها چون کاشان و سمنزار که شیعیان قوی بودند، جمعه ها، اسب سعیدی را رین می کردند و تمام مردم شهر، شیعیان معترض و ناراضی و منتظر، علیه رغام حکومت و مذهب حاکم، در برابر از شهر بیرون می رفتند و با انتظار فرج و آزادی ارطم و آغاز انقلاب یعنی، طرح مسائلی که دستگاه حاکم از آن وحشت دارد.

در بیعت او نمی بستیم، که حکم می داد
 پس از قتل عام، موسی و چنیز و دو نومرد را بر
 راه یاس و ذی، وضع تسلیم کرده و با اسلحه
 جنگ، تیر و دوشمشیر زخمی و زاری داد و
 و جان های میانی و محترمانه را وادار کرد
 و آن میانی و هر یک متعنه از انصاف
 اظهار نمودند در چنگ خود تیر و دو اسلحه
 و اسلحه و تیر و دوشمشیر را و و ریه به بد
 گسیخته بودند و ریه ریه بر سرشان گذاشتند
 و رحمت حکام معول در آمده بود و دوحلق را
 تمام گذاشت حقه سب و جماعت و به تسلیم
 و رعایت و برادر حکام و سبب مدد ایمن خود در
 قتل جان جنگیزان و اسلحه و اسلحه
 از میان احساسات دین میبستند و از ارای
 نابود گریستن تمدن و ایالت و اجتماع و
 هستر مسلحین و حخته می کردند و گروهی
 نیز که نفوی آنان را از مدد سبب با حکام و
 ستکاران مانع شده بود و به اسروای رعد و
 جانفاه های تصرف حریفه بودند و عمر مستقیم

راه صاف کن سحاوز و زمینه ساز جنایت بودند و
مردم را در زیر تازیانه، جلادان و حیاولگران
معاونی و فریبکاران روحانی تنهائی داشته بودند
در این هنگام است که واعظی، سلمان وارد در
جسجوی حقیقت بر من حیرت و از همه مدعیان
رمان سراج می‌گیرد، محبت، نرد بالیوی
زاهد می‌رود تا راه محاب را در مکتب باستانی و
آرایی او بیاید، رهد راست و در برابر ظلم
می‌نهد و به سر من و میر حمن وجود حواشی
رسم که انسانی، در برابر موسی صحنه، اسیران
و معرکه، خردان و فقر گرسنگان و تازیانه های
ستم را بر گرد، بیچارگان می‌نهد و بنشیند و بجای
آنکه به محاب آسان بر حیرت، خود، به تنهائی،
در طلب محاب خود نماند و کف بهشت!

ار او به معرفت می‌نرسد و نزد رکن الدین
بهاد الدوله به سماع می‌رود که آواره، معرفت
و بینوائی طریقت او در تصوف همه حایب حیده
بود، تصوف را بر چون رهد، مد هب عزرا از
واقعیت ها و مسئولیت ها پیش کردن به

سرنوشت خلق و نادیده گرفتن ستم ها و قساوت ها
 می یابد . او را می بیند که دلی نازک و احساسی
 لطیف و روحی متعال دارد اما چگونه است که
 سول حوس که مغول بر این ملک جاری کرده و
 زوالی که اسلام و مردم را تهدید می کند ، آرامش
 روح و صفای دل او را اندکی مکن در می سازد ؟
 او را به بغت می گیرند و به خدمت
 شیخ الاسلام ، امام عیاب الدین هبة الله
 حموی به بحرآباد میروند . تا برد او احکام شرع
 صحن و محله مداحان حقه اخلاص سب را فرا گذارد
 و به چشمه اعلی حقیق راه یابد .
 و به راه می بیند که در راه مسأله در آداب
 بهت الحار ، سرخو که می کند ما سرنوشت سوم
 طش برابر مسأله از یس .
 شیخ هبمه ، جبر را بر خاک نهاده
 مذهب و جانها می کشد ، و معنی به اینکه
 دایم حاضره های با حاضره در راه است ،
 و با حامی غیر از تنوع سب به حکومت حیارا
 و به ویران سازد و سب سوم بوده ،

مسلمان به عنوان يك مسلمان مسئولِ مردِ پو آگاه
از زمان و معتزمِ نسبت به وضع و بی ایمان به همه
این دگان های ایمان "اسلام علی" را انتخاب
می کند و مذ هب اعتراض و شهادت را .

در حمامه يك درویش ساده ، تنها
و غریب به سبزوار می آید . در مسجد جامع
شهر خانه می کند و آنجا به وعظ می پردازد .
و اعطی که در برابر آنچه مردم را به جهل و حور
تعمیر کرده است سرشورش دارد و شورشی
که پیشش يك ایمان ، يك مکتب و يك تاریخ
سرخ نهفته است : تشیع !

توده های محروم اندل اندل آگاه
میشوند ، راه می یابند ، و در نتیجه به قدرت
تهدید کنند ، را به خود می آورند .

ملاهای رسم به کار میسوس خود
آغار می کنند ، شایعه سازی و سپهر فتوی
و در آخر " دیح شرعی "

" این شهج در مسجد حروف دیها

می رند " .

"این شمع در مسجد حدس می زند
و به خانه خدا اهانت می شود!"

"این شمع دین مردم را آشفته می سازد . . ."
ملاها کوشیدند تا مردم را به اوید بین کنند و
رمبه را برای نابودیش فراهم سازند و دست
حاکم معول را بر جان او باز کنند .

به حاکم معول نوشتند که او از دهن
حقه اهل سنت و جماعت معزوف است و مرچه
می کوشند متنبه نمی شود و در مسجد تهلوسع
دنیا می کند و افکار را فضاها را نشر می دهد ،
او مهد و رالذم است ، بر سلطان سعه است
که این مصیبت را از دین بردارد .

داعیه شایعه ساری و تحریک مردم حالا
می گیرد ولی دعوت شمع که به آگاهی و ایمان و
نجات بود هر روز در های محروم و در دین
روستائیان را بیشتر به خود جذب می کند .

تا ناچاره سحرگاهان که بر آید ،
وی ، همچون همیشه به سراج وی می رود ، از
رادر مسجد گشته می بینند .

پس از او بیدرنگ ، شاگرد وی
 شمع حسن جوری کارش را ادامه می دهد .
 وی اعلام بسیج می کند ، سازمان
 می دهد و مبارزه را محفی می سازد و خود در شهر
 می گردد و همه جا بذر آگاهی و انقلاب را بر
 بنای تشیع می باشد .

زمینه فکری اکنون آماده است و
 انقلاب در دل های بند کشیده شده و در زیر
 پوشش عقیده اسطوار می کشد .

يك جرعه كافي است .

خواهر زاده حاکم ، همچون
 همیشه ، وارد ده باشین می شود ، دخی در
 جنوب عرس سبزوار به فاصله شش فرسنگ .
 باد سنه ای وارد خانه عبدالرزاق
 میشود . از روستائیان پاک و عوری که هنوز
 ذلت حکومت بیگانه و انحطاط بیلیعاب —
 مذهبی حاکم در آبان اتری بجا نکرده بها
 است

آنان طعام می خواهند .

طعام می آورند
شراب می طلبند !

بر روستائی سلطان وسیع
مد هب که روح سخن شیخ حلیفه به حاشان
رسیده ، شراب آوردن ، آن هم برای چنین
پلهدانی به زور ، سخت گران می آید
اما می آورند !
مهمانیان مسکین می شوند ! شاهد
می خواهند !

انحار آغار می شود ، بسیار سریع
وساده !

نهان
میرای به سوی مردم می رود ، روستا
شیخ را صدا می زنند ، قریب می کنند که حاکم
معون زبانها را می طلبد ، چه باحسبی
می دهید ؟ می گویند : " ما سر بردار می بهیم
و این سر را بر بدیریم ، و شاهد ما سر برای
دشمن ما ، شصیر است " .

سر و شفت بد است ، مردم نصیحت
گرفته اند .

آنها را یکجا می کشند و چون می دانند
 که دیگر راه بازگشت نیست و مرگ را انتخاب
 کرده اند ، تردید ندارند . انتخاب مرگ به
 آنان قدرت می بخشد که يك ده را در برابر يك
 بشیم چون آشام به قیام وامی دارد و پیروز میکند !
 روستائیان به شهر می ریزند ، جنگ
 با سپاه معول و فتواهای ملاهای مذ هب
 حاکم و پیروزی دهقانان انقلابی .
 شعار :

نجات وعدالت !

نابودی قدرت معولان حاکم
 نفوذ روحانیان مذ هب حاکم و مالکیت های
 بزرگ طبقه حاکم .
 قربانیان چهار ملاها و اسیران حور
 معول ها به شورشیان می پیوندند ، سربوار مرکز
 قدرت میشود و همچون آشی که در هیرم حشک
 افتد ، انقلاب شیعیان سریدار به که شعیر
 مردان روستائی و قهرمانان نود ، راداشست

واندیشه، شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری —
 طمعی آگاه و حق پرست و آگاه کننده را، سراسر
 خرد اسان و شمال ایران را فرا می گیرد و شعله
 هایش به جنوب نیز می رود *

و نخستین بار، نهضتی انقلابی،
 بر بنیاد تشیع علوی، علیه سلطه خارجی،
 استحکام داخلی و قدرت فتوای ها و سرمایه
 داران بزرگ و برای نجات طب اسیر و توده های
 محروم و با شعار عدالت و فرهنگ، شهادت و به
 رسم، ده ها سال مقصد سال پیش، ایران، بر
 پامی شود و پیروز می گردد *

و این آتش روح انقلابی بنسبت
 علوی بود، "شیخ سرچ" که مقصد سال
 نخست روح انقلابی، آزادی خواست،
 عدالت و مردم گرایی و مبارزه آشتی ناپسند
 با حاکمان، جهل و فقر بود *

پس پس بعد از آن، و بعد
 از "سجده جامع توده" "مرحاسبه" در
 "مصدق شاه" "تجدید دیوار" دیوار، دیوار

• "قصر علی قاپو" شد •

و "تشیع سرح"

"تشیع سیاه گشت •

و مذهب "شهادت" •

مذهب "عزا" •

و اما در بیان عدو خواهی می گنیم که محکم اندازۀ مشخصی
و معینی نیست، که هر روز از چهره یمن یمن می شود به نام می شود و بر سر
بعد از این که می شود قبلاً اندازه ات را حساب کرد، جو می شود و می شود
و نامی حرف را قبل از پیش می گنیم، هر روز که هر حرف یک طرف نامی و بر سر
جو را در و فقط کمالاتی که می شود و هر حرف یک طرف است و بعد
می شود همیشه در آن ایستاده و هر روز که هر حرف یک طرف است و بعد
و می که نامی می شود خود بخود می شود خود حرف می شود، که که حرف می شود
می باشد این است که اگرگاه هر حرف از طرف معینی که معینی می شود و بعد
بهر می شود و در می شود هم

در این حال باز آوری گنیم که در بحثی که در مطرح می گنیم - و له در این
شبهها باشد که نامی در و ثلاثی نیست - در هم در و ثلاثی است و معنی
واقعی می دانستند و باید که در حد و بیست فکری - بشود و می شود
و خودشان را در به نامی در و آمده می کنند، به بری گوشه در و یک
خطابه یا موعظه، اینست که آنها معمولاً حملشان بیشتر است، که

فمنعوا من أن يفتقدوا ما يحتاجون إليه من الطعام والشراب واللباس والنفقة وما أشبه ذلك من الضروريات.

$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} m v^2 + U(r) \right) = 0$

خرج من قديمي و رشيد و ما في في

[illegible]

شرمگین، صدا پش نارضا، اندام مشرب تو و ...

در حدود این شهر معمولی در آن دو روز

[illegible]

— ۱۰۰ —

در سیاست و دفاع و نیز در یک جمهوری قدرتمند و متمدن

محمد لا اء مسطره لا غير در صورت وجود حاققه و اقرب جاي خود مي آيد و الا به صميم

بجاء صديقكم كم رو و متهم بود که این را می بیند و می شنود

موجودہ اور سابقہ افسران کی فہرست

پروپوزیشن ۱: اگر $f: X \rightarrow Y$ یک تابع باشد، آنگاه f یک تابع یک به یک است اگر و تنها اگر $f(x) = f(y) \Rightarrow x = y$.

هو جلوه به شدت و راه است معروفه و آن معلوم به وجه اول است

لطائف و سحر و جادو، شاد و غم، نور و ظلمت، حقیقت و باطل، حیات و مرگ، آرزو و محنت،

گفتار عالی در صفت زبانی و ادبی و در بیان و در بیان و در بیان

صحیح و نوابا بشود که در هر دو صورت، «بها» خبری *

برای لیل به این هدیه به تمرین سخن گفتن پرد حجم با تمرینهای

سحب و شگفت ، تا اینکه د موسس خطیب برگی شد که در روز پنجشنبه

رجه و به سخنور حد بدیده و با آنکه می گویند بوی ابرار
یکی در خانه و یکی در سال در سر *

عزیز که و می برد ، و پنج عریض را که ویری سخن گفتن استحاب
برده و ، باده با سخن گفتن عریض ها حقیق شبیه صاب *

چهار به خوشنای می رود و در صحرا و کوه و در صاب ، سری ایوه جمعیت
عریض سخنرا بیدار سخن می گوید ، در میان سنگها حفره ای عارمانند در صاب
کرده و بماند ره ن که فقط خود نیز ، رتن بماند ایستاده های بگیرد ، بر
به راهان بین مار سنگ و مصوبی ، بیخ و وحرف ، میخ و وسایلهای کوچک
در برگ و در و ثوبه و حرا خور نصب کرده بود ، به شکلی که بتواند یک فصلی
محدود و معینی داشته باشد * که وقتی بمانده قرار می گیرد و همین سخنرا
می کند ، دستبر و سر بر و شده و گردن و دستش را بماند پیش آرایجه که برای
سخنرا می لازم است به آهنگ و موضوع سخن استحاب می کند حرکت بدهد *

حرکت را بماند صافی به سرود و اندامش بدهد ، بدین صورت که اگر
دستش را بدنی بماند آرایجه مصلحت سخنراست صاب حرکت داد به یکی از آن
بیمه و یا یکی از آن صاب ها و صیغ های بیخورد و مجروحش سارد و بدین صورت
و را حرکت به بیای رقی ! و این رنگی ها و گردگی ها ، و این محدودیتها^ی
بیرونند از چهار طرف و را محدود کند و کم عادتش بدهد به اطوار و حرکت *

"بکنو حب" و "هم آهنگ" و "مصاب" و "به مصلحت" و شبیه آنچه همه

آهنگ - مستطه در زبان ما معرب همین کلمه یونانی است که در اصل بمعنی

حکمت است اما چون گروهی که خود به این صفت

کلاهش نمی‌ارزد و نگاره ای نیست که " کبریا رسد نمی‌شود " *

اینکه ارجاعه شناسی، به زبان دین و دین و دین و دین
 بحواهم یا سوخری برسم، همیشه در می‌گویم که: آقا جان! امام ما چیه
 می‌کرد؟ درین روز محمد، خلیفه، عاصب نارام داشت، درین روزی هـ
 و حاشیه نشین ها و خلیفه آمد، مورد به نام و میرید، امام علیه السلام
 هم به نام هـ خلیفه حاضر شده بودند، و سوی صف درین روز
 خلیفه ایستاده بودند، خلیفه همیشه در یکایک دین و دین و دین
 رد می‌شد نسبت امام علیه السلام شد، خلیفه با کمال تعجب
 دید که امام علیه السلام در حالیکه دین و دین و دین و دین
 مبارک را بخاطر صوفی به من خلیفه بردیده می‌باشد، بعد خلیفه
 حسن کرد که امام علیه السلام، رسماً به خلیفه خود را چیده اند
 و دارند تا اسم خودشان را به خلیفه می‌ماند، خلیفه به تعجب
 پرسید که ۹۰۰۰ امام علیه السلام نوعی فرمودند که " در رحم
 خود را به رحم تو می‌مانم تا برگ خوشاوند، و فرست رحمی تو که پسر
 خوبی من هستی نسبت من به رحم آید " *

شما باید بیشتر با حدیث و روایات شیعه سروکار داشته
 باشید، درین روز وین عاشقان معرفت و دین و دین و دین و دین
 و تشیع باید بیشتر باشد، مثلاً، موارد بسیاری در این باره
 کتب روایت و فقه ما هست که امام خدای حق و شرع فتوی داده است
 و ما امروز که نگاه میکنیم می‌گوئیم، نه، درست است، این فتوی

فتویٰ شجر امام است . اما برخلاف حقوق و معاوضه بادین و شروع !
چون ارسل "نقشه" صادر فرموده بد !

بنده دوست من ، این روش نامه ماعلیهم السلام بوده
است بر برابر خلیفه حاکم و عاصب و عالم و فاسد ، چرا ؟ چون هر چه
بود خلیفه بود ، همه چیز دست او بود . این است که من به این
بحث ندارم که شما بر حقیقت و آن گروهی که باشد مخالف می کنید
برباطل ، وارد بحث حق و باطل نمی شوم ، می گویم آن من که جامعه شما
است ، آدمی که به شما و مکتب نامه این معتقد است ، باید ببیند
که چه نیروها و جناح های سیاسی و شخصیت های ، جامعه مؤثر است و
چه رفتاری و رفتاری مصلحت است و سلایقه و روحیه و حساب است
محیطه را ، باید ویرانی بشناسد و متوجهی که عنوان می کنند و
حق نمی بیند ، که حساب می نماید باید بداند هر چه است و عاقلانه
باشد که همه جناح ها و گروه های مختلف را بشناسد و خود حساب نماید
و با افراد است و مردم سیاسی و توجه به عنوان مصلحت را افکار انجام — که بد
باجوب ، بهبود ریزد و مصوب و عاقلانه ، بهانه روز — خود را حفظ کند و صاحب
حیثیت و عنوان و اعتبار و شهرت و ثواب شود و در این حال هم می رسد
خداوند دین و اجتماع خود را به بد و عاقلانه و عاقلانه و عاقلانه
و تقوی می رسد و به اینکه این ها و این ها و این ها و این ها و این ها و این ها
محسوس و آشکار و سیاسی محسوس و آرم های سیاسی و شخصیت های
معین به نظر حویلی به و نگه بکند و بعد از همه ، حساب و

فقد تاريها تنهايمانند و عيرانك عده روشنتر و دانشجو کسی نداشته باشد. ۱۰۰

گفتم : حواجه ناصح عاقل با هوش جامعه شناس شیعه با معرفت و عالم ائمه ^۱ من دلم برای خودم نمی خورد ، برای حضرت علی می خورد ، که در زمان ما نبود که ارباب شیخ شعائر حشور دار شود ^۲ چون جامعه شعائر نبود و با احادیث و روایات شیعه و روح و سلوک ائمه طهارت و تماس زیادی نداشت ، آیهام ناراحتی ها و رنجها و گرفتاریها را در دست پایش می کشید ^۳ سخن می گفت ، صحابه ، بزرگ و موحد و خوشنام پیغمبر با او مخالف می شدند ، مقدسین حشک و " خنگ حد " که حفظ قرآن بودند ، و جهش عقلشان تابوک بینشان ، اوصاف او - خارج می شدند و در برابر دشمن متبرکشان تنهایش می گذاشتند و حتی ایشیت پر و خیمه می زدند و دشمنش می شدند ، دستگاه اشرافیه بنی امیه و معاویه هم با تمام صلاح در برابرش میایستاد ، سردیترین و صمیمی ترین همگامان خودش که در طول ۲۲ سال ما هم در یک سنگر بودند ، و در یک جبهه ، رو آورده و با مخالف می شدند ، آنچنان که بر دین برگشت ، و دای آتشمن او بفریاد می آمد و نمی تواند او را تحمل کند و حتی به دشمن رومی گفت و بصراع معاویه میبرد ^۴ (۱)

علم

گر عی می بود و بن راهنمائیهای ملوارد رایب و هوش و جامعه شناس

۱- برخی رد استعدان معتقدند که برار شهادت حضرت علی است که وی بیشتر معاویه رفقه است - در حقیقت و حکومت وی - فکر می کنم این تعبیر زمان ، بحاطر تهرئه عین است - در حالیکه ، اولاً ، پس از حکومت علی ، حکومت امام حسن است و آنکس مریه معاویه براه آوردن ، در چه زمانی آدم را تهرئه می کند ؟

بفرض بدان رفیق که ، اوشیعه است اما شیعه شاذ عباسی ! شیعه علوی نیست !
این پیروان شخصیت مقابل علی است ، سیاستمدار حقیقه است که همه را
دارد ، و بر اساس "مصابیح" کار می کند نه بر اساس "حقایق" .
اسات خط اصلی که علی را از ابوبکر جدا می کند خط فاصل حقیقت
و مصحح بود : نه بعد از رحلت پول برست باید چیزی داد و بر صیش کرد ، که
و آن چه نفوذی است ، خرو قبیله ای است که شخصیهای بزرگی مثل سعد بن
سوقاص ، رآن است ، نمی شود و را را را می کرد ، اسباب رحمت می شود ،
گرفتاری بخانه می شود ، بی امانی هم در است که دشمن اسلام هستند ،
همه حدیثها را نهاده اند ، اما خیلی مقتدرند ، نمی توان آنرا را ندیدند ،
گرفت ، حکومت را بر آنها نهاده اند بگذارد ، سائب بشوند ، و اما خالد ، اصر
بوجه ورمالی است ، مانع رگش و هم در جانان ریبای او خوابیده ، ! بلکه ،
ولی هیچ مطلب نیست او را که اصراف و ششترین قهرمان است حد بریم .
او بر د خورش شخصیت است ، همین فرق میکند او جر ما باشد یا جر مخالفین
ما !

چنین دم بجهت "مصباح فاس" و "جامعه شناسی" مسلم است
که ری می آورد او علی که به هیچکدام از اینها توجه نمی کند ، و جز حقیقت اهل
هیچ صاحب و مصلحتی نیست ، نه می ماند .
خاتمه هر قسم !

استاندارد (انارگراسم) را جمع کنید ، دید ؟ در زمان قدیم
که حمام های دین سر چهل پندره در - و حاکم حیرتهای دیگری داشتین
نهاده - ، کپ عام غوم را در آورده و مقسولا مورد مشورت همه

[illegible]

که هیند رد لمر می خورد ، هم بد رد خشم می خورد و هم بد رد قریب ۰۹

دکتر توضیح می دهد که سوسن نام سبزه منسوب به سیر
حائشیرسم می نامد ، صبح دست می خورد ، و بخانه هیچ بد در آن ندیده ام
یک نوع ' سیه حائسیر ' ، سب ' اصابت حائسیر ' ، حائشیرسم !
عنون ' سیه صفور ' سیه نور خود بخود شامل این تفسیر است که
پس - و گونه سیه ، آری ، و بین - و گونه سیه - و نوع پیرویدر آورد ، و خانه من بر نام
که امروز مد شد سینه ، و سر صو - مد شد سینه صوفی رد رانید ، ' در
عق تاریخ ' - سره سم
یک من جامعه سیاسی را ، مترجم می نامد که پایه توحید همه مسائل
بعدی است

بصفت و نظام

در جامعه سیاسی بصفت باین نام "تبدیل مؤلفان
[۱۹۴۱] یعنی سید و حرامه سیموسون (۱۹۴۱)
[۱۹۴۱] یعنی سید و حرامه [۱۹۴۱] " باین معنی که در جامعه حرامه
بر اساس بدنه - ها و هید فبانی ، ایجاد می شود ، و یک فقره یک گرایش ، یک
پس خود - محروک است که این نصیب از معنای حقیقی کلمه ، یعنی ،
حرامه و بر ایجاد می کند " است به قصد مهارت سب از روح و حرامه که به
طرح هدفی روشن است ، و همه پیرو سر ، همه مسائل و حرام و عدا و اعمال
و رفتار و حسن و رسی که میان پیروان وجود - رد ، موجه آن هدفند ،
و همه حیر و همه کن و همه هستند بر - حقوق آن هدفی که این

تعیین بری بیل به آن هدف بوجود آمده است. این تعین یا حرکت در راه رسیدن به آن هدف، خود بخود به موانعی که عوامل سد کنند، راجع است برمی خورد. و در اینجا، سب که درگیری و مبارزه و کشاکش ایجاد می شود. — بد برای این، ارجحیاتی است. حرکت و روشن بودن هدف است و همه چیز وسیله و مقدمه بری رسیدن به آن هدف. — دیگر اینکه در مسیر بین حرکت و سرگردشتن، تاثر و درگیری و مبارزه، چیزی است که طلب یک هدف است و این هدف و این تئوری اجتماعی، دین، طبقاتی، ملی، در آغاز کارش بری پاسخ گفتن به نیاز زمان، یا طبقه، یا قوم بوجود می آید. هر یک بحقیقت بخندن به آن سب که آن و شکارش، پیروان خود را به حرکت در می آورد. — این تعین در مسیر خودش حرکت می کند. یک حرکت مدعی زمان و تغییر در هدف است. موقوف که، من خود و هر یک که وایت جانب انتقادی شد به نسبت به شرحه که وضع موجود را نشان می دهد یا می سازد، وضع دیگری را پیش آورد و شرایط نوی را بداند.

همه چیز را خیر می داند، تعین به هدف می رسد، یا سب آنکه به هدف می رسد، روح می رسد. اما به نحائیه رسید، درگیری، مبارزه، من زمین می رود، سب موانعی را بگرد و برآورد می رسد. به روشی که رسید، حالتش عوض می شود، من به سب که موقوف می شود، جانب معرکه و ایستادن را از سب من هدف و جانب صاف می رسد. از من می گیرد. آن حین و من خود سب دشمن را حلقه سب که و بضم را عوض کند. جاء خودش به رسید و حال من سب، و من خود که خودش را حلقه کند و سب در، در جانب صد

انقلاب پیدا می‌کند، چون خودش روی گرد آمده، و انقلاب های بعدی را —
شورس، حیدر پاشا و انقلاب من خواند.

در اینجا از نظر جامعه شناسی که مذهب را بررسی کنیم می‌بینیم، آن
واقعیت که در آن به حساب بود و موجودی، حالا در قدرت خود بی‌نیاز
گردیده به سیستمی بنهاد، و یک پایه جدید اجتماعی شده است،
و بصورت حقیقه ای در آمده بر روی جامعه، و یک قدرت سازمان یافته را پدید
شده که در ظاهر روح قدس رسیده است! اما، در روح به توقف و رکود افتاده
است!

در تاریخ زمین نمونه ها بسیار داریم، مثلاً مذهب زرتشتی که در
دوره اشکانی در حال مدیون با اشکانیان بود، و در حال کشمکش با نظام حاکم،
در دوره ساسانی حاکم بر سر تخت حاکمه و پرهیزگارانه، حتی قسید در
سیاسی می‌شود، به تهدید قدرت می‌رسد و در اوج شکوه و عظمتش می‌درخشد
معبد در مذهب زرتشتی، و در نهایت آردی و رواج، در ایران پسند
سرهم نظامی بود، و اسرار قدس در مراسم یزدان سراسر حقیقت می‌گردد، و
در نهایت حاکم که دیگر روح مذهب زرتشت متوقف می‌شود، و این مذهب که
بصورت بی‌اعتنا، و حرکت بود بصورت قدرت حاکم محافظه کار می‌آید، و دیگر
نیاز مردم که می‌خواهند همیشه حرکت کنند، و با ریشل جدید رانده و حرکت
نیافته است و همواره خواهان تحول و "نو" شدن است، برآورده نمی‌گردد.
بلکه، در برابر این نیاز و حرکت می‌ایستد.

پس است که، چون این مذهب حالا بر سرها حکومت می‌کند و بر عناصر
رنگار، که بر پایه و ریشه، و دیگر نمی‌تواند پاسحکوی نیاز زمان خود را

در ضوئ تاریخ خویش، به آخرین حد قند از خویش رسیده بود. است و از این
 شکست بره، می بود که مذهب ریش، در روح پدیداری خود شکست خورد و بر
 مسند جلال و جبروت خویش خالی داد و سالم، آورد، در حاکمیت ارجمه و قسب
 مسیح بر و بیرون رفت بر بود و بزرگترین قدر نظام جهان را به زیر فرمان خویش
 آورد، بود، به حدیث شد و شکست برآید، اسلام، برعکس، را به هنگام
 همه وقت ضعیف بود رشمار و سلاح و ثروت و قدرت ارجمه، از و از خویش کمتر بود
 پس صفی "امان محزون" *Amanshah* و "ایمان متحجر"
 ۱۵۴۱، ۱۵۴۲ اگر فرصت می داشت نشان می دادیم که اگر اسلام هم در
 قرن ششم بر مذهب ریش، ساجده بود، اگر نوشیروان و حاکمیتش هم این
 نوعی محال را بدست آورده بود، بد که مائتزارهای دینه جمعی مردان
 — که به زور بسند هزارین را قتل عام کرد — ریشه بین ایمان حوشتان در مذهب
 بود، را بخشیدند، و اگر هجوم مذهب بود، بی در حاکمیتش شرقی اله
 عباد، حد صان و فاعسان پیش آمده بود و سرعادت من می گسترده و حسی
 بلخ، پلانی رکنی های قدیمی هر چند و مذهب ریشی (۱) را پایگاه حواد
 ساخته بود و بعد بویهار بلخ — که شهره شعرو دین مائده است — پتخانه
 ۱ — من دینم که ریش، پیر ازینت خویش در آذربایجان، به صبح آمد و به
 در بار و پشت سب پیر و پادشاه، مذهب خویش را به پادشاه
 رواج داد و کنی — بنابه گفته صاحب کتب "فوائد بلخ" و نظریات
 برخی مؤرخان، آرامگاه ریش در این شهر است.

بود ایشان بود. ص ۱۱) موبد و وحشیان و هگایان (فتود ن ها) — ک —
 همدست و همدستان بوده اند و مدح و بزرگوار شدن بکینه گاه مشرکسان توانسته
 بودند موقوف کنند و اگر توبه عیبی مانویان را نه یک گروه عیبی و خوره فرشتگی سید و
 علی داشتند (۱۲) نه همه س با حقین رفته بود و حسی پس و سلام دورا چند قرن و
 نوسعه در ایستاده بود، سارمان پویه روحانید بر زمین و در شش موقی شده
 بود ریشه کن کند * ولی مسیحیت، جلی به سرعت، ششون آتش که در جنگل
 پائیدر در * هشت افند * ایران را مخصوص بوحی عربی و سال عربی را می گرفت
 که اگر سلام موقوفی نکرده بود، مدح و بزرگوار شدن سید سید در لیدر است
 بود و بر سر هاگد آشفته بود — ارحامه مرد سید و به درون آشفته پشاه کند * بود
 و حدیث کرد * بود * برای نشان دادن قدرت مسیحیت درین عصر، که همیشه
 بد نام که با اینکه مدائن پایتخت رسمی دریم مذ هبی ساسانی بسود
 و با اینکه امپراتوری ایران —————
 ۱ — نهگاه بوبهار امجد بر شش پند سید اند فراموش کرد * اند که آشفته
 بر شش * بحانه نمی بودند باشند و بر گنیزین حصار بر سب میدر * شد بد نام پر
 سید * است و گرچه بعد ها صحنه هر معدودی در بر حسی مفید می گذاشته بد
 که آنهم احتشاش و موقی بوده است ولی اصرار بحانه به آشفته و لیدر
 به معنی و س سابقه است بخصوص که در دیات بوبهار را با صراحت و س
 بسیار ملو رنگارحانه و بحانه آن هم جای سنگی پر ریت های گوناگون و گاه با همه
 خصوصیات چنین معرفی می کنند و نشان می دهند که ارض بوق چین مذح ب بودند
 به اینجا رسیده بود و بعد بهماری داشته است و جرایب آن دویت معروف
 در افغانستان این نظر را میدهد می کنند (۱۳) — سمن پل را بیان بوده * س *

امپراطور بود که مسیحی متعصبی شده بود خصوصاً سیاسی - نظامیان را
و حتی مدعیان هم داده بودند و مسیحیت در داخل ایران پایگاه مستحکم
پنجم من تلقی می شد در عین حال مدتی مثل قسطنطنیه قرون وسطی
رم فعلی مرکز جهان مسیحیت شده بود و هجوم و پیشرفت مابوی و مردکی
از روی بود که روم مسیحیت از غرب و سپس اسلام که جلوتر از ساسانیان
را بران می برد و بدین جهت روح قدرت برداشتی او را مخروجه و معدوم گردید
در عصر ما در دین خیر ما شد و بدین جهت "حرکت" بزرگی
جماعتی در جهان به نام "انعام" بروز اجتماعی هستیم در قرن ۱۹ فلسفه
علمی، فلسفه ما ریاضیم - یا شیت و مکتب مارکسیسم به حرکت بود بهمان
ایجاد کرد به عینهای گوناگون رشرق و غرب بوجود آمد و سالهای حوس
۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ نگاه کنید در دوره من میمون و پیوسته مارکسیسم
و انگلر ۰۰۰ نام ریاضیات و فرانسه و آلمان متحد شد و تحت تأثیر بهمان پیوسته
و گسترده به نسبت گوناگون است و این به نسبت به صورت در طول قرن ۱۹ -
بعد علو منحصراً و کمونیسم گسترش پیدا می کند به هر حال پیوندهای تازه و
یعنی به پیوندهای تازه و این حرکت هم به هم غرب و هر می گیرد
بسیاری جوان و روشنفکران جهان و طبقات محروم شد و به تفرق حدت میشود
در قرن بیستم میان دو جنگ جهانی این اعتراف های بزرگی بوجود آورد
می آورد و به قدرتهای حاکم نه می شود در قرن ۱۵ ما این اعتراف
می دهیم همین جهت کم کم در به پیل می شود به یک
بسیار میوه به یک قدرت حاکم که به وقت
از دین و دین به ترکیب اسلامی به مابوی اطلاق می شود

پیرومند براساس و رهنه و حب مسلح بر، از همه وقت قدرت اخراج و قضاوتی،
سیاسی و نظامی و فرهنگی پیوسته دارد. اما برخلاف خمیسه و دیگر
نماینده باره نمی آید، تبدیل شده است به یک مکتب دولتی و بوجیه
کند و وضع موجود حکومتی عظیمی که تمام وجود دارند، و سستی
شده است در هر زمینه، از استعماری و موقع های نظامی و سیاسی.
بر اساس که بین ۱۹۰۰ سال قبل از میلاد و آمریکای لاتین و الجزایر،
مصر و سوریه و مصر، که با ۱۰۰۰۰ سال پیش، به صدهای
میلیون و بیست و شش صدهای قبل از میلاد و مصری و رومی و کوبیسیم
بوده است، با تاریخ و به دست دارد من حد استعماری در آفریقا و آمریکا
و در حرکت است، و با کوبیسیم و ۱۹ سال از حرکت جهانی
هم به هر یک عظیم حرکت من راه و وجود به قدرت حاکمه است، است
و عظیم موقوفه است حرکت است و است به کوبیسیم است که
من استعماری را بر سر است، و در هر یک است، و استعماری و رومی
بود و هر یک را من حد است، و ۱۹ سال از حرکت است، و رومی و رومی
و رومی و رومی است، و رومی و رومی است، و رومی و رومی است
سیستم های سرخ ملی در آمدند.

و به سطح را با آنها مقابله می کنیم، را به سطح است که من، این
مستند، فقط را به سطح، بعد از آن نظر من است و وجهه است
و به سطح را به سطح، و به سطح را به سطح، و به سطح را به سطح.

حظر و ضرر را از طرف حکومت تحمل می کرد ، حالا خود همان حکومت رسمی
ریاست مشهود و کربلا را - به شکلی که مشابه وحشی مقابل حج و زیارت کعبه تلقی
شود - يك زیارت رسمی دینی اعلام می کند . و حتی به ریاستش وراثت
کربلا لقب " مشهدی " و " کربلائی " می بخشد ، آن چنانکه يك شریعت حاجی
می شود ! پیروزی بزرگ !

همان علماء و روحانیان شیعه که امروزه حبه بیشتر مبارزه با حکومت
بودند ، و پیوسته سهر و آماج تهره های نظام حاکم ، همانها در برابر
و محفل برین و مرفه ترین شرایط زندگی می کنند ، و دوش بدوش حاکم می
نشینند و در حکومت ، مورد مشورت قدرت سیاسی حاکم قرار می گیرند ، و حتی
حاکم قدرت خود را با اعتماد و رشتی تلقی می کند که به نسبت امام روحانیون
شیعه که نائب امام زمانند و حاکم شرع گفته می شود ، و اینها هم بگویند از امام
به او غرض کرده اند ! پیروزی بزرگ !

شیعه را سبب زمین موقعی که همه این پیرویه را بدست آورد شکست
خورد ، و از زمانی که همه نوع احکام امتداد مدحیتش و مشکلات ابرار حساب
شمارش بر طرف شد ، و رهبرانیکه خود را قدرتهای کوبنده و به شوهرش
پیر احمد و یا و همدگم شدند ، و حرکت افسرد ، و به بیست نهاد جماعتی
قدرتمند حاکم تبدیل شد !

این فانیان جدید حرکت به نظام است که بدین صورت ، يك به
جوش نه همه نهاد جامعه را به هیئت و حرکت و تگرگوس انقلابی می آورد ،
بدین دلیل می شود که مسیو موسی ، یعنی یکی از بهار ها و پایه های تبیین

ورسعی جامعه ، که یاد یگانه‌ها و پایه‌ها و یارای جامعه پیوسته
خورده و جور شده است ، وجود یکی از نستیتوسین داشته‌است : حکومت
حاکمان ، زبان ، ماضی ، بیمه ، بانک ، بدستگیری ، بدوین پسندار ،
بطیض بخت آزمائی .

صوف را نگه کنید !^۱ اول يك جوش عاشقانه آزادى بود ، در
پرستش عاشقانه خدا ، و يگرى وى ريش و عصيان عليه هر نظم و رسم
و قيد و ظواهرى و عصب ، بعد ، همين ها ، ميروند به تشكيلات داری
و اصول قانونى و رسمى ، و بعد سازمان يافته مى‌شود جامعه ، اساس
اوپنفرم ، آرایش مخصوص و دوا و اطوار معين شده و سب و مرید و نص و بدیل
و رئیس و مدبرکل و هزاران صوب و هر ! و بعضى هیچ ! يك اندام بزرگ
پهچنده وى روح وى حرارت وى حرک !

بدرمجهدان سلام را نگاه کنید ! هرگاه يك جهاد بود و يك جنبش
به حلقه يك پرش انقلابى در روح ، حین ساده ، سریع ، آگاهانه ، بى
حدوم ایستاد ، يک اردیگران و بقیه درین اش ، و همين ! اما حالا يك جد و
پهچنده لگاریهم شکایات دارد ، و بدوین مریدین فرشت و مخرج ، و يك ليست مفصل
ارخواست فوری و سیمایش برى پیشمار .

شیخ يکى از نمونه‌هاى بسيار روشن اين بدیل است ، مخصوص برای ما
که بهتر آرايى شناسيم .

عثمان و عرب

چرا چنین شد ؟ چرا ناگهان شیخ باين پیروى و رشتنه رسید ؟

ایران در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی ، در يك منطقه خاصى از نظر گروه بندیها و قطبهای نظامی و سیاسى جهان قرار گرفته بود . بزرگترین قطبها در جهان يكى قطب مسیحیت بود و يكى قطب اسلام . جنگ دینى شرق و غرب ، آسیا و اروپا ، در شكل تصادم میان این دو قدرت ادامه داشت ، مركز قدرت رسمى اسلام ، امپراطورى عثمانى بود . اروپای شرقى مركز قدرت مسیحى + كشور های اروپای غربى و مركزى تازه جان گرفته بودند و قریب وسطى را در میان قریب پشت سرگذاشته بودند . يك شور و بهفت و حرکت و پیشروی تازه ، و آگاهی تازه بر سر غرب حكومت مى كرد . اما با خطراتى كه هنوز تكنولوژى غرب نتوانسته بود سپاهیان مسیحى را اصلاح كند ، قدرت جهاد دینى اسلامى مى توانست همواره نیروى مسیحیت را در جبهه های ایتالیا و یونان و سراسر اروپای شرقى و حتى اطیش مورد حمله هاى دائمى قرار بدهد . بصورتى كه یونان كه اصولاً مظهر و كتاب دینى تعدن غرب است ، كاملاً در پشت عثمانى قرار گرفت و بوسیله سپاهیان مسلمان تسخیر شد و تمام اروپای شرقى تحت تسلط اسلام درآمد . نیروى اسلامى بزرگترین قدرت را در مدیتره ایجاد کرده بود ، بطورى كه ، مدیترانه كه بزرگترین قطب حساس ، هم در تمدن و هم در سیاست و هم در قدرت نظامى آن زمان بود — و هنوز هم تا حدى این موقعیت را حفظ کرده — كاملاً بوسیله نیروى دریائى عثمانى كنترل مى شد . و این مدتها بوسیله نیروى اسلام در محاصره بود و ایتالیا — بارها تهدید به سقوط مى شد . و اروپای شرقى كه در آن موقع حیثیت و قدرتش بطور كلى بیش از اروپای شمالى و حتى غربى بود ، بلكه تسلیم قدرت عثمانى

شده بود ، قدرت عثمانی نژاد های مختلف و ملیت های مختلف را با هم
 اسلام در يك وحدت سیاسی — نظامی امپراطوری جمع کرده بود و پادشاهها
 حکومت میراند . رژیم عثمانی بی شك يك حکومت قاصد بود و هرگز شاهنشاهی
 آنکه حکومت اسلامی خوانده شود نداشت ، و این قصاوت وقتی است که آنرا
 با اسلام بسنجیم ، اما وقتی آنرا قدرت در بر بر استعمار غریبی و مسیحیت
 طماع مهاجم اروپا که برای بلعیدن عسکران پر شده است و در سر راه خویش
 با عثمانی که همچون سدی ایستاده در گیر می شود می سنجم ، و می بینیم
 مسلمانان قدرت بارو و شمشیری بآتش نشان می دهند که هنوز خاطره اش را از
 یاد نبرده اند ، و دلاوری و سرسختی ایمان حتی بصورت ضرب المثل و کنایه
 و اصطلاح ، در زبان معاویه و ادیبانش بجا مانده است ، و وقتی می بینیم
 همین نژاد بهرحم و حشر غریبی و نظام عدالتی شان — ارهنگام ضعف
 باروی ما و غلاف شدن شمشیر ما و شل شدن حاکمهای ما — مسلمانان —
 استعماری را و حشبهانه و در دانه و هانت آمیز بر ما تحمیل کردند که تاریخ بیاد
 بد شب ، و اکنون به نیروی همین عثمانی متارشی شده اند و هجومشان به
 کشورهای عاقب رانده شده است ، و طعم شمشیر مسلمانان چشیده است ،
 و پاپ و قداره ببدن و سود گران و ماجراجویان که ارقیون وسطی ، جنگهای
 صلیبی را بر ما تحمیل کرده بودند ، هنوز از نیروی اسلام می هراسند ، و بدین
 و پونا و همه اروپای شرقی به جنگ قدرت مسلمین فتاده است ، آفت
 قضاوت ما فرق می کند .

متأسفانه ، مادر قضاوت ما بررسی ها مان يك جانبه ایم ، باید شك

چشم نگاه می‌کنیم ، و تاسف بیشتر اینکه هم متعصب‌های ملاحظه چپ‌س
می‌ندیشند و هم آزادفکران روشن‌أ و قضاوت‌د ریزبرقد رت‌شمایی بهر نحوه
تشبه فکری این دو تپ متضاد است . متعصب‌ها ، آنرا فقط زپایگاه شیعی
خودش می‌نگرد ، اورا سقّی ، عُرّی ، منکرا مانع ، مخالف وصایت و پی‌حقیده
به‌عام ران . . . می‌بیند و بدبرای ، معلوم‌أ حتی در مقابل مسیحیت
روشنفکر مرفعی ماحم ، اورا یک نظام منحط ، عیود مولریت و فتودالسی
و متعصب‌د پی ، رپس می‌کند‌أ حتی در برابر عرب‌أ . می‌بینیم هر دو هم
در سب می‌نویسد و در سب اتفاق می‌کنند ، **مکتب‌هاشان درین است که**
فقط ریت رویه ثابت در آن می‌نگرند ، در حالیکه اس‌آشانه بیش‌علم
حمد حاکمه ، بدن و سبب عصب‌کردن است ، برخلاف عامی منححر که
منطق‌د بر است : "عقاسی سقّی سب و هم عیود مکرریت و احلاق‌آفاسد"
اما گر ، اریه شیعی بودن یا سوسیالیست بودن بر حیریم و آن را از
پایگاه سمر ، با صد استعصاری ، بفریم ، شومه ، به عنوان یک مسلمانی
- ریز بر مسیحی ، و روشنفکر به عنوان یک استعمارده - ترقی‌د ریز بر استعمارگر
عربی - رنج‌د شد ، نگاه صدوسر عجم می‌شود ، "اراین نقطه نظر" آرزو
خواهد کرد به ناخبر خص ص‌ح بدین ایوبی صد شیعی یک‌د یک‌سر
در قس‌عی لپی‌زنند ، همان خالدس ولید نایک شمشیر بر برف رب
نظامی روم اسور برکند ، همان سنجویمان رشید ، صبی‌های عاریگ
جوسر برانه مد پترانه ریزد ، همان عثمانی‌های فاسد سقّی مد هب‌قد ردا استعار
عرب ارامی‌قا و آسپا و رجامه‌های بیچاره اسلامی برانند - این همه تبلیغات

علیه تمامیهات نظیر عقدہ های کهنه عربی و مسیحی است ، و عکس المعصن
 رخمهای گری که از آن شمشیرهای کوبیده حورده اند ، متأسفانه روشنفکران
 هم که همه لغو و تارهای تاریخی سیاسی و اجتماعیش را - حتی درباره مذہب
 خودش و تاریخ و قدرت ها و شخصیهایی منسوب به خودش - را نویسنده گان
 و مترجمان و دانشمندان و محققان عربی میگویند ، همه آن دشمنان و ستم
 و قصو و سبیهی معرمانه را علیه عباسی ها به عنوان روشنفکری نقد می کنند ، و تکرار !
 در اسلام سیاسی حمله و بر مقدمه کتاب را بدینگونه شروع کرده ام که
 در مارس ۱۹۲۴ ، در مسکن عباسی ، اسلام به عنوان قدرت نظامی
 و سیاسی در برابر غرب در هم شکسته شد ، و بعد از این برای مدتی
 به شرق و بخصوص کشوری اسلام حمله را - - - - -
 یکی رخمین روشنفکران - که به خودش هیچ ، مدرسه و معتمد
 - در کتابش ، چند صفحه سیاسی و حمله به من ، و عباسی را یاری کرده ای !
 و بعد تمام کتاب تاریخ دست را در نوشته را جاس کرده که ، عباسی ، کسی
 تشکیل شد و کس بود ، و عباسی من هم تمام عمر های عربی ها و مسیحی ها
 و محکوم بود ، و ، که سوسیالیست بود ، و ، را ، نحوه و در برابر بودند ، و
 چه هو که من عباسی را مطهر اسلام خوانده بودم و بعد به عباسی تمام ، در حالی که
 در سب ، حمله دادم که حسنه به حمله ، در سب ، در همین مقدمه اسلام
 سیاسی من سب که ، " گرچه همین ارباب ، اسلام نگه می شده بود برای
 رزم عباسی ، غافل بود چنین برای اسراف و تخریب و وادار ، و در - - -
 برای بوده " !

اما روشنفکر آزاد یحیوای و حق طلب ، جمله مرا از وسط شقه می کند تا
بتواند فعاشی کند و ابزار روشنگری (۱) و بخش همه تبلیغات مغرضانه
فریبها در دهان مردم این جامعه شرق اسلامی ، آنها را بگدن و بی مزد و منت
بلکه فقط به علت يك عرض و زری شخصی و خود نمائی سطحی افسوس !

۱- در صحت شبهه آن شبهه مقدس ملیتی به لباس رسمی تشیع علوی که من در همین
اسلام شناس ، اول رفقای علی راینکایک طرح من کنونی قاطع و وضع نشان را میگویم
نادر آن حریف رسم به صورت میر ، و بیرونی واریش مطلق او را نسبت به آنها
بسیار دهم ، نه ، هم جمله را می بعد و فریاد می کشد که قلاسی مقام علی (ع)
را همه پندین بر قرار داده ! ! چون بایش صفحه قرار گرفته ! ! و ایس
حمله مرا در صدمه کند ، "حزب عدی" که "اگر در مقابل حکومت استثنائی
و شخصیت استثنائی می نمود ، حکومت یونگر و عمر ، ریاس بارز میهدی
حکام اربع ، همه بر بود "۰۰۰" همه را نقل می کند ، اما نیمه اویش و آخرش
را می بعد با خود عموم را بر شور ، و بر رده است کند و تمام امور بر
ود و وقت که قلاسی همه حکومت یونگر و عمر ، همه حکومت های تاریخ بهتر
و بد باشد من من از حکومت علی انا هم ، البته هدف من نشان دادن وجهه
شبهه و اشترک نسبی و تاریخی دو عیب مخالف هم بود ، در یک نظریه مساوت
کرد ، و سود دهنی ریاس کردن و نظریه مخالف را مقلد کردن ، و جمله
کتاب را نیم جور نقل کرد ، در روح سیر و حریف متنی ، و گرنه در مقام
من شبه ملای حقیق آن عمر و هم آرا ده ، من خواهم ، چون این یکس
بالا خیره به چیزی معصود است و من به هیچ چیز !

محبوب (۱۱)، در اینجا پیشروی در همه جنبه ها با قدر تمام عثمانی
منت و همواره عرب بهترین سرورمیتنایش را بر صدمه دهد و بهترین
قطب های حساس مدعی و تمدن پیش را، بجانب مسلمانان مورد تهدید می بیند.
دگهان حمله ی ایشان!

در روح مبارزه عثمانی ها با اروپا، ثنی ها که قدر تمام امیر طوری عثمانی
در عرب پیش می رفت، دگهان و ریش حبیبه، در منتهی سیه مرزهای
شرقی عثمانی، یک قدر نیرومند مهاجم و تارک نفس می خیزد و ریش
عثمانی حمله می کند. این فهم به رجب و فروردین، شیخ صفی ندین در مصر
که یکی از اقطاب تصوف است را بر روی می برد.

تصوف در تاریخ اسلامی دو بُعد ممتاز دارد، یکی بعد معنوی،
گوشه گیری و غلبه ششلی از رنگی و رهندگونی. یکی بعد ششلی و هجوم
و شهادت و مبارزه حولی. فروردین شمع صفی را بر صف بودید، با پیک
روح 'خوانمردی'، "فتوت" و معنای تاریخی نلمه، عیاری سنتی ایران

که با تصوف اسلامی ایران پیوند خورده بود و شعله ای را پدید آورده بود
که حتی در حال حاضر با خوانمردان اهل تسنن پیوند یافته بود، علی بن ابی طالب
بعنوان مظهر محبوب آن بشمار می رفت. این گرایش سنتی مدعی، نیروی اجتماعی
بسیار بزرگ و مؤثر را تشکیل داده بود. این نیرو و محور با قهرمانان نظامی،
چون شاه اسماعیل جوان، و سلحشوران قزلباش یک قدر رهبری
مهاجم را بوجود آورد. این قدر رهبری و نظامی به بزرگترین حد حیره
انرژی جنایی و طبری و روحی، در متن توده و عقب و حیدان جامعه ایران است
۱- -

یافته بود. و آن محزن سرشار و انفجاری می بود از مجموعه نفرتها و کینه ها که در طول ۱۰ قرن در وجود جامعه شیعی و توده شهری و روستائی مسیت به حلوتهای جوروشکنجه تسن بر روی هم انباشته شده بود. این نفرت ها يك نرزی متراکم و فرور می بود که رهبران جدید توانستند آنرا استخراج کنند و در خدمت قدرت سیاسی خودشان قرار دهند. و دادند، و بسیار رود و بسیار ما هر به. ناگهین شیعه ای که ده قرن خود را در زیر شکنجه حاکم سنی، حلقای سنی و سلاطین عربی و سلجوقی و حو و رشاه و ایلخان و بیعوری و ائمه و قصاب و بسمه به حلوت و تصادم سنی می یافت، که هیچگونه حقی حتی در برابر عید^۱ مدحی خود سر نه داشت، و در پشت پرده های تقیه و حق سیاه چالهای رند و خمواره احساس حقن می کرد، اکنون قهرمانانسی پیدا کرد که می توانست عقد های نفرت و کینه خود را با شمشیرهای بران آنها بزنند. و احساس يك راه را در خدمت و وفاتش اعتقادی کند. این رهبران با آشنائی د قهر و کینه بر این عید^۲ درونی جامعه شیعی، توانستند نظام سیاسی خود را بر بر عین برین عین روح و وجدان و اندیشه توده بنانند.

— بار باید توضیح بدیم که وقتی در بحث تاریخی، سیاسی و اجتماعی و تمدنی و اقتصادی، اسلام با مسیحیت می گوئیم، نباید معنی بدست نهیم بلکه گاه معنی دودرت، د منطقه نظامی، د وقت سیاسی، د و نظام اجتماعی یاد و تمدن و فرهنگ است. اینها همید فهمیدن اصطلاح، موجب سوء تفاهم در فکر و نظریه می شده است. بخصوص در همان مقدمه اسلام — شناسی که می گویم: "مسیحیت اسلام را در روح و درین بسمه هم شکست ۰۰۰"

ویری همین هم هست که در تاریخ ایران پس از اسلام خلوص صفویه تنها حکومتی است که رهشده های عمیق در میان توده دارد. ویری همین است که شاه عباس که یک سلطان متأخر است، در افکار وادهن توده شهری، یک شخصیت — ساطیری، در ردیف اسکندر و حصر قرار می گیرد. مسما تپله هفت و قدرتها نهی می. ماهواره نقش بازی می کنند.

محشم که اساسی می آید بهش سلطان صفوی. ویرست همیشه رابطه میان شاه و سلطان، شروع می کند به متع حق سلطان، سلطان مدوح — محشم می گوید که اگر دو مرتبه را سمداحی و جابلوسبها سری می یکس — هایت را بر سر می نهم، من "لب آسب" می وجود آن و "هسم، چمر برای آنها مدح می گوئی، و برای من مدح می گوئی؟ محشم می گوید که "من یک عدد شایع! سری می فروز کند، برای هر کسی که شاد و سیه ساید مدیحه می گویم."

حاکم سمروار را بوکرش پرسید: چگونه امروز یک حورش باد محان رسد کسی؟ گفت: عالی است، باد محان های سمروار بخصوص چیر مدیگری است! سپس حاکم به غیر نظر د و پرسید: باد محان گویند غیر است، امروز یک حورش به رسد کسی به هم میست؟ بوکر جواب داد: به حیلن بهمره، بخصوص که باد محان های سمروار صلا رودن می آره! حاکم عیبی شد و محشم گفت: مرده، بوکر را بر باد محان معرفی می کنی و یکبار مدیحه!؟ گفت: قربان، بنده بوکر حاکم سمرورم، بوکر باد محان که بهسم. اینست که می بهیم شعرا بکلی معسر جهت می دهند، همین شعر نمی

که با مدح خشن ها و حاقان ها و سلاطین و خلفای سنی و شخصیت های اهل تسنن همواره به قلب شیعه بیش می ریزد . و همیشه تشیع سبب به آنها یک سلوک پر رگب و نفرت در وجود حماس می گردد . حالا همین شعار را می بیند دهان برآمده اند به مدح خشن و حاقان طایفه ! و حتی به حمله و سخن و سخن شخصیتها که هرگز کسی نمی توانست اسم آنها را بدوین " رضى الله عنه " ببرد !
درین عصره عقده کشائی های فراوانی شد . به صحفه خطی در تئبحانه مجلس هست که نشان می دهد . در وائل ثار . قریب شهای صفوی با تبع توی حیا با آنها راه می افتادند و دسته حمی می یاد می زدند . بر عمر لعنت باد . بر ابوبکر لعنت باد . بر محمد را و کسیه ای که آنجا بودند باید در جواب می گفتند : بهش باد ! هرگز تردید می نکرد . بلافاصله نارد قریبش شمش را فربه می کرد و وارنودید بیرونش می آورد !

اکنون ما صدق این کار را بخت و خوشگیری تلقی می کنیم . اما از نظر علومهای تأثیرش را در روح های عقده دار شیعی آن زمان می شود انکار کرد . که بی درست پاسخ گفتن به جمع هائی است که همیشه شیعه می خورده . و حالا صفویه تیغ کشیده و می زند و می خواهد . به عوام شیعی نشان دهد که در انتقام مل سبب مظلوم و شهید و قربانیان شیعه را ارسن ها میگیرد !
توده عوامی معصوب هم که نمی تواند مسائل فکری و تاریخی و اعتقادی را تحلیل کند که مثلاً این مقال و عطار سنی . به در سقیفه بوده و به در کربلا . وار همین جهل و تعصب است که قدرتهای رسمی سیاسی و روحانی بهره برداری می کنند . و اختلافی کاتولیک و پروتستان . شیعه و سنی را به اختلاف عقیده

است و باید در حوزه های علمی و اعتقادی مطرح شود ، به همان توده عوام
می گشایند و آنرا بصورت اختلاف و خصومت ترك و فارس ، عرب و عجم و توده
هند و سلطان ... در می آورند !

در همان ایام که در ایران نهضت سترگشی راه انداخته بودند و
اسرار شمع و ولایت علی (ع) اگداشته بودند ! در ترکیه نیز ملای عثمانی ،
به اسم دفاع از اسلام و سنت پیغمبر ، روی صبر دستش را تا آرنج لحب می کرد
و برای عوام مهم کردن و تحمیل دادن و تحریک کردن احساسات در کوره شهره
میبرد ، و سپس در می آورد و به کوره پراورین میبرد و در می آورد و به
حلق به چاره نشان می داد و می پرسید : چقدر این برای دست چسبیده
است ؟ مردم در شمارش آن در می ماندند ، سپس در حالی که می دیدند —
سوئی ماهرابه مدعیان خوب گره و مجلس آماده شده ، فتوی
می دادند ، هرگز به " رافضی " را که دشمن ناموس پیغمبر و اصحاب
پیغمبر و منکر قرآن و وحی است — نکند ، همین اندازه برایش " حله " می
ویسند ! ! ! نگاهان چشمها از حلقه در می آمد و هر کس که می شنید در دل
آرزو می کرد ، تا برای آمرز گناهان بیک رافضی گیرم نماید و به ناموس
پیغمبر و قرآن و اصحاب حد می کند .

جناب شیعه و سنی اصلا یک اختلاف فکری و علمی و تاریخی بود پس
بر فهم درست حقیقت اسلام و مردم حرف شیعه — که حرف حساب بود — این
که برای صاحب راستین و به واسطه اسلام — یعنی قرآن و سنت — باید از
خاندان پیغمبر پرسد و از علی (ع) (و این معقول است) و برای ادامه

روح و مسیر رسالت پیمای پیغمبر، بجای این وان — که نشان دادند نمی توانند،
و دیدیم که کار راهه گجارساوندید و در همان نسل اول اسلام راهه دشمن شهر
باید خرافت علی و رهبری فرزندان او را — که نشان دادند شایستگی چنین
مسئولیتی را دارند — پذیرفت، (و این معقول است) درین عصر باریچه
اختلاف دو قدرت سیاسی مشابه ولی محاصم صفوی و عثمانی شد و ابرار کینه-
توری های جعفری که میان دو دولت جریان داشت و در سطحی که گاه چیدن
کودکانه می شد که شگفت آور است! عثمانی "باب عالی" داشت و صفوی
"عالی قاپو" می ساخت! عثمانی ها به نوکرشان می گفتند: پاشا —
(پادشاه) و در عوم، صفویه، اسم کلف هاشان را می گذاشتند: "سلطان"!
و این قیاس!

همین طرز فکر و گشمتش ها و محسوب های کودکانه و عامیانه در همین
سطح و با همین رشتی و بتدال، و باریانی که بیشتر رهه طریاران نفرت
دارد و پیشا رهه، اسلام علی و هدای علی آن را منع کرده است! اما همین
دشنام و آن هم دشنام هایس که هر انسانی که از بریت و محسوب، بویس
برده است، رادیس عاجز است — در احتجاجات مدعی و کلامی و اختلافات
شیعی و سنی و بطور کلی، در میان و دفاع و منطق شیعه ایرانی منعش شد و
بجای آنکه برارزش های برتر و فضیلت های اخلاقی و انسانی علی نگه کنند و
بر اصل "امامت" و خصوصیات ممتاز و ارزش های اجتماعی آن به عنوان يك نوع
رژیم الهی در رهبری است، به گونه توری های رشت و فحاشی های نفرت آور
و جعل و ابهام و دروغ و بد زبانی ها و نسبت های چندش آوری طبع خلفا و
۱- قرآن، صریحاً به شخص پیغمبر دستور می دهد که حتی —

فصلید سراسر های بس معنی و پر اثری برای ائمه یطوری که موجب بیند ری و
خیر مومر مردم مسود و در معرض درس علی ، مردم به آگاهی برسند و
سراحو کجاست و بدست ، به فریاد آرد به محض علی راسین برنگیرند و
در دست خفای غاصب و رژیم هاد عالم ، ملاطین صفوی و رژیم صفویه - که
حق ندارند در رژیم حکومت بویگر و عمر و حین عثمان و معاویه انتقاد کنند - پس
← سرکشان را ستم عدل

و. سبوا الذين يدعون من دون الله ^١ | ٦ | ٨٠ |

و شرفی به سوی مهر مغرب خود را از بد ریاض و حاشی که نمایند روح
 و جسم به مقام و جسد به مقام گیرند. ^۱ رسماً بجان می‌کنند و از
 اینکه نیروی و حیات را به مقام برارند

یسی کوه آن کوهو ستاس ۱۰ من ارینگه شامه در باشد بهر
 رم در رحمت به سفر آمده و در باره آنها می گوید: «ا» و سی شکل اول منطق
 سعه صغری، فحد سید صریحی حور، ر صاهر آسمعه، علوی می نماید این
 سعه صغری، سعه، به بوجه و باوین سرور بد، چنانکه مخرج بهج لایلا
 به درسم به بهدر کر، انحراف صحت سعه صغری که رنج ابلاغه
 میسر بر، بر کتب هم چهره این را که آنها را علی شان داده اند که
 همان رسم دستان، غیر از این است که گرم شده — معوم می کند و هم
 بعضی را که رکبت علی ساحه بد، بر آب مرده بد، چنانکه اکنون در حاله
 کمر سعه، به پنج بهار، وجود دارد و کمر سعه، آنرا خوانند و رکبت
 منبری سیده آنرا، به بوجه کره ولی مایه و مهار و بیژن روحانیت —

از اینها محکوم بشود و عدم به حای نیز حمله شدن به خلفاء، میسر شوند بربه
خودشان بازنگرد -

این است که بخای سخن گفتن از گن حکومت علی، سخن علی،
مکتوب علی، عمل علی، سرواز علی، بدیسه علی، رخصه علی با همیرم،
علی در موبد سلیم، در موبد جانوسو، در موبد فقر، در موبد -
حق کش، مغرور، سخن گوشت خنده اند و محلی و سحر و قصه و معانی و
مهر و مهره در اینکه مود علی آن مرد عده را با گن بیدل به گ کرد،
رقیبش را بیک قوبه بی بدن نمود و وارد و ج کرد و چندین حقه برای شوهرش
آورد و سبب های سبب در خانه و رندگی کرد و بعد بصورت ولیه سر بازگشت
— صفوی در موبد بی و بعد بی و بویه و باویل که 'حسب را نیست می کنند و
نیست را نیست' هر جای که در موبد، من و هر جایی که است در
'پرنس' - بنام مفسر و شرح و توضیح و تفسیر و به فارسی ریاض
به چاره 'محرز مفسر کرده که بقول خود مرحوم، سراد "حاره" مگر کسی
امروزه مردم دنیا "باید آن را به شاه و ویران و رجال به سبب
بخوانند تا ... و و گزین مجلسین مشاورین بخوانند، حکمرانان و -
روستاهر شهر ... مرا، لک و قمران و سرباز ... و ستمگران و بیچارگان
بخوانند تا که هر محب و پادشاه سکستانی را با همه عجز گیرند و اعجاز و عجز
بخوانند تا که هر و سرحدری و رشک و بیسی را از خود دور سازند ... و ...
و کلاه را از گیسوی و صاحبان محاصر رسمی بخوانند ... که اگران و رنجبران
و بیابان گردان و رانندگان بخوانند (که کمر و سینه و وقت گشت اطلاع ←

و دیدار آن مجمع احدی در چشم بهم زدن نیست فاصله نبوده است !

نمونه منطقی تشیع صفوی !

و این مدعی قاضی ارغلی و منطوق جمله و انتقاد ارجح و اوزق برای سیاسی و عاصیان حق علی در حاکمیت پیغمبره آنجا که هر سلسله رستمی کند و ارجح و پیوسته استدلال شده مدعی میسازد و این مکتب که رهبران چهره * حقیقت است و چهره بر رتبه می دهد که رهبران قیامه باطن می نمایند و هر دو در یک است و چه ، فاصله دو شیعیان شیخ - بشیع علوی و شیعیان صفوی - ، رهبری مصلحت فارسی مصر است و برای آنکه مردم - بویژه - هم آرند ، از جواب آن همه خبر دست آورند !

بکی از پیغمبر نمونه های صنعت بدین سبب علوی به تشیع صفوی و قدر - و مهارت روحیه صفوی را چشمت کرد ، آثار شیعی و فتح کرد تا مصلحت کرد ، حفاظت روحیه و فاعله و حقیقت ارمغان از احدی فرمال های محکم و صریح تمام باشد ، که گفتیم - صحت را چه می بیند و نیست راهب ، پیغمبر است علی از پیغمبر الهی است که مکتوب من میسازم از اینکه سفاک را بسازد ، هر چه محرم بود - می فرماید که معنی این جمله با پیغمبر که خدا - و بعد از پیام نبوت و مخالفان حاکمیت بلکه ، برود و بقاء است تا اینکه حدیث را با پیغمبر در تمام با آن به بنیاد پیغمبر می فرماید برای - و مکتب است - از جواب - تمام شتابه معدوم و آنها به علی (ع) سلام دهند و در پیغمبر دشمنی می سازند - و تمام آنها به علی شود ، این - و در مورد حاکمیت - من میسوزم که نیست و اگر موردی غیر - و جواب - و تمام پیغمبر -

انتهاج الهیانه ترجمه همین است (م)

"طلاب" مکتب امام صادق که طالب حقیقت اند و تشنه تشیع رالای علوی و پیر
دانشجویان و روشنفکران که جوهر حقیقت اند و تشنه ایمان راسخین و
طالبان را از احتیاطات فکر و فرهنگ جامعه جوهرین در وسیع مصداق و ریز
و چهره هر دو بارشند و احتیاط در وسط را به طور مستقیم و مستند
تشخیص دهند نمونه ای غیر و مستند در اینجا نیست مگر به حدیثی در
برجسته ترین قیامه های منحصر روحانیت در شیخ صفوی و علامه محقق
جناب آقای آقا سید مرتضی عسکری *

میکنم

طلب اینکه نوشته ای از ایشان را به عنوان نمونه علامه محقق شیخ صفوی انتخاب
این است که اولاً ایشان از برجستین شخصیت های محقق و محقق و نویسنده
این فرقه محسوب می شوند و بنیان معاصرین و بنیان مدرسه که در حال حاضر
و بنیانیه که وضع اسلام در حقیقت کنونی موضوع اسلام در عصر صفویه دارد
نقش تشیع صفوی و روحانیون آن در آن عصر چه بوده است و پرونده های مسائل
جماعی و دینی نمونه ای نیست و رنده آن را باید ریزه ریزه باشد و مورد
مطالعه قرار دهد و در نهایتاً این نوشته درباره سلسله سنی
یعنی محتوای حقایق خاص جوهر علی است و در مقابل نوشته به حدیث وجود
ایشان است و سندیت علمی دارد *

برای روشن شدن زمینه ای که من میگویم و ریزه ریزه و از این روش
اجماعی ویژه ای که روحانیت شیخ صفوی در عصر اسلام وصف مسلمین نویزه
در برابر خطر مشرب حادری باری می کند و بخصوصی خاصیتی که در برابر
مسئله وحدت و تفاهم اسلامی در سطح جهانی و در مقابل دشمنی ضد اسلام

شان می‌دهد، باید توضیح بدیم که پیر رحمتی شریز سال ۱۹۶۷
 و اشغال بیت المقدس و خطر «یهویسم» و طرح مسئله فلسطین و شعار وحدت
 صوفی در برابر استعمار (۱)، باینکه «حمیتیه» ارشاد، آراء ارنایکسون،
 اسلامش، «اسلام حسین» بوده است و پیر ارهره‌نوسه ای، در پیرامون
 «عتوب» و «امام» و حرف بنظم خلافت سخن گفته و ارسید و عفت
 والد سحرانی مذهبی، بنسب و کنفرانس تحقیقی و علمی و تاریخی است، بر دینک
 و پست برنامه آن، مستقیماً به اهل بیت اختصاص داشته و باینکه شخص
 من، به شهادت علی بن ارف و نشریه‌هایی که هم اکنون در اختیار همس
 است، به سنها کثرت فریب به نقای آثار مذهبی و علمی و دینیه در دوره این
 مکتب است، بلکه اساساً بنسب علمی و فلسفه انسان شناسی، بنسب تاریخی
 و جامعه شناسی و فلسف و مذهب و ام بنسب فاضله، مسخر شیعی است و او بنسب
 اثری که هجده سال پیر منتشر کرده ام بنسب و حریف «شهادت»
 رسالت حسین و «بیم» رسالت یوسف و گریس شیعی در مسائل
 اجتماعی نیز چنان است که در کنگره امامی که سال ۵۰ عمای و هابی،
 مراه این عنوان که «شیعه» است «ام» ریزد کنفرانس که بدان دعوت
 بودم ممنوع کردند، نگهان، ضر بود که بکنواحد و همسر و بنسب
 انهامانی بیکه شده، در چند محفل رسمی و محفل عموم تهران و شهرستان
 تحت عنوان «عارف» و «بیت» و «یار» و «خط» و «موسسه ارشاد»
 ۱- که بارها گفته ام و بن گفته شعار ما شده است که «وحدت شیعه و سنی»
 نه، وحدت شیعه و سنی، آری!

بظور احم و من هم بطور احم ، مخالف ولایت و متکر اهل بیت رسالت و سنی و
حنی و هابی ! به مردم معرفی شدیم ! حساب کردیم ، دیدیم بین برنامه ،
درسب ، بعد از هجوم صهیونیسم آغاز شد و دقیقاً ماه بعد آنکه ، در رشد-
طی سخنرین هایس ، تحت نظر هیاتی رشحصیت های معبر شیخ علوی
شماره " حساب بانکی برای کمل به فلسطین " اعلام شد و سپس ، ارجانب
عده ای از رشحصیت های معبر شیخ صهوی اعلامیه ی صادر شد که از نظر
همیت نویسد گستر و مخصوص نوع استدال و شیوه " استقاد و سبب منطق و
بهتر فرقه ی و باد حمر نوع حمله و جنبه گیری و اتهام و نفس که بین فرقه در
اد هان بوده و استخدا م دهد دارد ، بهترین نمونه و حکم ترین سند است
درین " من " ، مشخص " روحانیت صهوی " ، بررسی و دقت
نمودار است و محقق که می خواهد ، راین زمینه تحقیق عملی مصدق کند
می تواند این مشخصات را با مشخصات معارض در رضو و پیر و شمس و
سندال و اندیشه و بعد و رریایی و نتیجه گیری علمای شیعه " علوی - در
گذشته و حال - مقایسه کند و جنایات و مذهب را عالمه را ببیند
" روحانی صهوی " از جنایات عالم شیعی اصعب است و تعصب کور ،
بدین معنی که قدرت تحمل و حسی استعداد فهم نبوده و حسی سلیمه -
مخالف را ندارد ، به معنی مخالف نام بسته را ، بلکه صاحب آفری و
ظرف فکر و دقت آفر ، بین سده که حرحه را ببیند ، بعد رنگ حرم میکند
و هر که را ببیند ، بر ناعل بگیرد
در حایکه " عالم " از رسیه خود را ، در میان همه علمای دنیا

[illegible]

ا) وگرنه آنچنان که برخی محسین گفته اند که مثلاً پیغمبر اسلام به زبان من و پیغمبر یهود به زبان عبری ۰۰۰ ارجوع همان حقایق است که ۰۰۰ خیال من حقیقت دارد! یعنی قرآن من فرماید که خدا پیغمبری را که برای هدایت عرب من فرستد به زبان چیتی حرف نمی زند! ۰ ۱ ۰

عالم شهنی در طول تاریخ اسلام به آزادی بحث و احتیاج و نظر آرمین معروف بود و صادق فکری و جدل علمی را دوست می داشت و سبقت طالب بود، چه، در سنگ های بنی عباس و علمی همه در دست مخالف بود و او — که صطفی قوی در اثبات شیعه است — در این آزادی بحث و جدل بود که می توانست افکارش را صریح کند و در صفت رایشان دهد و بر حقایق روحانی در شبهه صوفیه که از «سئوال» می پرسد و «گفته» در جواب، بارها سئوال کردی، سئوال دوم جواب یافت و رسمیه محرم و اتهام و لغت و سبب های ناروا و تفسیق و غیره است. «چنانکه در پاسخ نویسنده» که گفته بود «برخیزار مطالب فارسی کتاب را عاید ندارد» «بکار صمیمان رسمی تشیع صوفی فرموده بود»؛ «وجود» که از علمی کنی سخن می گفت، «حدود داری»؟

روحانی صوفیه — «تا اینکه با هر تمام علم راهش دارد و ظاهرأ همه عالم شیعه را با من دوست — محاسبه» «حسین رضاحد علمی» «نویسنده» «مستقیم است و از رویرو شدن ما علم می گیرد و بنا بر آنکه خود عنوان عالم شیعه را نصیب کرده و مدعی است که محرم رجوع مردم در مسائل علمی است و عوام منو جمیع علمی اویند و وفقت است نگاه رسمی و در حقیقت است که می داند استنباط کرده اند» «حسین رضاحد» نویسنده، «به کتاب یا با نسخه» علمی و یک نویسنده حقیقی با سلیقه، «هرچه آنها گفتند بگویم گویند» «من گویند فارسی کتاب

علم را بخواهید، محاذ نامور به شرف است. هر نویسنده نجاس «خوار» می فرماید
 هر که خودم حوصه و محار متاعه از رند است ام، چند نفر از اجتماع موجه
 و معتبر با راجدین بازمراجعه کردند و پیغام دادند که بن تا متراست و
 مض و شاعر اساکت نشسته اید، معرفت اید، خواستد.

در حالیکه مطلق عام شیعی امروز بهر د رحیثان از مضمحل
 از حرف اساسی، حق علم و مایه تحقیق و ادب ما سرد و مورد ار — و
 بویژه، استواری عقیده اسلامی و حق پرستی و عدالت خواهی حاضر شیعه و بر آ
 تاریخ و جهت گیری اجتماعی شیعه، آرا مار اقیقه انانکون، و در را ر
 دشنام و اتهام و پرداختن به مسائل جنسی و خصوصی و جابوا د، بر میسار
 ساخته است و همین امروز، با اینکه دستگاه تبلیغی شیعه، علوی بسیار ضعیف
 است و مخصوص در سطح جهاس و حتی در جهان اسلام، تقریباً شبیه است،
 در این حال، هرگاه اثری یا سخنی از زبان و قلم يك عالم شیعه، علوی به گوش
 علمای اهل تسنن و روشنفکران غیر شیعی رسیده است آنرا بصورت انقلابی عرص
 کرده است.

متن اخلاصیه "معرفی نامه ارشاد"

این "معرفی نامه" از پنج صفحه پس گین شده است و ارسه سال بهر ،
 بطور مداوم تکثیر می شود. در رمضان اسان، که توطئه به اوج رسیده ،
 این را در هزارها نسخه بار تکثیر کردند و در همه محائس و مساجد پخش نمودند،
 بصورت "خاصی"، یعنی، در دستهای ناپیدا، بهر ار آنکه مردم جمع شوند،
 در مساجد و تکیا، می گرداشتند و مردم که برای اقامه نماز و شرکت در مراسم

مذهبی می‌آمدند ، سحبه‌های آبرامی یافتند ، باشرای هر اس داشتند که مردم بحر کنندگان این‌شهره را ببینند و احیاناً شناسند !

اینکه ، از میان ده ها کتاب و رساله و نشریه و مقاله ، تنها این اعلامیه را به عنوان " سند مصلح شیخ صفوی " انتخاب کرده ام ، به این دلایل است :

۱- این نوشته ، اولین نسخه‌ای است که از این " ارستو-بررسی ساز و صریح " - که بعدها به نواختن آغار کرد ، برخاست ،

۲- اکثر کسانی که در هیاهوی حیرت‌انگیز ارتداد و شجره من ، به نشر کتاب و رساله و اعلامیه و تبلیغ و تحریک و غیره پرداختند ، شخصیت‌هایی از قبیل هندوانه فروز و شکر دکنانی و نحو شرکت سابق نفت و پاسپس بارشسته و حجاب و غیره بودند که اخیراً به لباس روحانیت درآمده و کسب حدید خرمن و فروز دین پرداخته اند و هر چند در شیخ صفوی ، این بیت ها از فصل ۱ و محقق و علما هم غالباً خبر نداشتند ولی از نظر فلسف و تحقیق کارشان قابل انتقاد نیست ، برخلاف نشرین این " معرفی نامه " که بهترین نمونه های معرفی ضرر فکر و بشافه ، نشر اجتماعی و شخصیت اجتماعی روحانیت صفوی اند .

یکی حضرت آیه الله سید صدرالدین خراسانی ، روحانی مشهور و

دیگری جناب آقای سید مرتضی خراسانی - آقازاده ایشان - از شخصیت‌های

نمایان این جناح ، که متن را تهیه نموده اند و موسسین ، جناب آقای سید مرتضی

عسکری ، متحصص معروف مذ هب شیخ صفوی که صاحب تالیفاتی نیز هستند و

اخیراً از عراق بازگشته اند و در پیاید اتهامات این نوشته ورد برای جناب

برآن حاشیه نوشته اند که به عوار بهترین نمونه منطق و بیوع دفاع مذهبی

و انتقاد علمی و تحلیلی عقلی و تحقیق تاریخی در شیخ صفوی می‌تواند بسطی

پژوهشگران مسائل سه من و اجتماع من بعد از رید. ای شعار آید و از این نظر،
عن نوشته ایشان را با حوصله خود من در این جا گزاف می کنیم

۲- این نوشته، برخلاف دیگر نشریات اخیر، اختصاصاً علیه

شخص من نیست، معلق به دوره ای است که من در مشهد بودم و برای
کنفرانس در دانشگاه ها که به تهران می آمدم، گاهی سخنرانی می دادم.
من نردم و مسئولیت علمی و تبلیغی ارشاد به عهده گروهی از علماء و خطباء
بر جسمه و مشهور و موجه مدعی بود و لیه، هر حصه به سوی آن بود و اگر
چند نمونه از نوشته مرا بقی کرده اند به این عت بوده است که ناشر حسیبیه
ارشاد بوده است.

پس از اینکه، من به تهران آمدم و مسئولیت علمی و تبلیغی ارشاد
بهتر بر عهده من واگذار شد، چهار صفحه دیگر بر آن افزودند و سرانجام
دشنام و بهام های تند تحریک آید اختصاصاً علیه شخص من! و این مسأله
حاکم این واقعیت مهمی است.

پس از ارشاد، که بموجب فردی کاری کردم، بهار تند بر او آید
از حال من گفتم و می نوشتم و گویند، بر ارجان، شمع صفوی را می گوید و قاطع تر
و روشن تر از حال بر شمع، طوی تکه داشتم و هرگز به تنها آماج دشنام و
بهام این چنین نبودم، بلکه بهاری از حضراتی که اکنون گریخته اند، به
چشم لطیف و حرم بهار در من می گیرند و این است که ارجان مدعای من
ریگاری اما همه یک حس و یک آهنگ و سبب بدل هم که همراهِ علیه من انتشار
یافته و می یابد، این من را اشتباه کردم به عنوان نمونه ای از منطق ویژه روحا

صغوی تاخوانند گان بدانند که آنچه اکنون برپا کرده اند اختصار شخص نیست ، و نیز بدانند که برخلاف آنچه تصور میکرد ، موضوع اختلاف عقیده ها غرض و دسیسه آنها ، با افکار من یا متحد من نیست ، اختلاف حساب خصوصی یا گروهی یا بعضی با حقیقت ارشاد هم نیست ، بلکه تکرار هراس آفری است برای جلوگیری از یحاد و حرکت فکری مردم ، و عاوضد بر برابر حبش است که در این رکود آغاز شده است و حقه کردن این چنین قدر مسخاش است که در پیش جامعه مستعار ما به سرعت می کند و اخبار یهود و قهر یوم و احساس کرده اند که روح لغت برانند یون یا و یون بکر این عصر و حسد ان شیمی این سل محصور دیده است و ... چه می گویم ؟ صبح متولد شده است و ... اخباری که خانه دین موسی را دارند و چون را وارث مقام هارون فیداد کرده اند و میراث خور قارور اند و ساحر فرعون ، خاره ندارند جبر اینکه مستقیم با غیر مستقیم ، مرد و زن مرد و عیب قهر یوم گردند و همه سب و همه استان حکام بشر ، رومی نا ابر ' کلمه خدا ' را خاموش کنند و ' روح خدا ' را بر صلیب ، به چهارصد بند و ... چه باز دل آور و رسو گرو بی ثمری .

چه ، روح لغت بر بریکار بدیشه هار یا د دیده است !

طنز اعلامیه :

بدر آفریده از سراسر فحاشی و انبهام نسبت به موسسه ارشاد و موسسات و صحرائنا و حر سادها ارشاد ، به عنوان یاس به سوالی که از آنجا می شود و معرفی بر حقیقت به مردم مسلمان از طرف عده ای که بنابر عنوان ' عالم ' و ' روحانی ' را با خود حمل می کنند ،

نقو و بعد از اصف خود می سازند و همین اسدلال می کنند

بهترین راه سرد روسی بدر مقاصد این موسسه و باید آن —

مطالعه در کتاب دیل است :

۱- مطالعه در جهان و جایگاه حیوانات این موسسه و زندگی

حیوان آن و رسیدگی سوازی و گدسه جان موطن آن *

۲- مطالعه در حیوانات و غذای و غذای آنها و مسائل که

در این موسسه گفته می شود *

۳- مطالعه در بوسه های این موسسه که می شده است و

آرامش و حال حاضر و در ساریها بخواب و ساعت بخت و رفعت مردم پس خبر

و در این باره و از آن

۴- حفظ در وقت او و در این محله ارائه در رئیس که کسر در

حیوان خوانده هر می گویند و این مورد و در این محله بوسه های

دارنده و در این محله می خواند و در این باره و از آن *

۵- در این محله که حیوانه از آن و در این محله و از آن

و این مورد و در این محله و از آن و در این محله و از آن

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

و در این محله و از آن و در این محله و از آن و در این محله

بود داشته مگر شوند *

۱۰ حجاب جسٹس ارہرار آج سیدہ ہا سارہ مر کچھ اچھی تو راستہ
منابعہ، فصلی و تعمیر اب کتاب رومی مر حاتم

و در حقیقت و انصاف و آسایش حکومت ایلیه و است
رحمت و نجات احمد خان پسر محمد علی خان حبیب
نویسه شده است را از سر نو احمد پسر رسول خان به علیّه آید
ایستاد و نویسه ساجد که رحمت محمد خان پسر بدو را رسد
حرکت است که درگاه خانخانه آمد برده را چون داد بر مردم نویسه
نظام و حوائج ساقی پسر پسر را دیدند که بود نگاه بنامه است و آب
من نگرد و بنحدر منبریا و آرام بولک است به پسر رانکه پسر پسر محمد را
و هر مرد رسد است و هر من چند و آنچه منطاب من در صورت و هر من کوه و
و در حقیقت را خود کرده است محمد پسر رسول

[illegible]

در همان کتاب صفحه ۳۶۰ ملاحظه فرمایید و
عربی است که بیست و هفت در همان مردم بقول دارد و این را هم
دو سیم صد بد در ماحضه و قرابت خویش بود در مورد و نیز شخصی است که
از نظر اجتماعی در جاهلیت دانه است نام او را بر سر زبانها خواهند آمد
اما وی قریب است و گذشته از آن بسیار نرم خون و در همه کارها
مردی

می رسد و "سویخته و حال" ۱! موسیر را ملهم معرفی می کند و حسن
 "بدنی خصوص" سخنورا را برده می کند ولی کوچکترین بسنه ا ، ،
 دلهای و سنا ، اراده می دهند ، انرا یی حقیقت ها منجنا به اراده
 می رکن — که کمر در جندار خوانده فرار می گیرد ، و بسندگی سر
 معرفی نامه حرار و حیار سار فروری - هند ، انرجو - این نویسنده
 هم ، در حیار و ارد ، با حده ، سرع و احد می ، بهم می رسد و بی ترد
 به دگاهنهادر فرمایشی فاحشی - با ، اب هده ردار هندو ، سینه -
 کرده اند و بنام حکومت سرور را ، می - هند و ارب سینه - ، هده
 حقیقت و عدالت - سده می گویند ، در ملهم کمر ، و مذکور خود - با لها
 خود ، سر فصد به برع می کند - هده دارکی و نومحوی - در سر مردم
 فرمی دهند و هم به ملهم حی - فاد می دهند ، اب سر ،

وما ، هده - وم ، - سینه به براد - با - باس مدر غلبه
 موارد اور و دوم اینهم آورده بدجانه است ، مورد و بهام "احو
 و عاید سخنرا ۰۰۰ و مورد وم " حشمتها و عادیین هاده و سخنراش
 ۰۰۰ است ، و ناشین اء صبه ، می فرمایند بها حقیقت در قسم اور
 و بهم منجنا به رانه ، ارم است که کمر را حیار و حده فرار می گیر ،
 (این هم اقداره شعور) !

== پیوه خطه راکه بعداً حده کرده اس است == اصصاوی
 بهما - داره که - محرن سهار شایسته و حده بوده ، انکار و استیاء
 نداشت ، روحی قوی - اس با فکوسر سطحی بود ، مربی که در کار ، قدر

خارجی انعاده ای از خود نشان می داد ، هرگاه يك مساله اعتقادی و فکری پیش می آمد بسیار ضعیف می نمود و خود همواره به خطاهای فکری خویش معترف بود سطحی بودن زمامداریات اسلامی و عدم آشنایی عمیق با روح و حتی نص قرآن شایستگی تعهد مسئولیت های خطیری را که محمد (ص) برعهده داشت بسیار ضعیف می کند (سپس در پاورقی چندین نمونه از — بی اطلاعی وی از قرآن) ص ۳۴۷

■ ■ ■ در کتاب محمد پیامبران و اسلام شناسی ، پیش از ده صفحه متن و پاورقی ، به نفی اصل " بیعت و شوری " که اهل سنت در اثبات خلافت ائمه یکره دان استناد می کنند و رد می کنند و در مکراس که امروز روشنفکران بدان تکیه دارند و بسیاری از مسلمین در اثبات اصل " انتخاب " جانشین پیغمبر و رد اصل " وصایت " — یعنی توجیه نظر اهل سنت و نفی عقیده شیعه — به آن استدلال می نمایند اختصاص داده ام و با دلایل عقلی و جامعه شناسی و ارائه نمونه های سیاسی از انقلاب های معاصر ، ثابت کرده ام که اولاً — د مکراس يك رژیم ضد انقلابی است و بارهبری ایدئولوژیک جامعه معاصر است ، ثانیاً ، حتی امروز ، دو قرن پس از انقلاب کبیر فرانسه ، در خود اروپای پیشرفته ، د مکراس تحقق کامل نیافته است ، چگونه چهارده قرن پیش آن هم در همان قبایل اوس و خزرج و قریش و غطفان . . . می توانسته است بهترین رهبری سیاسی و فکری جامعه را به تشییع افراد و " اجماع آراء " مردم که رای ندارند انتخاب نماید و مردم را در حالت بهمجرد در تعیین سرنوشت سیاسی آنان بی نیاز سازد ؟

من بهیچ ، روحانیت معنوی — که هرکاری را برای منافع خود و عزیز
مردم و یا مال کردن حقیقت ، جایز می شمارد ، ده صفحه استدلال را حدی
کرده و آخرین جمله را که بصورت سؤال انگیزی است ، بصورت جمله مثبت
جهزی نقل کرده و به مردم این چنین معرفی کرده است که من گفته ام "دیکراسی
مردم را اردن حالت بهیچ در زمین سربوشت سهاش شان بی بهار ساخته است" !
* * * پس از آنکه اثبات کرده ام که مردم قادر نبوده اند ، چنان

اجماع و بهیچ ، جانشین حقیقی بهیچ را انتخاب نمایند ، نتیجه گرفته ام که
پس مردم بهارندند که بهیچ در زمین سربوشت سهاش شان پس از وی ، دحا
کند و آنان را در زمین شایسته بهیچ که جانشین وی می تواند بود بسیاری
نمایند و به تنها بهیچ " حق دارد " چنین کسی را ، تراش ' و صایب ' و همین
نمایند بلکه " وظیفه دارد " ، و این است که در بارگشت ارجحه الوداع — بهیچ
اردیچم — در اندیشه معرفی جانشین خویش است .

تمام این بحث را برای رجمه سازی در همین و بوجه طعنی و ضرورت —
اجتماعی و اساسی بدیرواع ، مولا بهیچ می کشیده ام و سر را آن را اسرار
بدیچم را نقل می کنم که روحانیت صوفی را آن بهیچ بدیچم ، ریز می خواهند ،
مردم را فریب دهند و مرا — که ما ' و بهیچ این ها نبوده است علی ' مخاطب ، متوجه
مخاطب مولا بهیچ به جامعه معرفی کند !

در اینجا است که ، بر روی علی بر رجمه ، اصحاب برجسته دارینار بهیچ
جامعه ساسر مورج ، بحریه و بحیر ، می کنم و این کار را ، به عنوان " آنجه در
اندیشه می گذرد " نقل می کنم و می خواهم بهیچم که شجاعت بهیچ است که
اولا : معتقد است اثر خوب جانشین را به و صایب برگرد

و انکار ، با توجه به روح اجتماعی ابد رآل عصر ، برانضای جاهلی یعنی
روا ، هاین و رجال اسم و رسم دار و متفقد جامعه ، " اجتماع " خواهند کرد ،
به شخصیت های اسلامی که ارسطر اریزش های فکری و علمی و اخلاقی در انقلاب
اساسی و مختار شده اند

در اینجا ، میگویم ، پسر ارسطو به عدیر ، پیمبر در چهره ،
بنگاه اصحاب می نگرد و آثار را که در صورت " اجتماع " ، ارسطر نفوذ اسرایی و
شخصیت های حاکم آن اسلامی ، پسر می می کند که شایسته پیشگیری
بر ر کست آرا نگریخت خواهند داشت ، ارسطر می گذراند .

سپه برادران ، یعنی میران نفوذ قبایلی و رجهه اصحابی
اصحاب که در اصحاب فرد مطرح خواهند شد ، ناپرده شده اند و کسی ،
علائق های صغیر حسن به مردم و انجود کرده اند که من ، ارسطر شخصیت
اند من و ریش اساس همین برهمین را آورده ام !

میران در کتاب امیر " رجال " ، من یکایک آنها را ارفور سحر پیمبر
مور انقدر قرار داده ام و هر کدام را احداثگاه از ربا پیمبر معر می کرده ام
و میران حاسیم به سبب حوایده ام ، در آخر ، گفته ام که پیمبر به ایمن
شیعه میرسد که بنابراین ، بنابراین است که صاحب متعلق بران حاسیم
در رد و دلائل را هم نقل کرده ام و برای اینکه خوانندگان ، بر حسن میزان
عدالت و نفوذ روحانیت صغری را — که خود را بصورت علمای شیعه گنیم کرده اند
— دریابند ، و ببینند که این دسته بادیین خدا و نقل حلقه می کنند و در پی
و بهیاب و مسح و تحریف حقیقت و فریب مردم و تحریف عوام و سوا " استند " از تعصبات

مذهبی و حقش ناجیه اداره نیاید و بیرحم و بیشرم اند ، عین من 'محمد
 حاتم پناه جوان " را که در این اعلامیه بدان اشاره کرده اند ، اینجاست که
 می‌کنم تا معلوم شود که این ها مخصوصه ای را من خوانده اند و پس به نحو
 عالم روحانی ، برای مردم مورد داده اند که " در سطر مر مریه " انویکر از
 همه بالاتر و مریه حضرت امیر علیه السلام از همه بالاتر است !

در پی میدان علی بر حسنگی حامی و ردای سپه حامی ص
 محمد است که با حاکم پیوندی نداشته است ، یعنی است که با سلام
 آغاز شده و روحش در اجلاط محمد ، شکل گرفته است و زنگی مریمی

از هجرت تا وفات

دیگتری آن است که دست مهربان و فخر او را از غاموده خویش ، در آن دوره می بیند که محبت ابعاد روح و فکر انسان ساخته می شود به حانه محمد می برد و تصادفی بزرگه کودک را ، داشتن پدر به دست عموراده می سپارد تا روح شگفت مردی که باید نمونه يك انسان ابنه آل گردد ، در مدرسه ای پرورش یابد که در آن محمد آموزگار است و کتب قرآن ، از هم آثار با محبت پیامی که می رسد آشنا گردد و بر لوح ساده کودک خطی از جاهلیت نقش پذیرد .

مرد شمشیر ، سحر و سیاست ، احساسی به رفت يك عارف و اندیشه ای به استحکام يك حکیم دارد ، در تقوی و عمل چندان شدید است که او را در جمع باران تحمل باید پذیر ساخته است ، آشنائی دقیق و شاملش با قرآن فوری است که چمگلی بر آید ؛ شرایط خاص زندگی خصوصیش ، زندگی اجتماعی و سیاسی و پیوندش با پیغمبر و بویژه سرشت روح و اندیشه اش همه عواملی است که او را با روح حقیقی اسلام - مصای همبندی که در زیر احکام و عقاید و ضوابط يك دین نهفته است و عالباً از چشمهای ظاهری پنهان می ماند - از مرد يك آشنا کرده است احساسش و پیشش با آن همین شده است ، وی يك هو خداان اسلامی دارد و این جر اعتقاد به اسلام است .

در طول بیست سه سالی که محمد بهشت خویش را در دو صحنه روح و جامعه آهار کرده است ، علی همواره در حشیده است ، همواره در آغوش خطر ها ریخته است و یکبار طعنه زده است ، يك بار کمترین ضعیفی از خود نشان نداده است . آنچه در علی صفت ارجمند است ، روح چند بعدی اوست ، روحی که در حله ایبارگ ناگزین و حتی ناهم اندازان است . قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن ، مرد معراب و مردم ،

۳۵۲

خاکم پیامبران

مرد تنهائی و صباست ، دشمن خطرناک همهٔ پسیهائی که اسانیت همواره
از آن رنج می برد ، مجسمهٔ همهٔ آرزوهائی که اسانیت همواره در دل
می پرورد

اما پیداست که در اجتماعی که بیش از ده سال با جاهلیت بدوی
قائلی فاصله ندارد ، روحی این چنین تا کجی نهاست ، غریب است و مجهول ؛
این ملت باستان عم انگیز تاریخ ست و سرگذشت علی و نارانش هم انگیز تریبی
آن ، چه ، هرگز فاصلهٔ مردی با حومهٔ اش تا این همه بوده است

بی شک پیغمبر به شصت به علی می اندشتد فراتی بسیاری در حیانش
بشان می دهد که در علی به پیشمی خاص می نگرد ، اما ارسوئی می داند
که رجال قوم هرگز به این جوان می واند سالی که هر محمد در جامه
پاهای و حر جابار بهایش در اسلام سرمایه می دارد ، میدان خواهد داد
و رهبری او را به سادگی تحسین خواهد کرد

فوت بی جناح سیاسی سلام حجاج ابوبکر است ، عمره ابوهیبه ،
سعد بن ابی وقاص ، عثمان ، طلحه و زبیر از حاضر اصلی این جناح اند .
در اینجا یادآوری آنچه من از متن تاریخ دریافته ام بسیار ضروری
می نماید ، چه در روش شدن بسیاری از ابهام های سیاسی این دوره ، مورخی
را که بشمار ریشه های طباعی و اجتماعی و فایع را می جوید کمک
خواهد کرد .

در سیرهٔ ابن هشام به ترتیب کسانی را که پس از اعلام بعثت
به اسلام گرویده اند باز کر نام و مشخصات و روابط و ورود آورده است
می دایم که به سبب کسیکه از خارج حایهٔ محمد بدو گروید ابو بکر بود .

۱- هر چند برخی معتقدند که عیلا از او گروهی مسلمان شده بودند ، اما همین که
تاریخ از او یاد کند بدافته بد

از هجرت تا وفات

سپس ابوبکر گروهی را به اسلام می آورد که دسته جمعی به دعوت وی به محمد می گروند. از اینجا پیوند خاص این عده با ابوبکر، کاملاً در جاهلیت مشخص می شود. آنان پنج تن اند: عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد بن ابی وقاص، طلحه و زبیر.

پنج تن را یک جای دیگر بار در تاریخ مهم می بینیم کی و کجا؟ سی و شش سال بعد در شورای عمر، شورتی که با چنان باری ماهرانه ی علی را کنار داد شورای که عبدالرحمن بن عوف در آن رئیس بود و حق «دو» داشت و عثمان را به خلافت برگزید، اعضای شورای عمر، حر علی، بی کم و کاست همین پنج تنند.

ابوبکر شخصیت برجسته این گروه محلی است و عمر با انتخاب همین پنج تن و معنی که در صقیفه داشت پیوستگی خود را با این گروه نشان داد. آنان از سال اول بعثت تا نیم قرن بعد، در جنگ حمل، همه جا نابوده اند یکدیگر را داشته اند و در همه صحنه های سیاسی این نیم قرن پر آشوب و حساسی که تاریخ اسلام را شکل می دهد نقش اساسی را به عهده داشته اند. این جناح پیرو محمد سیاسی در برابر علی قرار دارند. هر سه حبیبه از آنان است و حضرت جنگ را علیه علی بر طلحه و زبیر، دونی از اعضای این باند سیاسی برپا کردند.

واقعیتی که سعد و قاص بر در زمان عمر داشت و بخش مهمی و محاللی را که در حکومت علی باری کرد نشان دهنده این وحدت و همستگی خاص وی است. آنهاست. آنچه را اکنون می بینیم بی شک پیغمبر هم اکنون که از مکه با مردم ودع کرده است و سر نوشت امت خویش را در دست آنان می بیند و بدان می اندیشد علی در برابر این جناح کاملاً سهاست. مردانی که نوری ایمان دارند، اراد و صلح و عمارت

خاتم پیامبران

دارای چنین وابستگی پنهانی سیاسی هستند، غیبت‌همگی آنان در سینه
آید را نشان می‌داد .

مسئولیت پیغمبر اکنون سحت خطیر و حماس است، اعلام‌هایی
به‌عنوان برگزین شخصیتی که شایستگی رهبری امت را دارد و حدتی
را که در جامعه بدوی و قبائلی عرب بنمت آمده است و تنها ضامن بقای
این امت جوان است مترلزل خواهد نمود . ارسوی دیگر ، اگر محمد
در باره علی سکوت کند، حقیقتی را فدای مصلحتی نمکرده است ؟ صفت
اجتماعی علی مگر به‌مطلوب قنوت دسی او است ؟ مگر نهانی سیاسی
و جر به‌عاطر خشوب و فاطمی است که در راه محمد نشان داده است ؟
مگر شمشیر بر آواره وی که هر طایفه‌ای را د عدار کرده است حربه فرمان
محمد و برای حد، فرود می‌آمده است ؟ کسه‌هایی که از او در دلها هست
مگر به‌گفته پیغمبر که چند روز پیش در مکه گفت جر به‌عاطره خشونی
است که در دانت خدا و در ره خدا نشان می‌دهد ؟

سکوت محمد در باره علی او را در نارنج بی‌دفاع خواهد گذاشت
شرایط سیاسی جامعه و ترکیب اجتماعی و طبقاتی و هائنی آب و دمنه-
بدیهای مصلحتی چنان است که بی‌شک علی را به‌سها محروم خواهد
ساحب نمکه سیمای و را در سلام مسح خواهد کرد ، و را در نارنج
چنان ندانم خو همد نمود که پاکترین مسلمانان برای نفرت به‌حد و
محمد بدو نفس فرستند. مگر چنین نشد ؟

آیا محمد از علی که حرا و مدافع بی‌درد دفاع خواهد کرد ؟ آیا
سکوت خویش او را به‌دست نارنج پائیل خواهد ساخت ؟

ده میل . مکه دور شده‌اند، پیغمبر مصمم خویش را گرفت . بجا
عذر خم است ، سر را در مدینه و بهانه و بعد و نفس و حصر موت آجا

الرحمة يا ولاد

که مسلمانانی که باوی آمده اند هر دسه از گوشه ای فرامی روند و دیگر هیچگاه از محمد سبحی نخواهند شنید .

و منور داد آبانکه پیش رفته اند برگردید ، صبر کرد تا آنها که دسال مانده اند برسند ، سنگها را نوده کردند و از چهار شترها ، مبری بر رنگ برپا نمودند و پیغمبر پس از ایراد خطبه ای طولانی ، علی را با چنین مسکی دقیق و قاطع معرفی کرد : ابتدا از جمعیت پرسید چه کسی از مؤمنان بر خود آبان «اولی» است ؟ جمعیت گفت : خدا و رسولش بهر می داند . سپس پرسید : آبا من از شما بر خود شما «اولی» بینم ؟ همه گفتند چرا ؟ سپس گفت :

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَمَنْ لِي بِهِ مَوْلَاةٌ - اَللّٰهُمَّ وَالِ مِنْ وَاَلِهْ وَهَادِمِنْ
عَادَاهُ وَانْصَرَّ مِنْ نَصْرِهِ وَانْخَلَعَ مِنْ عَدْلِهِ .

پس از پایان معرفی علی این آیه را بر مردم خواند که

اَلَيْكُمُ اَتَمَلَّتْ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَلْحَقُّ عَلَيْكُمْ نَعْمَتِي وَ رَحْمَتِي
لَكُمْ الْاِسْلَامُ دِيْنًا .

« امروز دینان را برای شما تکمیل کردم و بمنم را بر شما »
« تمام ساحم و رضا دادم که شما را دین ، اسلام باشد »

هوس کرد و در اره شام خواستگاری نمود و بنا آورد و آج کرد و عمر را آورد و بیآفت و
 خطا به پدید رعر نمود و هم حد و هم دانی از وحی هم مادر بود و هم —
 خواهر و هم عمه او و در این باره به امام صادق (ع) شخری مسور سبک
 من جد و حانه و والده و امه احبه و عمه !

۱) رحمه بنی هاشم فاعلمه روحانی صفوی را راه میگویم که
 همین اندازه کافی است تا مستقر علی و دینی روحانی صفوی "معنوم گردد" •
 بعد از این راه میرویم که من غلب موقعیت انوکز و عمر را و باید آنقدر موقعیت
 جمعی و قبایلی سال در میان اعراف جاهلی من میروم و این حد که بهر ار
 — م انوکز و نوکر رانده و عمر راه میروم که من میروم ، اعراف من کنند که
 موقعیت و سبب پیشانی را از اسیرم گرفته اند به را اعراف ! ۱۰

به عنوان نمونه

در اینجا نمونه هایی از "مستحق علمای شیعه"

علوی را که خوشبخت به شش معاصرین و شش ارحم‌تره هار بنام و مورد اعتقاد و اتفاق همه علمای شیعه و جیبا شیعه اند ، نقل می‌کنیم — خرمندگان ، که مناسبانه ، قبل وفات خا عرقه افکنانه و حرافه پراکن و ضبط عده ای را می‌سوزد که اخیراً ، تحت عناوین جدید ، ولایت و روحانیت ، به دسام و اتهام ویدآموز های ضد علمی و ضد ادبی می‌آغار کرده اند و ظاهراً بنام گویند حسمیه ارشاد و پیسر سحر من ولی در حقیقت ، برای ایجاد نپند در میان سلطانی و اعمال اد هار به صائن داخلی و حضرات عسوی ! و نیز تحقیر ولایت و سحر شیع علی و مکتب حسین ویدام کردن حوزه علمی شیعه در نظر روشنفکران و سحر تحقیر کرده انجام می‌سوز ، بداند که این به توطئه تازه و صنعتی است و به شیعه و علمای راستین شیعه ربطی ندارد و هم اکنون مطلق شیعه علوی ، در برابر شیعه صفوی ، این است ،

شهد شرف اندین عسوی عالم بزرگ معاصر انبیا ا

"حیفا" (اویگر و عماره صائلی دانستند که هیچکس انکار نمی‌تواند کرد

مگر معاند و حقش ، وحداراسپاس که ما حقش و معاند نیستیم "

"اختلاف میان شیعه و سنی ، اختلاف میان دو مجتهد است ، نه دین "

در استنباط یک حکم است " ۱۱۱

۱- ("امراضعات" ضاعره باشمخ سلیم عالم بزرگ اهل سنت ا

کاشف العطاء، مرجع ص ۵ و محقق بزرگ شیعه در عراق (۱۱) :

" هدی تقرب ایست که مسلمانان را بیکدیگر برسد و بدیت سازد و بگذارد
اختلافات فقهی موجب عداوت میان آنان نگردد . تنها فرق مهم ما
یکی در امام است که این بستگی به جامعه اسلامی ندارد و دیگری
سب و لعن خلفاست که بیشتر شیعیان با آن مخالفند و در اخبار ائمه
ارای نهی شده است . راستی اگر مسلمانان همدست بودند ، این همه
مخالک بزرگ را از دست نمی دادند و هفت دولت بزرگ در برابر ملتشی
کوچک شکست نمی خورد . "

بنابراین بر نظام فروع اسلامی لازمست که جدالها و اختلافات را کنار
گذارند ، چه اگر این عمل به راه حرام نباشد مسلماً در این عصر که
دشمن از هر طرف ما را حمله کرده حرام است . "

۱- حوشتخانه ، اخیراً ۵ مجموعه از مقالات و مصاحبه ها و کنفرانسهای
علمای بزرگ تشیع طوی و مبسوطی محمدی - که سال می دهد تا کجا به هم نزدیک
و به هم نزدیک تر می شوند و به جانب یکدیگر می آیند و برای " تقرب بهمن
مذاهب اسلامی " کوشش های بسیار کرده اند و اساساً بیانگر این هستند
" تقرب " اند ، از طرف سرجم آراء اندیشه و فاضل معاصر آقای بی آزار شیرازی
جمع و ترجمه شده است بنام " همبستگی مذاهب اسلامی " دارالتقرب " ،
امشمار این کتاب بفارسی ، در این هیاهوهای منحرف کننده ، برای حیثیت
علمی و رشد اجتماعی شیعه و انکار وابستگی آن عده به علمای شیعه - سلف
گرایانهائی است و من این چند نمونه را از این حتی نقل کرده ام .

شیخ جواد معصیه عاظم و نویسنده* بزرگ شیعه لبنان :

" امام اراصون عده است به اصول دین و انکار آن باعث خروج از اسلام شوند ، و رنگ احادیث شیعه درست و نادرست و خود ندارد و بنابراین هر چه در کتابهای شیعه یافت می شود ، — دلیل بر قبول شیعه نیست . علی ای حال خود پیشوای گذشت و عدا را نسبت به دوست و دشمن ، و اعتدای تقریب بود و مسأله خلاف و امامت دو مسأله جدا از هم بوده و دلیل ساری باید دیگریند .

اهل بیت به اهل بیت احترام می گذارند و در مضایق آنان روایت نمی کنند ، و در مقابل شیعه از " عره " نسبت و نظر شیعه نسبت به اصحاب ستر اهل بیت است . و بهر شیعه ، معرکونی نیست بلکه در عقاید کلامی مستقل بوده و بین اشاعره و معتزله است ، و همچنین شیعه معتقد به تحریف قرآن بوده و قبول به آنرا شدیداً باطنیان می نمایند . و بنابراین تمام فرق اسلامی بحکمیت ملتند و چون اختلاف فقهی در میان آنان ناشی از اختلاف است شعنی معدوم و مأخوذند .

' در برابر خود هم بعضی از شیعیان نسبت به اهل بیت در مورد اهل بیت ، بعضی از شیعیان تصور می کنند که شیعیان در باره اهل بیت غلو نموده و آنان را خدا می دانند و نسبت به اصحاب بی غیرت

دشمنی می ورزیدند . با این مقاله این سوء تفاهم نیز برطرف می شود :
علاوة بر چند فرق از جمله سبیه ، حنابلیه ، طوفیه و ثابوتیه ،
تقسیم می شوند ، آیات قرآن و گفتار اهل بیت به روی عقیده " غلاة القلم

بظان می‌گشتند و فقهای شیعه همگی علاوه بر اجماع و ارباب محسوس
می‌دانند .

بنظر شیعه راجع به اصحاب پیغمبر (ع) خاص بنظر اهل بیت
(ع) است .

آیة الله شیخ محمد صالح حائری مازندرانی مرحوم تعجید :
' امام و خلافت دو مسأله جدا از هم است و با هم سازگار دارند
و از نظر شیعه شرعاً امامت ، اشعاع امامت به حریف ظاهر بیست
و جایز است از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح باشد و در این
مورد میان مردم تفرقه بیفتد . اگر احتیاطی در امامت و خدایت
اساس بود بحاطر آن حقیقتاً صورت می‌گرفت .

احتیاج بهرامی امامت بها برار ایست که این مقام روحانی یا مقام
سلطنت استیفاء بسود شیعه در این مورد بپیر باید ارجح و فرید آ
بهروی کند و چونین راه صحیح است که خلیفه را اهل بیت و نگهدار حرایب
زمین و امام را اهل بیت و نگهدار حرایب علوم الهی و پیغمبران بدانیم .
محمد تقی فنی دبیر انجمن دارالتقریب

" . . . اگر دست به ریشه نام این دو مذهب شیعه و سنی نوجیه
بم ، مقام سلطانان را شیعه می‌یابیم برهانگی دو مذهب را حادار پیغمبر
رم (ع) هستند و همگی را پیر اهل بیت می‌یابیم زیرا کلیه مسلمانان هر
کس بود سنوری بطریق مظهر از پیغمبر گرامی (ص) وارد شده باشد لازم
حرا می‌دانند ، بنابراین :

ما همتی سنی و شیعی و فراسی و محمدی میباشیم " بیانگذاران بهض " تقریب میان مذاهب اسلامی " در عصر ما اینان اند؟
 عبدالمجید سلیم بررگترین چهره هفتی در عالم اسلام معاصر و رئیس الازهر
 مصطفی عبدالرئای استاد و رئیس دانشگاه الازهر ، فیلسوف و متفکر بزرگی
 که بنیانگذار اصل تقریب بود .

محمد علی طویه متفکر و مصطلح نامی

محمی الدین قلمی دانشمند تونس

فرید وحیدی صاحب اثره المعارف من یستم و نویسنده معروف .

شیخ شلقوت ، رئیس الازهر

شیخ مصطفی مراعی رئیس الازهر

حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین

شیخ محمد عبداللطیف رئیس اداره الازهر

شیخ محمد عبدالفتاح العنسی رئیس مذهب مالکی

شیخ محمد عیون رئیس دانشگاه " الشریعه "

شیخ حسن البنا رهبر بزرگ احوال المسلمین .

علی بن اسمعیل همد بناینده شعه ریدیه یعنی

و ارطعای شعه که در این بهض بهنگام بودند ، به اعتراف استاد

شلقوت مفتی اعظم که ارهنگاماسر در راه بود یک صاحب مذاهب یاد می کند :

" . . . فراوانند کسانی که پیروان ما به بقاء پیروانگار باطل گشتندار . . .

بهشویان متفکر در کشورهای مختلف است . می که به تقریب و هماهنگی پیوستند

و کوشش خود را برای نشر ضربه های اساسی مبدول داشته و با ایستادن سابقه علمی و فکری دانشم و بایکدیگر نامه ها و پیوندها اسی می آید که میگردیم و در پهنای این ایشان پیشوای بزرگ حاج آقا حسین برومند عالمی و مرجع تقلید شیعیان ، و شیخ محمد حسین آل کاسه العتباتی و مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین " " " "

شیخ شلتوب هتتا اعظم ، در مقاله ای راجع به مرگ سید صاحب "عریض" باینش آگاه و احساس صمیمانه ای بگونه از سخن می گوید که بسیار می رسد :
اولاً ، ظهور غاصب که در هر دو صفت ، "خدا" باین نویسنده اند و بعد از تفرقه و کینه نوری می افتاد ، حسین برومند بزرگ که هنوز در آن سال جوهر حیات و حرکت خود را حفظ کرده اند ، حسد و برادر عرقه ساران و دشمنه ساران داخلی و خارجی ایستاده اند و اینها ، نحوه می دهد که با کجا این ادعای من که می گویم ، کینه خور و خصم و "دشمنه صفت" و "تسلی اموی" است و "تسلی عتباتی" و "سید محمد" و "دکلمه" مترادف اند و کسانیکه صمیمانه و آگاهانه برادر با میروند ، به هم نزدیک می شوند و واحد می شوند

" ابتکار می خوانم سرگشته عرب ، در مقام جویم ، در آ —
گفته ها و اندیشه های گوناگون ، در هر حدیث صریح و نه آیه
برخورد نموده ام و آنچه که برادر بزرگوارم ، برومند خود با مواظبت
بوده اند ، جمع آورده می کنم ، و برادر من که بکسی بفرماید و برید ، هم
من با آنان و آنان با من ، رحمت حق و حقیقت و حق با من به گواهی خدا ، علوم

«... به ما خبر می بری احبیم ، ، علوم و معارفی که وظیفهٔ هر فرد با ایمانست
که به همهٔ آسمانها بیاید و همهٔ عالم را در معرفت استفادهٔ اهلش قرار دهد
... این سرگشته است در بحر بی پایان ، تا فکری که لحظه به
حالتش در برابر حق ، به سیرت ، کیسوتها ، احکامات ، نامه ها
و راه حلهای شریک ، انحراف ، بر معرجهٔ حق می کشد ، بهای کم چه دعوت
نماید ، ... سوختن و بیگونی و صبح و صفاست و راه آن همان راه استوار است
که خداوند به پیغمبرش فرموده : آنگاه که می فرماید :

اِنَّ اِسْمِي رَحْمَةٌ لِّعَلَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
احسن ، ان رحمت من صفت من سبيله و هو اعظم بالمعنى
مردم با اسحق حکمت آفرین و پند و اندرزهای نیک بسوی پروردگار دعوت
نمودن بهترین وجه به آنها به گفتگو بهر در ، مسلماً پروردگار نسبت به کسیکه
اراده وی انحراف حسنه را با تراسد همچنانکه به هدایت یافتگان .

و آنگاه که حرفها رسر حاضره و همکاری وارد بهجت شوند دیگر همی حیر
یافتن حق ندارند ، و در بهجت حاضره و همکاری هدایت یابی را بر اینها پرتو
افشانی کنند و آنها را بوسه بدهد و فروغشان بخشد

به عقیدهٔ من کلام خدا «... و اتقوا الله يعلمکم الله » «اگر چه کار
باشد تا خدا دانستنی بیاموزد ، ... این معنی را نیز شایستهٔ شود که وقتی
شخص بسوی محراب علم رفته و از حدای حقیر و خواست می کند که کار
بجای و سهم علم و معرفت او را بهره ور گرداند باید خود را از هر هوی و هوس
که به پرهیزگاریش بزمه می کشد دور کند .

و در مقام کسب دانش پرهیزگار کسی است که تعصب او را فراموش کند و تحت سیطرهٔ مرامی در نیاید و بی اراده به چپ و راست ننگرد *

آریو داشتیم که داستان تقرب را خود می نوشتیم تا فکری آزادی صحیح و مستقیم بدینی را به روش اسلام ترسیم نمایم *

آنچه پیشوایان بزرگ مادر تاریخ غفله اسلامی آرآن پیروی می کردند ، این بود که همواره خود از تعصب خشک برکنار بودند و دین و شریعت پیرو دگار را از جود و پیچیدگی برتر می دانستند ، و هیچیت معتقد نبود که آنچه را آورده درست است و هیچ شبهه ای در آن راه ندارد و بر سر دم واجب است که آرآن متابعت نمایند ، بلکه گفتار او این بود که :

" این معمول کوشش و دانش و تحقیقات من است ، و در این باره به هیچکس اجازه نمی دهم که بی مطالعه و بدون اینکه بداند من ار کجا گفته ام از من تقلید نماید زیرا که دلیل اگر محکم باشد ، تکیه گاه من و حدیث اگر صحیح باشد طریقه من خواهد بود " *

" ۰۰۰ با این فعالتهای علمی زمینه ای برای مهیا گشتن راه ریحی ای مشرف و پسند به جهان اسلام بگرم و حقایق بسیاری را که مانع اتحاد و برادری مسلمانان بود در نیام و با بسیاری اردانشندان در عالم اسلام آشنا شوم *

سپس به هنگام ریاست دانشگاه الازهر فرصتی فراهم گشت که بتوانی تاثیر بر جواز پیروی از مذاهب ریشه دار و اصیل اسلامی که شیعه دوارده — امامی هم جزو آنهاست ، صادر نمایم

و این همان فتوایی است که در دارالتقریب به امضای ما رسید و نسخه فتوگرافی آن با اطلاع ما توزیع گردید ، همان فتوایی که آوازه بلند آن در کشورهای اسلامی ظنین افکند و چشمان افراد پاک و ایمان که مدفن جز حق و تقرب و مصلحت ملت نداشته باشند روشن گشت . و از طرفی هم پرسشها و جدلهای درباره آن شروع شد ، و من بدستی این فتوی ایمان داشتم و با عرضی راسخ هر لحظه برای کسانی که درباره آن توضیح میخواستند ، نامه میفرستادم و آنرا تأیید می کردم و به اشکالات معترضین جواب می گفتم ، و بعد در مقالاتی که منتشر می شد و در سخنرانیها آنرا تأیید می نمودم تا اینکه بهاری خدا این فتوی در میان سلطانان در شمار اصول مسلم بصورت یک حقیقت پابرجا درآمد .

ولی افراد خشک و کوتاه فکر که همچنان در انحطاط فکری و اختلافات طایفگی و نراغ سیاسی بسر می بردند ، درباره آن به انحاء شبهه و تمسورات بیهوده پرداختند .

و اینهم دانشگاه الازهر که برای اساس ، اساس تقرب بین مذاهب مختلف تسلیم گشت ، و تقریر داشت که همه حسی و شیعه هر دو بر اساس دلیل و برهان بدون هیچگونه تمسب تدبیر بود .

و نیز تصمیم بر تاسیس " مجمع تحقیقات اسلامی " گرفت که در آن تأیید تمام مذاهب مختلف اسلام گرد هم آیند .

و بدین ترتیب فکری که مدان ایمان آوردیم و در راه آن محامدات و کوشش بخرج داریم ، ب موقعیت باید ابر و استوار گردید .

و آرزو داشتم ، می خواستم ، از اجتماع آن که در دارالتقریب می بینا

می‌شود تعریف کنم که در آن مصری در کنار ایرانی ، لبنانی ، عراقی و پاکستانی
و غیره قرار می‌گیرد و خنجر ، مالکی ، شافعی و حنبلی یا امامی و زیدی دور
یک میز می‌نشینند ، و مانند این توأم نادانان و ادب و پاکی و فهم و برابری و هود و
و همکاری و محبت ، یکدیگر را می‌خوانند .

و آریه داشتم می‌توانستم تصویری ارائه دهم همچون سیمای صاحب
جود و پاکیزه حوی ، مرید علم و اخلاص و مرحوم استاد اکبر شیخ مصطفی مسرور
عبد الرزاق یا تصویری همچون تصویر مرحوم استاد اکبر شیخ عبدالعزیز
سلیم که مردی با ایمان و عالم به علوم مختلف اسلام و معتمد به مذاهب
فقهی در اصول و فروع ، و همچون کوفی عظیم و صاحب ثابت و پدید ریز و معارف
مردی که دریایه زهری تقریب گامهای سهار هوریز مراد است .

یا چهره از همچون چهره عارف پناه استاد محمد علی علویه کسسه
تجربه های بسیار اندوخت و محافل علمی تحت تربیت فرا گرفته (حسیس راه
الله عن جهاد و معیه حیران حرا)

و نیز آریه داشتم ، می‌توانستم اراکسان بسیاری سخن بگویم که برادر
این دعوت اسلام را بود گذشتگی سال دادند ، و در راه آن کوشیدند
فدوان همدون داشتند ، و پوسینه تقریب راهی بسوی تقریب مسلمانان و برادر
معانی اسلام بهرودند و همچنین بهشوائیل معتکر کشورهای مختلف اسلامی
که به جمعیت دارالتقریب پیوستند و حید و کوسر حور مرید سرعرب حیدر
اساس آن نگار بردند و بیس ارمانه لف پروردگار اثر گسترد ، گمانیکه مانا
آنها با احتیاط علمی و بیاد استحضار و فکر و استنباط و تألیف مطابق مرکز بهم

ود پشای پس آنا پشوازی برز، مرحوم حاج آقا حسین بروجر، ی احسن الله
فی احواله مشوه ود و شخیص بزرگ دیگر شیخ محمد حسین آقا کاشه اعلی
وسید عبد الحسین شرف اندین موسوی رحمهما الله قرار داشتند *

آری این برنگان بودند که از آغار ، دعب عریب رید پرفتند و دلها و
حررهای خود را به روی آن گسودند و در ره آن حایصانه و صادخانه به زمین
کوششها را میدون داشتند ، تا اینکه حشور و شادمانی مسوی پرورگار حق پر
رازگشتند .

مسلمانان، قضایای آنان در تراز به ثبت حوادث رسیده و حرایم بسیار بسیاری که مادران دین به سرشماری "تعداد مسلم" وابسته بود برای نابینا مانده اند که به فکر "تقریب" این امر دانسته و پیوسته در راه تقریب آن می کوشید. و ایشان به عنوان اسلام و میرگان سعادت رزکشورهای محظوظ اسلام می باشند، خداوند بر طول عمرشان بفرماید و در راه حق آنان را همچون باشد *

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه ، فمنهم من قصى دينه
ومنهم من ينظر وما بد لوائه

“افرادهای با ایمان، مردانی هستند که نسبت به پیمانکه با خدا بسته اند، راستگو و وفادار بوده، بعضی از آنان پیمان اخلاقی خود را به پایمان رسانیده و بعضی در انتظار آن ایستاده و همچگونه تعبیر رویه ای بخود راه نداده اند.”

و آنچه اثر این شمع آید، بر خورد دوستانه پیرامون فکسره
تقریب و : : رنگه، رنگسیره خویش و مبارزه علیه این دعوت به چشم
می خورد ، و می جوید که آن جنونگری نماید .

و همچنین هر عیب اصلاحی از طرف کسانی که با آن آشنائی ندارند
تا چنین عکس انحصائی رویو می شود ، دعوت تقریب پیرارین معارضه و
هجوم به اندازه دعوت و عیب هدی که داشت ، سیم فراوان یا قاصد ،
و نه اسکل نیست نور حقه قرار گرفت .

در آثار محب . عمومی برآر سررسها و پنجهای آمیخته به افترا و سوء
در فرقه ها سبب بیکد بگرگوبند ، و یکین جماعت تقریب از اداهب مختلف
اسلامی (اداهب چهارگانه سنی ، و مذهب شیعہ ، امامی و یزدی) پیروی
آشنا ، بود که کینه نوری را بر نگیند ، و دعوت تقریب از جانب افراد متعصب
و حیل خرد و سینه خورد هجوم و حقه قرار گرفت .

سببها خیال می کردند که دارا تقریب می خواهد آنها را شمع کند ،
و شمع ها تصور می کردند که ما مصمم داریم آنها را سنی بنائیم .

آنها و سایرین که به رجوع هدف رسالت تقریب را در رهاخته بودند و
ما می خواستند ، بایستند ! گفتند تقریب می خواهد اداهب را العاء کند
با آنها را در هم ادغام نماید

و بعد از ای گونه فکر و گونه نظر و کسانیکه سوء عزم داشتند (و متأسفاً
همچ منتی از این قبیل افراد حالی نیست) و با ضایع خود را در تفرقه و تشتت
می دیدند ، و پیر و حصار میزد و آلوده به هوی و صول و تعالیات حاضر بود ،

با این فکر به پیکان برخواستند ، اینان و کسانی که قلمهای خود را در معرض
اجاره سیاستهای غرقه انگیز (بیگانگان) قرار می دهند همچنانکه با هر
نهضت اصلاحی به مبارزه برمی خیزند و از هر اقدام اصلاحی که باعث وحدت
مسلمین می شود جلوگیری به عمل می آورند ، بطور مستقیم یا غیر مستقیم با آن به
تبرد پرداختند و هر کدام سهم خود با این نهضت مبارزه کردند ، و تا آنجا که
می توانستند محیط را برای کوبیدن این دعوت آماده کردند ، دعوتی که اصول
و طرحهای اساس آن بر پایه علم و تحقیق و پژوهش استوار بود و هوادار گشتن
میدانی در برابر دلیل و واقعیت از هر جایی که طلوع می کند ، بود .



بسیار مایل بودم که می توانستم ، تمام این مطالب را خود در کتاب
(قصه انضیب) به رشته تحریر در می آوردم و تفصیل آنرا آنچنان که بساوی
آشنایی داشتم و همچنین نقش مجله رساله الاسلام را شرح می دادم که چگونه
وظیفه رسالت خود را بحسب انجام داد و مرکز نشر آرا و افکار دانشمندان
مذاهب مختلف بود که با اطلاعات و بحثهای خود آنرا یاری می کردند ، بطوریکه
همه معطر انتشار آن بودند و شماره های آن ریف بحر کتابخانه های شیعه
و سنی بود و فرهنگ و معارف آن غریبهها همانند شرقیها بهره مند می گردیدند .
گرچه من نتوانستم این مطالب را پیش دارم و من کافیه که با این
مقدمه به گوشه هایی از این داستان تاریخی اشاره کرده باشم ،
و ماحدای را سیاستگراریم که فکر تقریب فطنه حولی در تاریخ فکرم
اصلاحی است ، می گفتم و تا غیر محلی و عمومی از خود به یادگار گذاشته است .

(رای کسانی که ایمان آورده اند به ندای خدای و پیامبر آنگاه که شمارا برای احیاء فراموش خواند ، پاسخ دهید) .

منش فتوی * عموم مسلمین می توانند از نظر شرعی حقه جعفری عمل کنند و یا یکی از مذاهب اربعه فقه احنبی ، شافعی ، مالکی و حنفی (بقعه جعفری عدول نمایند) .
انصاف و بزرگ اندیش ، تشنه تسلی محمدی :

من و بسیاری از برادران و همکارانم چه در دارالتقرب و چه در مجامع لایه هر وجه در فتوی وجه در کمسیونهای احکام شخصی و غیره توانستیم اقبال و آرایشی از مذاهب شیعه را بر مذاهب تسلی ترجیح دهیم با آنکه خودمان سنی بودیم از جمله در قانون مدنی مصر ، درباره سه طلاق به بحث لفظ و سه تاذیه های معلق و غیر آن اربعه شیعه ، اما چه استفاده شده و امروز مضاط عمل ، راین مسیحا بر آن استوار است به برداشت تسلی .

منطق شیعه* معنی چنانکه گفتم از منطق بنیانگذار آن ، ابو سعیدان سرچشمه من گهرد و بوسه له قدرت های حاکم مدنی تشیع که وارث بطشام سعیدان بد تعویب میشود ، ولی منطق شیعه* علوی ، اتهام گرفته از منطق شحیر علی ، امام شیعیان است .

و در نا اینکه حقیر پیدمال شد و بیست و پنج سال ، با کارگزاری سهامی عمر و انوبکر ، خانه مشین گشت و هرگز اراض " اخصب خویش در امر خلافت " و " نص حق خویش " جسم نبوشد ، در همین حال ، به عمر که عامل اصلی این وعنه است — به سجاد شام نمی ، حد که حس حاضر نمی شود سبب به حد مانی که وی ، در همین حال ، داشته است سکوت کند و به صراحت ، در

نهج البلاغه — که سید رضی شریعی جمع کرده و محمد عده سی تصحیح نموده — از عمر اینچنین یاد می کند .

"لَمْ يَلِدْ هَلَالٌ ، فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ ، وَدَاوَى الْأَمْعَدَ ، وَأَقَامَ السَّيِّئَةَ ، وَخَفِيفَ الْفَضْلَةِ ، دَهَبَ نَقَرَ الثَّوْبِ ، قَتَلَ الْعُيُبِ ، أَصَابَ حَيْرَهَا ، وَسَبَّوْا شَرَّهَا ، أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ ، وَانْقَاهُ بِحَقِّهِ ، رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طَرَفٍ مَشْغُوبَةٍ ، لَا يَهْتَدِي فِيهَا النَّفَالُ ، وَلَا يَسْمِقُ الْمُهْتَدِي بِهِ ^(۱)"

بررگواری ، ادب اساسی ، انصاف ، اعتراف ارزش های رقیب ، ستایش از فضیلت های کسی که شخصیت هایی نیز دارد ، محبت و همدردی دیگری را گفتن ، در آغار همه حد ماب و صفات مثبت کسی را گفتن و در پایان آراو — با تمجیدی عموماً و در بعضی حال مودبانانه ، انتقاد کردن درسی است که علی — اساساً به آن می آورد و بویژه به نامندان و قضاوت کنندگان درباره شخصیت ها و حتی درباره مخالفان ! :

"أَمِيرٌ سَرَفَنِي أَعْمَرًا ، كَجَنٍّ رَأْسَهُ كَرَدَ وَدَرْدَ رَأْسِ رَمَانٍ نَعُودَ وَ سَلَفَتِ رَسُولَ رَاهِبِيَا . أَشْبَ وَفَتَنَهُ رَاهِبٌ سَرَكْدَ امْتِ ، يَأْكُدُ امْنِ رَهَبِ ، اسْتَدَدَ عَيْبَ ، حَبْرَ حَلَاظَ رَاهِبَ چِنْتَ آوَرْدَ وَثَرِ شَرِّشَ بَهْشِ جَسَبِ ، طَاعَ حِدَاوِدَ رَا اَدَاكَرْدَ وَبِرَ حَقِّشَ تَقْوَى وَبَرِيدَ ، رَحَلَ كَرْدَ وَحَلَقَ رَا دَر رَاهِ هَايِ شَعْبِهِ شَعْبِهِرَهَا كَرْدَ ، آتَشَبَانِكَ كَمَرَاهُ دَر آن رَاهِ مَنِي يَابَدَ وَاسَانِ دَر رَاهِ ، اسْتَوَارَمَنِي مَانَدَ ^(۱) ! وَفَضْلُ طَلْعَى تَسْلَسَ مُحَمَّدِي نَهْرَ از عَضْطِ طَعْنِ وَ انصاف اسلامی علای بررگیس الیهام می گیرد که هر چند به دست خلفای عباسی ، بعد از مرگ آنان ، بعنوان رئیس مذهب رسمی اهل سنت معین شد ، خود ، بر اساس تربیت اخلاقی

۱ — نهج البلاغه — ترجمه آقای محمدی الاسلام ص ۷۱۴ سخن ۲۱۹

بوتر عین ویژه اسلام ، و لا ، همگی اعتراف به شاگردی امام جعفر صادق
 اشند (۱) و ثانیاً خود را محقق و محقق ساده معرفی می کردند که نظرشان
 رد هیچکس قابل تخاصس نیست و حر رد یک نظریه فقهی از یک پژوهشگر
 - که هرکس می تواند حاصل باشد - نباید تلقی شود . هرچند
 سر دوس این چهارس را مرجع رسمی و صاحب آیین و آخرین مکتب فقهی
 م معرفی کردند و به قدری حاکم تهبیت بودند و راه اجتهاد عمومی
 سنت و تسنن را به یک دیر دوس محجر و فالس و بحشنامه ای بدل کردند .
 حلیه مصور ارفال ا رئیس فرقه مالکی را در حواس می کند که کتاب
 بهتر را کتاب رسمی کند و پیروی از آنرا به همه ملل اسلامی بحشنامه کند ،
 که می زد برده می گوید مردم را در آنچه بران خویش انتخاب می کند آزاد
 " !

شافعی و ابوحنیفه مرد و اعراف می کنند که آنچه فتوی داده اند در حکم
 سیره است و هرگز راضی نیستند که کسی بدون تحقیق و بررسی سند و دلیل
 ملاک فتوی و تعهد در باب آن نظرشان را بپذیرد و از آنان تقلید نماید .
 و اما ، در باب ارادت و احترام همین ها که امروز مطهر و امام اعظم
 هب تسنن اند ، نسبت به جاندان پیغمبر و پیروان امام صادق و حضرت امیر
 به ای است که برای ما شیعیان که در ابرهای تیره ای ارتباطات دستاها
 جانب صغوی گرفتاریم حیره کنند و بیاورند که نیست .
 شافعی ، رئیس مذهب معروف شافعی ، می گوید :
 - الامام الصادق ابو زهره -

و اما ساجدی و سنی بدین علی بن ابی طالب ، امیر الله !
 بعضی مردم درحاجت بنی ، اند که علی حد ، نداواند یا الله ؟ !
 بر آنکه می بینیم ، - ریشه های راین حص ، سینه و سیاه تشیع
 عفو که بر سر جامعه است و سنی امور که برای آنها - و هردو بعضی
 اسلام دینی - در آراء ، با حق های گم شده و هوای پاد و آسمان را
 و بندی وجود دارد که در آراء شیعه ، علوی و سنی محدودی به هم می رسند و
 در حقیقت ، هم که در سنی می گویند ، هرگز اسلام خود را دیگر می بیند ، و این
 است که من هم با آن عده که به فیض نقره اندازی و نگاه محاضر نقره اندازی
 - بهائیان ، حاکم شیعه تکیه می کنند بگونه ای که درجه شیعه کنند
 و محض را بشنود و درجه های اهل سنت ، صرف و بدین معنی متابع و هم با آن عده
 به بعد از ایجاد وحدت ، می گویند اساساً نباید صائنی شیعی را امور مطرح
 کرد ، بلکه معتقدیم که اگر این مسائل را با پیشتر حاضر شیعه ، روح شیعه و
 شیوه ، علمی شیعه از ریاض و معرفی کنیم و بگوئیم ثانی شیعی علی و سنی بهائیم ،
 در همان حال ، برادری اعتقادی و وحدت صفوف و تقاضای برادران اهل
 سنت را نیز بدست خواهیم آورد ، چه شیعی علی ، همان اسلام محمد است
 و علی خود بنیانگذار اصل وحدت در جامعه ، اسلامی است و بیست و پنج سال
 رد گیسو را برای حفظ این وحدت نکرد و بنا بر این ، شیعه ، نه ارکبار
 شیعی ، بلکه ارض نشع بلوی اگر قدم بردارد ، بهشت به برادرانش خواهد
 رسید ، همانکه اگر برادران بهر ارض سنی محدودی براه افتند به شیعه
 خواهند رسید و راه نامی وحدت علمی و دینی میان این دو "برادر شیعی
 سنی" در برابر این "دشمن برادر شده" ! این است

مونتاز " مذهب — ملیت " !

منظر مدی و هوشیاری نهضت صفوی
این بود که اصولاً بنای حکومت خود شر را بر دو ستون قوی قرارداد : ۱ — مذهب
شیعی ۲ — ملیت ایرانی ! یکی تکیه بر عواطف و شعار و پیژنه شیعی و دیگری
ملیت ایرانی و تکیه بر سلطه های قومی ، این دو تا میزد ، ایران را از همه جهت از
امت بزرگ اسلامی وار قلمرو بزرگ عثمانی که جامعه اسلام به تن کرده بود و
قدرت رفیع صفویه بود کاملاً جدا می کرد !

۱ — ملیت : نهضت " شعوبی شیعی " !

در اواخر عصر صفوی

اولین پس عیاس ، که " خلافت اسلامی " جای خود را به " حکومت عربی " داد
و روح تفاخر عربی و تحقیر ایرانی در دستگاه خلافت اعوی احیاء شد ، عکس العمل
آن ، بازگشت روح ایرانی به اصالت ملی و تفاخر قومی خود بود که تجلی کامل
و روشن آن در نهضتی بنام نهضت شعوبی تحقق یافت .

شعوبیه که در آغار ، " اهل تسویه " بودند ، یعنی شعارشان برابری
عرب و عجم بود و بیکه شان بر این آیه ارفراز که : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذر
و ابش و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ، آن اگر کم عند الله اتقکم ، کم کم
" اهل تفصیل " شدند ، یعنی برتری عجم بر عرب ، و با احیای مفاخر تاریخی و
ارزش های قومی و یاد آوری آنچه اسلام از یاد ها برده بود ، می کوشیدند تا ...
خلافت را بگویند و در آن نهضت جهانگیر و پیش رونده اسلام که — هر چند
در خلافت ظلم — همه ملیت ها و فرهنگ ها را در نهضت اعتقادی و فرهنگی
اسلام مستحید می صاحب ، قومیت ایرانی را جدا کنند و اتصال ریشه های ایران
اسلامی را به ایران باستانی تجدید نمایند .

هرچند تحقیق‌ایران‌پا و روح عربیت حلقای اموی و رومی را پسری

مجاهد خود آگهی می‌دهد و پیشنهاد می‌دهد که رایزرها مساعدت کرده بودند ولی

بهری بود: مردم و روشنفکران ایران امروز در شرف نظام اساسی که

پیش از اسلام آنان را به عیسویت و زده بود و سانی و مرد با کشیده بودند و

از طرفی نیز جامعه ایرانی به یک پیکار ناپاک و بی فکری محکوم گشت و -

انقلابی و پوزمه قدرت معنوی نام که پاسخ بیرونی و نه این بی بود نه صد

شعوبیہ راہہ جائی برسند و این درخت — گرجہ بیرومند روئید — اما اینو سمع

در روضه وحداں جامعہ ریسیہ ملتان و ریوگنہ رسیج شاہ ولیا رحمتان مرید م - کہ

خاک حاصله در بدری و متعلق اسم - عدد به کند و این مورد که فرموده ،

د راشک څخه حقیف سر وځو د مسقیم سړی دویچ و غرضه؟ پری بهر اسلام و

تحت ناشر قرار داد نوی خود حسب حد و کمال و بارها و مورد *

عَلَمِ اجْنِسِ شَكْسِيَّتْ . بِي سَو كِه مَوْتِ مَن عَصَرِ مَهَارِ عَدِيدِ

حرکت بورد و بجای واحد ان جامعه همه با هم رفاه و رده و مرفه‌سی

اسلام، پورے درود، سیدہ زہراؑ کے بعد اس کی پانچ اصناف تھیں۔

«گنجینه بود و شعوبیه به معاصر که همه بکوه می‌کردند و شکوه و حال حسرت»

ایران و فضیلت حب و حق بر هوا و احماد بر سر هدایتگاه اسامی -

لے جیو ہونے

2-2-2017

صفویه کمون ، د ریز برقد ، با حبس نو جا ، د آسنا مر ، صیب

به قومیت ایرانی بیکه کند و احیاناً سمد شاه با حسابی و نظریه مقدس گردد شیه

ناظم ابرو - ریور جمعه پور - اسماعیل و اسبق - حور

را نذر روضه سارد و بجای تکیه براسانم — که او را تبارك وتاری (دشمن صغوی) پیوند مشرك می بخشد — برپایه های بومی و سنی و نزدی حور متکی گردد و هم رژیم صغوی بدین وسیله در من بوده جا را کند .

اما، برای آنکه با سیونالیسم صغوی ، همچون با سیونالیسم شعوبی در جامعه بی انعکاس و بی ریشه نهاد و بنا یگان رسد و وحدت آن گرم بوده در آید ، آن را با سلزم — که همان مدعی مردم بود — ، رنجیب و حتی به درون خانه پیغمبر آورد و يك نصیب ' شعوبی سیعی ' صاحب ناهم با شحوبیگری ، شیخ وحدت به شیخ عرقه خد سارد و هم با شحوبیگری ، شحوبیگری را روح و گرمابخش و نقد سر مدعی ، شد و برای تحقق این برنامه ' عقیق و خوشبختانه ، اولاً سلزم ، شحوبیگری و حتی ، نزد پرسش می شوند و لاشعوب ! آن هم معتقد به ترویج حال و حق و برگردگی نژاد و تبار برسی ، بویژه طایفه پارس ها که طایفه ساسانی را تنها ست و حیصه ها بار ساسانی ، و ثانیاً با تکیه بر یک روایت مشکوک و حق مصحح — که پیشك شعوبه قدیم ساخته اند — ، جزو ارجح بوده ' سلطنت ساسانی ، با پسران ارجح بوده ' بهوت ساسانی روح می کنند ' و نعره ' آن یک سورد ' پیغمبر — پادشاه ' و که مدعی پیوند ' عقیق — مصحح ' است ، و ' هم بحسب بین عصبه شعوبی ، و بر ' سلزم شحوبی ' و ' پیغمبر را سوس ' و ' امام نژاد ' .

بدینگونه است که پیامبر اسلام که همه بر او شهادت می شمارد و همه شرفند و حور و با یک موافقت و برتری و عیب و نقیصه

[illegible]

۱۱) این همه را روایت شد است

۱. بزرگواران
 ۲. بزرگواران
 ۳. بزرگواران
 ۴. بزرگواران
 ۵. بزرگواران
 ۶. بزرگواران
 ۷. بزرگواران
 ۸. بزرگواران
 ۹. بزرگواران
 ۱۰. بزرگواران

حزبهای چشم زخم بسته اند ! *

عروس مدائن در مدینه

در مسجدجاء علامه مجلس در بحار الانوار ج ۱۱

ص ۱۴ پس از نقل اخباری واجبه از دواخ امام — که سخت چندش آوراست — نقل می کند که مادر امام دختر بود که در زمان عمره به اسارت و او را به مدینه آوردند و او امام حسین را پسندید و از او تنهاییک پسندید و آمد که همین امام سجاد است (۱) *

از طرفی می دانیم که امام در سال ۳۸ متولد شده است و یعنی

بیست سال پس از ازدواج مادرش با امام حسین !

۱ — یکی از آقایانی — که هم این کتاب را خوانده بوده اند و هم نواری بر نهاده رذیه را شنیده بوده اند که چگونه آروا عظم محترم و دینک محیط زواری مردم را تحریک می کرده اند و چنین وانمود می کرده اند که می بارد این روایت چه صریحی ای به شیعه رده ام ! البته شیعه ساسانی ! — می گفتند که در این باره با شخص ایشان صحبت کردیم و به ایشان گفتیم ، غیر از شریعتی دیگران هم این روایت را معمول دانسته اند ، حتی یکی از علمای مدینه در کتابی که اخیراً منتشر کرده اند رسماً نوشته اند که این روایت بی پایه است !

گردی

واعظ مروری پس از آن همه تعصب نسبت به اصانت این روایت بیزد و آن همه هیاهو نسبت به این حقیر به جرم بی اعتقادی ام به این روایت و گناه که : پسر حسین و نوازه دختر محمد ، و امام شیعه را از نوازه دختر بیزد کرد بودن محروم کرده ام ! ! در اینجا یک جواب قانع کننده و حقیقی معنی داری می دهند که همه چه برار روشن می کند و میفرمایند : بله ، درست است ، آن آقا حق دادند

در این قصه تصریح شده که شهریانو از اسرای فتح مدائن است و عمر قصد داشت او را بکشد و حضرت امیر نجاشی داد ۳۰۰۰ پیمد است که سازند این داستان که ایران پرستان بوده اند خواسته اند علی (ع) را طرفدار ساسانیان جلوه دهند در برابر عمر که دشمن ساسانیان و شکست دهنده سپاه یزدگرد است، ولی متوجه نشده اند که وقتی می خواهند نشان دهند که امام سجاد نواز یزدگرد است و مادرش شهریانو، این اشکال پیش می آید که امام حسین باید در سال ۱۸ ازدواج کرده باشد (درس ۱۵ سالگره او امام سجاد در سال ۳۸ متولد شده است) و تصریح هم شده که شهریانو جزوی و فرزندی نبوده است، علامه مجلسی که متوجه عیب کار شده راه حلی که برای رفع اشکال به نظرش رسیده این است که می گوید: "بمعنی نیست که در این روایت کلمه عمر، تصحیف کلمه عثمان باشد" یعنی قصه در زمان عثمان اتفاق افتاده، اما بجای عثمان، عمر نوشته اند.

اگر بتوانیم چنین اشتباهی را بیاور کنیم، آن اشکال رفع میشود اما اشکال دیگری شبیه به آن پدید می آید و آن اینکه باریان شکست بردگردد و اسیر شدن خانواده اش، بیست سال فاصله می افتد از طریقی، در این قصه کلمه اسرای مدائن هم آمده است، مدائن تصحیف شده چه اسمی است؟

در نام مادر امام که سلامه، حوله، عزاله، شاه زبانی، ۳۰۰۰ است، علامه مجلسی نقل می کند که چون در حنبر گرد راه مدینه آوردند، تا چشمش به عمر افتد از قیافه اش بدش می آید و فحش می دهد و عمر هم به او فحش می دهد و می خواهد او را مثل دیگر اسیران بفروشد که: "امیرالمومنین

می فرماید : جایز نیست دختران ملوک را فروختن هر چند گاه باشند ، با مردی از مسلمانان او را شوهر ده و از بیت المال مردم برایش مهریه برگزیند .^۱
 و نهاله من این روایت که به امام صادق منسوب است (گفتگوی حضرت علی با دختر یزدگرد) چنین است :

— (حضرت علی) : فقال : " چه ناپذاری ای کنیزك ؟ یعنی ما اسك یا صبیحه !

— (دختر یزدگرد) : قالت : " چهار شاه " ،

— (حضرت علی) : فقال : " بل شهریاویه " ،

— (دختر یزدگرد) : قالت : " تلك أختی " ،

— (حضرت علی) : قال : " راست گفتی " ، ای : صدق ... " !

راوی نمی دانسته که بر فرم حضرت امیر با دختر یزدگرد به فارسی هم حرف بزند ، با این فارسی که حضرت امیر حرف می زند ، دختر یزدگرد نمی فهمد زیرا حضرت به فارسی دری سخن می گوید که چند قرن بعد از اسلام زبان ایرانیان شد و قبلاً گویش محلی مردم حراسان بود و دختر یزدگرد به زبان پهلوی ساسانی حرف می زند ،^۱ نهاله " ای کنیزك " ! ترکیب آنچنان — فارسی پس است که خاص عصر سازنده روایت است !

ار همه جانب تر اینکه (در گفتگو وقت کنید) حضرت امیر به فارسی

با دختر یزدگرد حرف می ریزد و دختر یزدگرد ، به عربی جواب می دهد !

حالت ترتوجه مجسمی است از این که چراوی نامش را چهار شاه

می گوید و حضرت امیر تخمیر می دهد و می فرماید : نه ، شهریاویه ؟ علامه

مجلسی میگوید: "برای اینکه شاه ارسامی خدای تعالی است، چنانکه در حیر آمده است که غلبه یی ارباری شطرنج این است که میگوید: شاه مات شد، یا ۰۰۰ و به خدا قسم که شاه مات نمیشود ۰۰۰".

یکی از آقایان وعاظ که طری بر نامه ای به شرکت هر سه صلح "مثلاً" علیه همین کتاب (چاپ اول) سه جلسه سخن رفته بودند، همین روایت دحتر پردگزار عنوان کرده بودند و به عنوان محکم ترین دلیل در اثبات صحیح روایت — پس از همین احادیث — به اینجانب و به طبع بیشتری ابرار احساسا نسبت به خودشان فرموده بودند که این روایت در کتاب کافی نقل شده است! ای مردم، کتاب کافی مربوط به صفویه است؟ کتاب کافی معتبر نیست؟ ۰۰؟ البته این سخن سخن گفتن و شیوه رد و اثبات برای آن مقصودی که در نظر گرفته اند، بسیار درست است و خیلی هم منطقی و موثر، خطاب به عده ای از مؤمنین بی تعصیب و بزار معصوم! که مقصود اصلی تخریب آیه است! و اگر به هر کس بولی از علوم اسلامی و بخصوص شیوه علم شیعه — که هم کنون بهر میان هر علم ضد و ناسب بوده باشد — می داند که اولاً — و پس کسی روایتش را مورد تردید قرار می دهد، بدین معنی نیست که اعتبار کتابی را که ناقل آن است مورد تردید قرار داده است: زیرا "کتاب معتبر" کتابی نیست که هر چه را در آن نقل شده است، چشم بسته بپذیرد قبول کرد. زیرا چنین کتابی — هر کس آن اساس و نوشته معصوم — آن هم مشروط بر اینکه مسلم باشد که آن بحریف مصون مانده — در جهان وجود ندارد. برای عوام، هر کس متهمی که نویسنده سید روحانی بزرگ باشد، بطور متل و رس است و غیر قابل ایراد و بی برای عام — به تصریح

قرآن - لایحه کتابی که وحی نبی است ، احتمال احسنه و تضاد و مناقضه و حدیث است ، اگر کسی اندکی بآئین و آثار بزرگترین مذهب علمی شیعه آشنایی داشته باشد ، دیده است که یکی از برجسته ترین خصوصیات علمی و احکامی در فرهنگ شیعه انتقاد و احتجاج ورد و اعتراف نسبت به آراء و اقوال یکدیگر است . حتی یک مجتهد یا محقق امور شیعه به خود خو می دهد ، او خشنود خبر وظیفه علمی اش می داند که حتی آنچه را در کتاب اربعه شیعه - که چهار منبع اصلی و رسمی استنباط احکام است - مورد نقد و بررسی قرار دهد و بگوید بدین معنی نیست که اعتبار این منابع معتبر را مردود دانسته است ، کتاب معتبر کتابی است که نویسنده اس بر اعتماد ، آگاه و محقق است مستند و قاضی اعتبار باشد نه اینکه هرگز در مسائل عقلی یا نقلی به خطا نرفته باشد بنابراین بر اعتبار دانستن روایتی دلیل بر اعتبار کردن کتابی که آن را نقل کرده است نیست و برعکس ، معتبر شمردن کتابی ، دلیل نمی شود که تنهایی استناد آنکه فلاسفه روایت در آن آمده است ، معتبر دانسته شود . برای ایرانیان اصالت یک روایت ، در فرهنگ شیعه یک نقد علمی بسیار فنی و دقیق وجود دارد که از بزرگترین اعتبارات علمی اسلام و پیروان شیعه است در میان همه روش های نقد و تحلیل اسناد تاریخی در جهان " علم الحدیث " خود دارای ملاک های فنی و شیوه های بررسی مشخص است ، صحت و سقم یک روایت را در درجه اول ، با تحقیق در سلسله سند اثر که آیا واسطه های نقل پیوسته است یا

در وسط حلقه های افتاده ، از يك طريق منقل شده ، يار چند ضریق ، در میان ناقلانش ، افرادی مجهول اند ، کذاب اند ، حتی متهم به کفرند ، یا ثقه اند ، ناقلش یکی است یا چند تا یا بسیار ، و سپس بررسی در مفهوم روایت که باقرآن و حدیث می خواند یا نه ، با اجماع علما مخالف است یا موافق ، با عقل سالم وفق می دهد یا نه ، و ۰۰۰ بدین طریق تقسیم میشود به مسند ، مرسل ، صحیح ، شاذ ، نادر ، متواتر ، غریب و ۰۰۰

این طرز سخن گفتن از يك روایت است ورد یا اثبات آن ، نه اینک به ای مومنین ، روایتی را که در فلاں کتاب معتبر آمده است ، فلاں آقای معتد نقل کرده است ، گفته اند غلط است ! پس کافی غلط است ؟ پس کلیمتی قابل اعتماد نیست ؟ پر ۰۰۰ (یا الله ! مومنین صحت کنید) !

این روایت ، از نظر عقلی ، باقراین تأییدی متاخر است ، متاخر امام به نواده شاه ساسانی بود ، با روح شیعه معاير است ، برتری نژاد قریش و ساسانی یا پارس بر همه انسانها با اسلام متصادم است ، حتی روایت با هر عقل سلیمی سرچنگ دارد ، از نظر عقلی ، غالب اسلام شناسان و پسران شناسان بزرگی که به این گونه روایات ایرانی مآب هم گرایش دارند تا اصالست بهضت اسلام را خدشه دار کنند ، با وجود آنرا معمول دانسته اند مثل — هرمان آتیه ، ادوارد براون و کیستمن و ۰۰۰ و از نظر علم الرجال و طبع الحدیث شیعه نیز ، این روایت را دونظر نقل کرده اند ؛ یکی ابراهیم بن اسحق احمري نهاوندی .

دوم : عمرو بن شمکه از نظر علم الرجال شیعه دوم کذاب و جهال وصف شده ، و اولی از نظر اعتقاد دینی مشکوک و متهم است . این روایمی است که در کافی آمده

مهم این که شهریانو میگوید : " من قبل از ورود لشکر مسلمین به
ایران مسلمان شده ام ، شبی خواب دیدم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله
همراه امام حسین آمدند به خانه من (کاج بردگدا) ، و او در خواب
مرا برای امام علیه السلام عقد کرد و شب دیگر حضرت فاطمه
آمد و مرا به اسلام خواند و من مسلمان شدم " ۱
تجرب اسم ، راوی ازین مجلس داشته ، او مراسم
اردواج " دختر پادشاه ساسانی " را با " پسر پهمهر
اسلام " می سازد و بعد مراسم مذهبی و رود اورایه اسلام
شاید هم سئاله به این سادگی نباشد و کار مجلسیست ،
اینکه سئاله پیوند " پادشاهان ایرانی " با " ائمه شیعی " و
اتصال " اهل بیت پهمهر " با " اهل بیت ساسانی " را
بر سئاله مسلمان شدن دختر یزد گسرد مقدم آورده ، فلسفه
دارد و آن تکیه " بیشتر بر همان فلسفه اصلی است
که این قصه بر اساس آن ساخته شده است ، چه ، من دانهم
که در قدیم ، سئاله اردواج ، به صورت در سطح سیاسی
بالای اجتماع و بالاخص در رابطه خارجی قبایل ، ظل و قدرت
و خاندان ها ، پیش از آنکه یک سئاله جنسی و خانوادگی
و زناشویی و تناسلی باشد ، یک رسم اجتماعی و شکل تشریفات
و سبک حاکمی از نوعی قرارداد ظاهری ، همان نوشته
و پیوند سیاسی و حتی قرار صلح و در صورت نهایستی و

واصلی اثر اتحاد و حتی اختلاج دو قبيله بوده است و بيا دو
 ملت و بيا دو حکومت ... و این رسم یادگار روح ابتدائی و
 وجدان جمعی قبایلی است که هر قبيله خود را يك
 شخص ياك وجود حقیقی واحد ، يك پیکره ، و ، در واقع ،
 يك خانواده می شمرد و فرزندان يك پدر اصلی : جسد
 بزرگ ، روح جمعی و وجود کلی قبيله در پیشوايش متجلی
 است و این نیروی مقدس احتمالی (که همان روح جمعی ،
 یا جامعه است که در عصر افراط تقدس و حرمت دارد) —
 بصورت وراثت نژادی و بیماری یا گوهرداتی و شرف خویشی ،
 از جد اعلا ، پشت در پشت ، به پشت رئیس قبيله میرسد
 (وحدت قبيله در زمان اولیا بر این وجود پیشوای قبيله ،
 وجود تمامی قبيله و نژاد و تبار او ، ذات حقیقی و روح
 جمعی قبيله را که در طول زمان جاوید جاری است و فاسد
 ناپدید و باقی است ، تجسم محسوس می دهد و این واقعیت
 " شریف و مقدس و باوقار افراد " ، (که بصورت يك گوهرد
 ذاتی در خون پیشوا تجلی دارد و چون نسبت به افراد
 و اعضا " قبیله " ، جاوید است و مافوق و اشرف ، بصورت يك ذات
 مقدس الهی و ماورائی تعبیر می شود و فرزندی خدا
 یا خوشاوندی یا آفتاب ... آسمان و مهر جان ...

مضهر هومیت ایرلی است با اگرند دشمنان حلقه کند و بنا بر این سلطنت
اسکندر پریوان، از معه سلطنت هخامنشی است و تخته هخامنشی منقرض
شده در صیبا اسکندر مقدونی از معه می یابد و کورن، منقرض کننده مادها،
خوب نامادها پیوند سببی می یابد و ماد های معروض شده به وسیله هخامنشیان
در بار هخامنشیان ادامه می یابد و حتی ملکان محمود عربی ترک، —
پسند به پشت ساسانیان پیوند می خورد و شجره نامه ای می سازند که فرزند
پیروم سب و فرزند وی رسماً در ساجده ارجول رسم فرخنده، در نامه ای
که به یزاد زر می نویسد و از بگرام ساسانی سخن می گوید و جبرکی قطعی
عرب، می گوید

این سار با چهارصد نگارند به نمایی ازین نسخه (کسر نسپرد
و چهارصد سال بعد ازین ایرد و ایفر من ساسانیان، حکومت
سلطان محمود است بر این، که از این نسخه سر شده است
در سیمیم خیره ساسانیان برین از معه نسخه و تباری
که منبیر هومیت خوشه صفت، حتی دوقه این شجره قطع می شود و سلسله
م گسند و در این "گوهر نرد" نویسنده دشمن خارجی منقرض —
منسود، گوهر مورور و تراجم صفت یا رحم ضمیم دشمن می پرورد و در آنجا
نهد ر م کند و بین اتصال مصروفی را علماً با حلقه نوعی اتصال —
— سبب — به به اتصال سببی می شود، انجام می دهند و تد اوم آن —
"ور — و آن باقیه" — سلسله "سلسله گسسته" رد در من سلسله
و را — حدیث — سبب — سلسله است باقی نگاه می دارند و این است

کہ 'ودواج' درین لحاظہای حساس و تعیین کنندہ تاریخ یہ قوم
 نفس سیدر عید و مفہوم جامعہ شاسی معنی در و بسیار حدی و معلومی
 در وین لحاظہا، سربیح ہای بند تاریخ یک قوم است و ہنگامی است کہ
 سلسلہ' ورتو کہ متشہر مداوم و خلی روح قومی و موجودیت اثری قوم
 بود 'سلسلہ' و روح حور نگاہ با خود گدہ قومی، آخرین حلقہ' یں بحیر
 حادہ'، قدرت حاکم معرین مدہ رتہ دلبر حلقہ ہای بحیر حادہ' کی
 قدرت حاکم حسیں مدہ' پیوند می۔ حد و تبیعی است کہ درین پیوستہ
 رسوئی سلسلہ' و سببترین 'ارسلنسہ' معرین شدہ، د حمران حادہ' بود و
 'ارسلنسہ' حد بد و متفرج کنندہ، پسر، حد 'سلسلہ' متفرج، بصورت
 بحار و غیر متعین است کہ می شود رانہ بید و سلسلہ' جدید متعین
 ر وین است کہ بر 'یکہ سلسلہ' بستہ است کہ بر دگر و آخرین
 حلقہ'، است کہ سلسلہ' اما سبب پیوند حور، باید د حمران دگر
 و ر حادہ' سبب سوز و غم دل بید پیوند پیوند *

ای
 بعضی سلسلہ' کہ رتہ است و میبرد در شکل رحم "وسلسلہ"
 و رتہ سبب و می ماند در شکل سلسلہ' سبب 'ارسلنسہ' و حمران
 بر سلسلہ' و رتہ حلقہ' رتہ سلسلہ' حد بد کہ می ماند و حمران حلقہ'
 رتہ سلسلہ' کہ می برد * یں است کہ پیوند سبب، پسر، سبب سبب
 سبب، رتہ سبب و رتہ، ارمدیہ رتہ سبب و رتہ و رتہ، سبب
 می شود و رتہ 'ارمدیہ' حمران، اور خود رتہ سبب سبب
 حمران در رتہ آورده و رتہ رتہ پیوند است کہ حمران رتہ می بد و رتہ

انگور عروسی شده است — منعی نمی‌کند ، چه ، پسر پسر ، پسر
عنوان به " مرد هاشمی " تلقی می‌نمود و باید به " احترامات " را و
کند ، به به عنوان مرد ممتاز بی مبایستی و ... این است که
' قومیت رفته ' در ' اتم آمده ' به ' جزو ' می‌باشد که
' سلطنت ساسانی ' به ' اتم ' می‌پیوندد و ' جزو ' نیز ' نا
نور محمدی " در آمیزش و شمره به ' آمیزش ' را ' باشد حامد حر و گوهر
و واسطه انعقاد دوباره به

" وَاَنْ غَلَا مِیْنِ کَسْرِی وَهَاشِمِ " ا

و چنین مایه می‌شود ، امام سید سعید ، معبر بقای " مهد خدایم
در دایره " هاشم جدید " و عاید به ' خلوت ' سلطنت ابراهیم " در ' امامت
سازیم ' و ورود " بر مایه کسری " به ' هنر به رسول ' ، و پیوسته
حوزه سواد می‌پیوستگی و وحدت میان " عرب " و " ولایت " در شمع
L ' وراثت " و " سلطنت " در شعوبه ، و در شمع ، ایجادیت مجموع
" تشیع شعوبی " — ترکیبی ثنوی و مضاد از " نبوت اسلام " و " سلطنت
ساسانی " ، و مظهرش ، امامی ثنوی و متضاد ، مرکب از پادشاه و پسر ،
" بهر کسری و هاشم " ، امام سجاد ، و می‌بینیم که این قصه ، به همین
اند که از نظر علمی و تاریخی بسیار سبب و آسانه جعل شده است ،
از نظر سیاسی و اجتماعی ، و برای تحقیق هدفی که " شعوبی گران " در پی
قومیت در حال روال و مذهب در حال رشد و توجیه و تقدیس ازین همسای
حاجلی بوسیله ارزش های اسلامی و بالاخره تفسیر تژادی گرایش ایرانیان

به اسلام ویر تداوم سلطنت ساسانی ، پس از انقراض ، چه هوشیارانه و کامل
طرح ریزی شده است ؟

۱ — عمر که منقرض کنند "حکومت ساسانی است در اینجا ، مقابل علی ،
مظهر اسلام و سلسله" اهل بیت و نخستین امام قرار می گیرد و محکوم می شود .

۲ — انقراض ساسانیان راه عمر نسبت می دهد به اسلام ،

۳ — خلافت است که با سلطنت ساسانی مخالف است ، امامت مدافع
آن است *

۴ — حسن (عمر) دشمن سلطنت ساسانی (دختر یزدگرد) است و
تشیع (علی) دوست آن ، پس

۵ — ورود ایران به اسلام از فتح مدائن بوسیله عمرو بن عبدود —

مسلمین به ایران نسبت ، نتیجه" ورود پیغمبر اسلام و دحسرت حضرت فاطمه
به مدائن و آمدن به کاج پردگردد و عقد دحسرت و دعوت و به اسلام است *

۶ — پردگردد ، آخرین پادشاه ساسانی ، که بوسیله" عمراند . —

میشود و ابراهیم ساه حلیفه می گزید ، بوسیله" شخص پیغمبر می گزید
و وارد اهل بیتش می گردد و در کنار پیغمبر ، یکی از سلسله ای می گردد که
دودمان نبوت را میسارند *

۱ — اینکه تشیع صفوی بیشتر از ابو بکر با عمر دشمن میورد از اینجا است ، در
صورتی که تشیع علوی ابو بکر را شخص اول خلافت می داند و عمر را "سیئه" می سیات
ابو بکر" می شمارد . این اختلاف همان دو تشیع از آن بواسطه که ابو بکر علی را کنار
زد و فدک را عصب کرد (و عمر پس داد) و عمر پردگردد را "رد" مستطاب خواند —
ساسانی را پایان داد *

۷ — دختر یزدگرد ، تنها بازماندهٔ خاندان سلطنتی ساسانی ، به دعوت فاطمه دختر پسر مسلمانی می‌شود ، بواسطهٔ پیغمبر به عقد پسرش می‌آید ، با پا در میانی علی ارچنگ عمر نجات می‌یابد ، با پیشهاد او ، شوهر انتخاب می‌کند ، مهریه اش از بیت المال مسلمین پرداخته میشود ، از میان همهٔ جوانان مدینه و حتی اربابان حسن و حسین ، حسن را به همسری پسر می‌گزیند ؛ چون امام در فرزندانش حسن ادویه می‌یابد ؛ - می‌بینیم که جز این راهی نداشته است - زیرا اگر دختر یزدگرد را به همسری شخص پیغمبر انتخاب می‌کردند ، فقط همسری ارمغان وی بشمار می‌رفت و بسبب ساسانی قطع می‌شد ، چون تنها بازماندهٔ وی فاطمه است ، اگر به همسری علی برگزیده می‌شد ، امام که ارباب فاطمه است ، با ساسانیان پیوسته نمی‌خورد ، اگر حسن را به همسری پسر می‌گزیند ، فرزندش را امام نبودند ، البته حال از طلب حسین است ، این است که امام حسین داماد ساسانیان میشود در عین می‌بینیم که پیغمبر و علی و فاطمه (چهره های اصلی اهل بیت و شجر پیغمبر) در این داستان حضور دارند و مستقیماً دست در کارند (حتی حضرت فاطمه ۱۸ یا هشت سال پس از وفاتش) ، و اما حسین همسران و فرزندان متعدد دارد ، امام سعد است که وارث امام است و شیعیه به او اوجمه ارباب او هستند ، این است که دختر یزدگرد ، فقط یک فرزند از امام دارد و آن یکی هم پسر است و آن پسر هم همسر امام سجاد است

۸ — همهٔ فضائل و مناقب ائمه اهل بیت ، بین بار پیغمبر اسلام و بنابر یزدگرد ساسانی تقسیم می‌شود .

۹ — تداوم امام از سجاد تا مهدی مؤید (ع) ، تداوم سلطنت ساسانی را در بر می گیرد .

۱۰ — نور محمدی که از نور الهی منشعب شده ، بافره ایزدی که در تنهار ساسانی است و از اهورامزدا سرورده است بهم می آید .

۱۱ — در ولایت الهی که حکومت حقیقی شان تا پایان خلقت بر زمین و آسمان جاری است ، سلطنت ساسانی نیز وجود دارد .

۱۲ — خاندان ساسانی که بوسیله عمر سلطنت عزل می شوند ، همچون خاندان عتبات که بوسیله اوار خلافت محروم می گردند ، در وجود امام زمان — که اردیبه پیغمبر و پیر گود است — تجلی واحد می یابند و — ظهور او در میان همه مردم می که از خلافت غیب رنج می برند انتظار کشیده — میشود و بالاخره اوجرج می دهد و انتقام می کشد و حق غصب شده و حکومت غصب شده را با شمشیر پس می گیرد و . . . می بینیم که مهدی دوره غیبت و مهدی آخر الزمان و هم تاقیامت ، حکومت حقیقی ، حاکم الهی ، ملجی موعود ، امام غائب ، و بالاخره آنکه زوری به اراده خدا ظهور می کند و حکومت حق را در — جهان بدست می گیرد ، پیغمبر راده اسلام است و شاهزاده ساسانی ، "پس گسری و هاشم" !

در اینجا ، نمی دانم چرا این خبر عجیب که در پنج روایت نقل شده و حتی در کتاب معتبر ما یعنی " اصول کافی " هم راه یافته ، در دهنم تداعی می شود و باینکه غلش برایم روشن نیست ، اما باین همه هو شیاری و برندی که در این داستان به چشم می خورد ، نمی توانم باور کنم که فقط يك

اشباه ساده باشد ، آن هم در مساله ای که امکان اشتباهی وجود ندارد و آن هم چنین اشتباهی که فقط در یک کدک ممکن کم هوش و حافظه ، در روز اولی که اصول دین را فرا گرفته ، ممکن است سرزد و آن این است که چند بار هم در روایت تکرار شده است که :

" ائمه اریضن فاطمه (ع) دوازده نفرند " !

این يك " امام اصافی " ، در اینجا يك اشباه لفظی است ؟ آیا این نشانه يك توطئه بزرگ و ریشه داری نیست که می خواسته اند ، در زنجیر امام شیعی ، در جمع صاحبان مقام ولایت و احد بیست و اوصیا پیچید و گروه " اولوالامر " حقیقی که ائمه عشار در ردید اطاعت ارحم اورسول در قرآن یاد شده ، و بالاخره ، در شمار پمشوایان برحق که حلقه حق را داری شمار را عصب کردید و حانه شهنشار ساختند . . . يك جای اصافی در نظر بگیرید و يك " امام زیادی " بر ائمه احد بیست که باطنی (ع) دوازده نفرند — بفراهند ؟ پس ، حوشبختانه ، نتوانسته اند ؟

والله اعلم

بدینگونه احمدی حمایتی قوم وطنی ، ایراس را از عرب و ترک مشخص می صاحب و بشدید اختلاف نژادی و ملل و ریاس میان ایراس و غیر ایراسی ، اشتراک دیم هر ارساله آسیرا تصدیق می شو و " وحدت اسلامی " در برابر احب بر مذهب ایراس ریگ می باشد و محو پیگیری صفوی که خود را به رنگ سمر شمع در آورده بود ، نوده صلطان ایراس را ، با حقه ایمان و احساس اسلامی در ادب اسلامی خدا صاحب و بشیه شو — که همیشه عوارذ اختلاف خود را با

اکثریت مسلمان (عامه) در پیرویش "تقیه" نگاه می‌داشت تا تفرقه ایجاد نکند، تشیع صفوی این پرده را برداشت و حتی بر روی موارد اشتراک و اتفاق افکند!

'قومیت' اناسیونالیسم، شوینیسم، راسیسم، که يك جامعه، برادر است، همیشه است، "که يك جامعه اعتقادی است، قطعه .
 قطعه می‌کند چنانکه در جنگ او جهاس، استعمار عربی، باد میدن روح قومیت گزائی، قدرت جهاس اسلام را از دیون خدایشی صاحب و بارنده شد.
 حتی قوم پرستی — که — را اسلام مرده بود — ناگهان خلاف وسیع اسلام به
 حدیث غنچه خنجره سدوآل پیکره عظیم، باسع ناحیون ایسم، بجه لغمه
 سد و هرلقمه راجه انحطوطی که عی استعمار عرب به راحتی بلعید و کشورها
 سلامی بر ساحه شد، یان دوشلوس ویر سر هر کدام خانواده ای، قبله
 و یان سبب شده ای باشد، سرگرم کشتن های مردی با همسایگان —
 عی بود که در او این قرن بیستم ناگهان در خور استادن، بهصت های
 "پان" پدید آمد: یان عربیسم و پان ترکیم و پان ایبانیسم، یان
 پانکیم، آنکه بر عرای چهار پان هر رسال پور، نابل و سومر و آکاد (۱۰۰۰)
 و در مصر، یان کوپتسم، اوحد عبتر خا، در عرب های مصر، و در
 خرابر، پان عربیسم، اوحد سربها، علیه عی خا، همه می‌کوشیدند
 تاریخ های تاریخی و فرهنگی خود را به وره های دستان پان سادیم قیرو
 بوند، و یان ها به عصر جزیر و یوم شرقی، مصر به عصر فراغه، و عرای به
 دوران جورایی و بعد، ن و سومر، و حتی نزد نیر، نیکه پوشعز جاهلی
 و بعد، یان یار و عاد و شعور و نیر تقاح به عصر امور که عصر پیروزی عربیست

بر روح انسانی است. می است و ملت های دیگر بویژه ایرانی نیز در آن سهم است. * مقرر در اسرار سیم را می دانید *

اینهاست بو که تقویه به یاری یث سیر و سوراخترین احساسات
مذهب شیعه، شیعیان سعوی برانگیخت و برگرد ایران حضاری از قومیت
کسید و آن را از زبان اسلام خدا کرد و به مردم مسلمان ایران و جامعه
بزرگ اسلامی دیواری سیاه و قهقوری کشید که ارکانه ها و غرب ها و بدین ها
و جعفر و سید و حسن و خدیجه و تقیه و ساجده بود و در به نور و
نوسینه * دستاورد بهیچانی روحانی و است به عارفان و قطره و
بلند تر و محکم تر می شد *

روحانی

ناریده است که این دیوار را روحانی و است به 'ساحلی'
بهر، این است می اند و در هر دوره ای را می نرفتند و به همکارانش در این
سوی دیوار، در بنای این دیوار کف می کردند، بهر، برای غشای هدی،
سین، همای نفس را است که برای صغویه، سیم، و همی که صغویه
در اصفهان، به گفت 'روحانی مسجد شاه'، 'ار' سیم علی، سید
'تشیع سعوی' می ساختند، همای ها، در استانها، به، سید
"روحانی مسجد سلطان احمد"، 'ار' سید محمد، "یک" تسین توکی
ساخته بودند و این صغویه را، راحس مذهب "سعوی سیمی" خود و
انروای ایران در جهان اسلام، و اشعاع جامعه سیم، 'ار' است سلطان
یعنی بدیل 'سیم علی' که "سیم وحدت" بود، به 'تشیع
صغوی' که "تشیع نقره" است - یاری بسوار کرد *

و همیشه چنین است!

خلاصه اینکه :

صوفیه و روحانیون و علمای وابسته به این نهضت ، طلبت ایرانی را باید با اسلام توجه می کردند و با سهو و نالایسم را ردای سحر مدح و ستایش می پوشانیدند و برای این کار ، ناگهان صوفیه — مریدان شیخ صفی — " سید " شدند و صوفیه ، شیعه ، و معدوب و فقیه حاشیهی مرشد و پدید و دسته جمعی از " خانقاه " ، به " تکیه " آمدند و (بار هم مسجد نه !) و بجای پرستی " اولیاء تصوف " ، " اوصیاء " شیخ و تکیه بر عیسی تریس حساسات توده شیعی و ظاهر شد در رسمای " فریدان فاضله (ع) " و لباس ولایت علی و نهایت امام و انتقام از دشمنان اهل بیت ... و خلاصه " توجه مدح و ستایش قومی " و " احیای طلبت ایرانی در زیر نقاب تشیع " و " جدا شدن طب ایران ازاعت بربرگ اسلامی و ایجاد روح خصوصیات ایرانیان باطن و مرب ، که جنگ قدرت های سیاسی — نظامی حکومت های صفوی باعث می بود ، تحت لوای جنگ شیعه و سنی " و در نتیجه ، " قطع کلیه وجوه اشتراک اسلامی میان تشیع و تسنن " .

این است که دستگاه های تبلیغاتی صوفیه بر خصوصیات و پیوسته و موارد اختلاف شیعه و سنی تکیه احصاری کردند ، و موارد اشتراک با آنها را اعتیاد گذاشتند ، و با آنها را بر شکل خاص توجه کردند و با تصحیف ، در نتیجه حدائش مدح و ستایش ، حدائی اجتماعی و فرهنگی و طبیعتاً ، جدائی علی و سیاسی را بشدت بیشتر تحقیر بخشید . این بود که شیعه صفوی در — عین حال که خود را با اسلام وفادار می دانستند و بر سلاطین می ماندند ، تمام وجوه اشتراکشان را با دیگر طایفه های مسلمان می بریدند ، و به تنهایی مثل

گذاشته در اصل اعتقادی " امام " ، بلکه در نوع ادراک و تمییز اعتقاد به
توحید و نبوت و معاد و حتی قرآن نیز شیعیه را از سنی جدا کردند ، و عاقبت
شعارها و سنت ها و مراسم اعتقاد رسمی و رسوم و آداب و مظاهر عیشی اسلام
را تعطیل یا تحریف کردند و تغییر دادند و در اعمال و مراسمی که خبر آئینه و
سنن با هم انجام میدادند ، رفیل حد و زیارت مدینه و نماز جماعت ...
کوشیدند تا از موارد اشتراک هر چه بیشتر بکاهند و موارد اختلاف و عیشی و
را هر چه بیشتر زیاده و اضافی نمایند ، و در حد و مسجد پیغمبر
نیز دو گروه که دسته جمعی شرکت دارند ، خود را با هم پیوسته میکنند
و اینک دین بدانند ، و حصر نظام واحدی بر روی احزاب و وحدت اسلام که
بویژه در حد زیاد است پیوسته نماید ، چنانکه امروز نیز آثار آنرا در حد میتوان
دید .

همچنان که در این مورد ، حد و سنی به " عالی فایز " صفها ،
با توضیحات و تائیدات اشعری و معرصه " تفهیم و تائید " و روایت و فقه ، حتی
مشرکات را به مختلفا تبدیل می کردند و تمام قرآن را اساس معرفی می کردند
که سوره فاتحه حلقه است در زیر نفاد و مر و کتاب و معاد و استعاره و جبر
بد گوئی قرآن چند نفر حرف دیگری ندارد ، اگر اسم سوره یا روایت بکعبه تعبیه
کرده است ، زیرا اگر آن خاص پیچیدگی کتاب حد را ، زمین می بردند ، است
اینکه حد حفظش را تصحیح کرده ، چنانکه بعضی آیات را که در مدح علی علیه
بوده از قرآن حذف کردند و قرآن را بدعت کردند و این است که قرآن فعلی
تصحیف شده و قرآن در دست بعضی از افراد که در حد و سنی به الله رسیده

والاں د سب امام زمان است و هر وقت ظهور فرمود ، آن را خواهد آورد !!
در آن سوخم ، طاعتی وابسته به 'باب عاس' است و چون ، د سب
اند رکار چنین تحقیقات و احتیاجاتی بودند تا آنجا که شعبه ، سیر را همه
کفار و مسیحیین کافر بر می شمرد و حتی ، در رفته خود می نوشت که : 'مرد مسلمان
می تواند برین کافران' اهل کتاب ' (یهود و نصاری و زرتشتی) ازدواج کند
اما با زن شیعی نمی تواند " !

براهمانا بطور که صوفیه برای جنگ با عثمانی می بد نوع " تشیع ایرانی"
بدرمید بود ، عثمانی نیز ، برای جنگ با صوفیه ، به یک نوع " تسنن ترکی"
تکیه می کرد و بدین گونه بود ، که اسلام واحد ، دودین متخاصم مستقل
شد و درست درحالی که صحیح با راسان و یوزواری تازه پاچا می گرفتست
و باطم و صنعت و ثروت مجهر می شد و اسلام را تهدید می کرد ، اسلام ، به جمال
اسلام افتاده بود و دشمن را فراخوش کرده بود .

۵. این بود که " تشیع صوفی " (که نه تنها هیچ وجه مشترکی با تشیع
ند شب بلکه در قبال آن بوجود آمده بود) با " طاعت ایرانی " یک نهضت
تازه و نیرومند بوجود آورد ، و این دو قدرت در این نهضت چنان درهم جوش
خوردند که قایل انکساک نبودند ، و چنان با هم ترکیب یافتند که یک " تشیع طوی"
یا " طاعت شیعی " بوجود آمد ، (اولاگاه خیلی چیزها عوض شد ، و حتی تاریخ !
۶- همین است که برخی شبه محققان با ایدئولوژی ساران از قبیل کسروی ، بنظر
دادند که مذهب شعبه از زمان صوفیه بوجود آمده است ! اینها تشیع صوفی را از
تشیع طوی (که همراة تاریخ اسلام است) بازنمی شناسند ، و با تصحیح نیست
که با شناسند و مردم اساساً به تشیع طوی پی ببرند .

پادشاه ساسانی و پسران او د حقیقت گرد ، پادشاه ساسانی ،
 در عصر امام حسین (ع) ، نواز ایکنه عزیزان امام حسین که نه امام
 حسین هستند با ربه ساسانی پیوند خوردند ، آنکه امامی تارہ تشکیل می
 شود ، در آن زمان ، نور محمد را با "فره ایردی" ترکیب می شود و
 ربه "ارغی" ، ساسانی در ربه امام شیعه پیوند می خوردند ،
 و در آن زمان ، ساسانی در ربه محمد (ع) ، ارضی شیرین و وارد "اهل
 بیت" می شود و در ربه "ارغی" می بیند و عود آوار بر ط
 "ارغی" بر که روان "ارغی" می شود ، با عیب ایرانی خویشاوند می گردد و
 بدینگونه ، در آن زمان ، در اینجین خوشه ربه خورم خوردند و تشیع
 در ربه خورم ، در آن زمان ، سود و قدرت صفوی برای دو پادشاه سوار
 می گردد .

حسین به آن که "ارغی" و "نور" در یک روز ، با هم مصادف میشود
 آنه بیند ، ترکیب طیب و خدای "چقدر قشنگ و ماهرانه ساخته شده
 بوده که خدایه حرم برده و داده پذیرفته است ، اهل سلطان صفوی
 در سوره "ارغی" ، نور را عورتا بگیرند ، و فردی آنور را نورور ! و مردم
 هم گرفتند ! ، حرم بارد هم محرم ر حش نورور گرفتند و این دو سحر شیعیان
 و ایرانی ، در چند با هم مصادف ، یکی غریبی بود ، با هم مصایه و همسار
 شدند ! و بر خود سمل هجاری دو عصر متضاد "تشیع حسین" و "بشم
 شاه سلطه حسین" که نه طک و تشیع غلای صفوی یکی می شوند و
 می دانند ، "نور جهان" را در اصفهان بین که "مسجد شاه" و "مسجد شیخ"

و "قصر عالی قاپو" ، چه نقش حوش ساخته اند ، شاه به شاه هم ،
چشم در چشم هم ، و در وسط ، " میدان بازی " !
شاه ، داماد شیخ (شیخ لطف الله) ،
شیخ داماد شاه (میرداماد) !

نقص را در تاریخ اسلام حکایت می کند و آن بخشی است که در آغاز به حسب معمول
گزارش و در فرستادن اسلامی برآمده د شد و به بعد ، اسلام روح و غی و بیست
بهش اسلامی حق و درون نگری و تحوی و تکامل بخشیده و به روح اسلامی
در تاریخ جهش و جنبش را بنده و یافته و لغایم را با آسب و ... ، ا
غبار " چهره علمی و فرهنگی " ویژه شیعه که به گفته عالماسه
بدوی ، بنده لگد ار درون شدنی و معنوی کونی و منیر هو و غی و روح معنی
و فکری در تمدن بزرگ اسلامی است . " چهره سیاسی " که میر به بعد در
بدوی — چون فقط مرد تحقیق علمی و دارای بهش فلسفه و ادبی و فرهنگی
است — در آن سبک می نگرد و آن را کوچک برار چهره علمی اس می بیند ، برعکس ،
به نظر من و امثال من در این عصر ، درخشان ترین و رنده ترین چهره شیعه
است ، رهبر ، بر حراف تصور عبد الرحمن بدوی و اسدید د نگاهانی متار و .
"نگره سیاسی شیعه" ، يك شعرا شده سیاسی در سطح معمول ، خبر و
مجازات زمان بوده است ، بکه در این چهره ، شیعه مکتب ر ر شده
می دهد که جهت اصلی و خط سیر اساسی " رسالت جهانی اسلام " است
و آن نجات بشریت ، نه صادر طبقات و بهیچ نیروی و جماعت ، و بلا حره
کوشش در راه کسب يك رهبر حقیقی براد مردم و سخن برابری و داد در
۱ — "اسلمان پاد و بحسب شکوه های معنوی اسلام در ایران" اثر فرستور
لویس ماسینیون ، مقدمه " عبد الرحمن بدوی بر کتاب " شخصیات قلقة فی
الاسلام " اخلاص ، سهروردی و سمان ا که من در ترجمه سلطان به
فارسی آنرا ترجمه و نقل کرده ام * چاپ متود — طوس ۱۳۴۶

بدنی اجتماع است و این است که دوشعار اصلی شعبه که "امام" و —
 عدل" است — به آن معنی که در شیع علوی تفسیر می شود و در شخصیت
 علی و حکومت علی تحقق می یابد — برای وحدن انسان های محروم و در نظر
 روستائیان مسئول ، بیس ارزش شعاری رنده و حدیسی و شورانگیز بشعاری می آید ،
 چنانکه مبارزه مسلح معاصر مشرب ، — بویژه دنیای سوم که در کشاکش
 رسانجیر و رستگاری است — ، آزادی از ظلم و برابری ، و در جستجوی
 این دو آرمان بررگر ، به برد ، بد ثلوث و مبارزه ، انقلابی در سطح جهان
 برجاسته است و روح بررگر یکی حکومت های استبدادی یا استعماری است ،
 از نظر سیاست ، و یکی ، نظام های طبقاتی استعماری ، از نظر اجتماعی ،
 و امام و عدل — که دوشاخه صلیب نهضت شیع است — در این دو
 "نظرگاه" مطرح است ، و بنیاد مسافانه ، مذهبی ، آئین روزه یا یکسره
 عرقه روح و ماوراء اند و یا ، سولیان روحشان ، یعنی "طبقه روحانی" شان
 نه مفسر و آموزگار و مرجع آند ، به خاطر مصالح طبقات و دنیای پرسی شان و
 همدس همیشه شان با قدرت ها و طبقات حاکمه ، روح و جهت اجتماع و
 منرفی و این جهانی را از این مذاهب گرفته اند و آنرا بصورت احلاق فردی ،
 رهدگرائی ، آخرت پرستی مطلق و غافل از واقعیت گرایان در آورده اند و
 طبیعت مسلح و شنفکر و آگاه که واقع گرا ، عدلیت پس ، است و در فعال سر نوشت
 این جهاس مردم خود را مسئول احساس می کند و نیز توده محروم کنه
 رنج های منی و دنیائی گرسنگی ، نژاد پرستی ، جهل ، استعمار ، بهره و
 حقیر و تبعیض را با پوست و گوشتش حس می کند و به خود آگاهی رسیده و برای

بحاب خود میا حاسته ، چون مذهب را در اندیشه دینی دیگر و عرقه در
 ریح ها و رمان ها و عشق های دیگری می یابند ، و حیرت آنها عامل محدود
 روح و اعمال دینی و تیرا بر دست نگهبان حور و جهل ، از آن می گیرند
 و آرزوهای خود را در ید ثبوتی های انسانی غرق می جویند و این است
 که مذهب را چنین بار بار در ورسالت خود را در این عصر رد شده و بسط
 جوان و متعهد می که همواره به پیوسته بزرگ همان و حیات را در تار و پود
 مذهب بزرگ ، بنان نون و نیک می داده اند و شعبه های نامی را در یک
 عصر دامن می رده اند — در این به دوره و عصر و سپس خلاقیتی را که در
 " آگهی عاشقانه " از پیغمبر اسلام می " دین " است ، رد شده و داده
 است .

و این است که اگر شمع علوی — که ' اسلام است منهای
 خلافت ' و در معنای کنونی : ایمان صافه برابری ، عقیده و عشق
 است ، روح و اخلاق و ریاضی و حیرت است ، پیوسته و تکلیف دین پرور و رهبری
 و آردی ، و باطل کننده افسانه انبیا کنندگان و توحیه کنندگان گرسنگی و فقر
 که خدا و حرمان را هم حد کرده بدو دشمن هم خوانده اند ، خدا را بری
 مردم و خرم را برای خویش . . .

آری ، اگر شمع علوی ، یعنی مذهب علی وار داشتن ، به معنی
 بهر وی از انسان که هم خوب می جنگد و هم خوب می پرستد ، هم به دل خویش
 عشق می ورزد و به برابر خدا — که ریاضی و حیرت و عظمت مطلق وجود است —
 به خشوع ، تعار می برد و در حلقه درد و غمهای تاملات عاشقانه اش می نالد ،

ود ریگراگو اندید شمامی کند و هم خور شراب و فیه . چهل تقدس و حیاس
 نقای را به خون عو کشد و هم ارسنگار . جان سعد و سورا صحرا ، بس
 دستهای خویش ، بران محرومان مدینه یی بر می گرد و ...
 آن گوی بعضی او ، عدل و ، اسام و ...
 رجهره سسه و پاد و سینی ، مرور فیهید ، مر شد ، بروندان محروم
 بوده های محروم و پاد سینه بسری مرور عرصه می شد و به روشنگر مسئول
 بن محرم - که در سر سو رقی رسا - بیامیزد ، روسنگر و جناب مردم سزمین
 خویش و خند کرده اند - " تا " می رسد ، بید ، همه چیز ، بگونه
 عمیق و شگفت انگیز ، عمیق می گرد ، و بید ، ظریف صدای علی ، در
 سقده سبستان سیاه ، بن فیه می رسد و هم و می شنیدیم که همچون صافقه بر
 رجهای عویر چنین و حجاب زمین فرو می آید و همچون رئیس شیراز راین جنگل
 لبوه بشری می پوخت و چون رعد ، می بود و می روید و فرو می ریزد و بر پشت
 زمین رده می آید و بر - موره ، فیه حیا می خورد و آنگاه ، چو
 سیم ، نرم و نو رسر ، باز می گردد و همچون جریه سیده دم که در کام شب
 فرو می چکد ، در گوش تو رزمه عشق فرو می ریزد و ، چون غنچه وحی که در
 يك جان امّ می سکند ، صحن ارمید ورمایی در جالب می کشید و نو ،
 ی که هم شکوهی ر که یمن به آدمی ابراس می کند می فهمی ، و هم گرمایی را
 که بهراری عشق به دلی می بخشد سجزیه کرده ای ، و هم " خود را به آزادی
 یب طلب اسیر نذر کردی " ارشوی بینای می کند و ... در بوی نان تازه ، در
 دستهای گرسنه ای ، به همان گونه حد ، تمام می کنی که در محراب
 آری ، ای ... تو !

چقدر دوست دارم که تو علی را شناسی !

شاهکار صفوی : جمع صدین !

امادریغ ، که این اکسیر ششوم
استحمار صفوی ، از " حون " ، " تریاک " ساخته است و از " فرمینگ
شهادت " ، " لای لائی حواب " !

دستگاه تبلیغاتی صفوی — که بصورت روحانیتی رسمی مشایخ با
دستگاه کلیسا صاحب و روحانیون آن در حقیقت سپاه دین دولت بودند —
— دوکار می کرد ، دوکار متضاد :

اول ، با چار بود تشیع را حفظ کند ، بلکه آبرایش را بجا آورد و آن
تکیه گاه برای رژیم خود در میان توده و وسیله ای برای جدا کردن —
مسلمانان ایران از دنیای اسلام و حتی ایجاد دشمنی و نفرت میان دو قطب
بوجود آورد .

ثانیاً ، باید کوششی هوشیارانه و دسوار کند تا تشیع را فتح سازد و
مسح کند و اثر آن را در اندیشه ها و دل ها حاشی کند بطوری نه عین باشد و
آگاهی و آرادای و عدالت را الهام نکند و کبریا باشد ، اما حجاب کند و سرگرمی
آورد و " اشکالاتی ایجاد نکند " ! و بحسب امامت داع باشد اما حفظ بدرد
کینه توری های تاریخی و نفرت های قومی و جنگ فارس و عرب بخورد و با
سیبطلب استبدادی و فاسد صفوی و حسن آدم کشی های هولناک شاه عباسی
منافاتی نداشته باشد و عدالت اصل سمیع باقی بماند اما با صم خاکبوس
با سازگاری بکند و ولایت همه جاد رعیبر و محراب مطرح باشد اما بصورتیکه

تسبیح گوی ولایت جور باشد ۱۱۱ خلاصه مردم همه مجبورند شیعه باشند ،
اگر کسی درنگ کرد ، تبع فریاد شیعه بر خواهد کرد ! ولی شیعه ای که چشم
عمری بر حسین می گردود سنتر همه عمر در دست ۰۰۰ درد است ۰۰۰ چه بگویم ؟
شیعه ای خوش و احساساتش ورقیق القلب و انتقام جوی که شب
و روز آرمی کند که در عاشورا " کاس ما نبودم و به غیر بزرگ شهادت میرسیدم
یا الهینا کثامعد فقور قهرأ عظیمأ ! در برابر عصب حق ، ظلم ، جنایت
و خون مظلوم به سرعت برمی آید ، افسوس می خورد ، حشم و کین و عشق جاسر
را مشتعل می سازد ، قیام می کند ، دست ارجاس می شوید و دست به شمشیر
میبرد و بخشم میزند ،

ما بر فرق خود بر !

ای والله صفویه ! روحانیون صفویه !

حکومه روحانیه صفور بواسطه جمیع شیعی در دست کند که همه
چیز در دست به شیعه می ماند ، اما هیچ سده می به شیعه ندارد ؟
بایک حقه خوشیارانه بزرگ !

مطوری که هم شیعه از صلح هم یاد بر و مهم بر جلوه کند و هم بی خو
برای زندگی مردم اثر و برادر دضا مرد ضرر نداسه باشد !
حضور ؟ مگر می شود ؟

۱- در دست مثل صفویه ، که مردم به قزاق غلامانست سینه بودند در ساه
عبدالعظیم و عده در هم در سفار انگلیس و سفار این بود که ما " عدالمحانه "
می خواهم و مقصود محسن سواری علی بود ! صدراعظم هم یاد رهبانی کرد —

کلاه شرعی = قریب داد خدا!

یله می شود! خیالی هم ساده و سریع،
بطوری که آب هم از آب تکان محو و کس هم نفهمد! روحانی صفوی حلال
مشکلات است، چنان حلال را حرام و حرام را حلال می کند که شاخ در می آورد،
آن هم چنان شرعی و قانونی و قرآنی که حظ کس!

و پاشاه مذاکرات نمود و بالاخره موافق شاه را بطور مشروط گرفت
و صد را عزم آمد و به انجمنیون ابلاغ کرد که قبله عام موافقت فرمودند که شما
برای مجلس عدالتخانه وکیل انتخاب کنید، اما مشروط بر اینکه وکلانان را مسور
سپاس مملکتی دخالت نکنند! " مشروطه " یعنی همین! اگر نه بین مجلس
نیست پس این کلمه " مشروطه " را از کج گرفته اند؟ چنین کلمه ای بعنوان
اصطلاح نداریم، نه در عربی و نه در فارسی. آنچه مسلم است این کلمه را
بجای یک اصطلاح - خاص اروپائی او آن ایام، بیشتر فرانسوی ساخته اند
و چنانکه گفته اند، در ارادی اصطلاح *Constitutionnel*

که بمعنی رژیم مبتنی بر قانون اساسی است! در برابر رژیم مبتنی بر اراده
فردی - وی *Constitution* که بمعنی قانون اساسی است

بالمعنی سرعت و مسرعت تقاضایی ندارد. فکری کم، روسفتر، فکری ماب
آن زمان که تازه کار بودند کلمه *Constitution* را با کلمه
مشابهتر یعنی *Constitution* عوض گرفته اند که بمعنی مشروط

است! اگر چه درست باشد، چه اسبابا درست.

مگر نمی بیند ، ربا حوری را که در قرآن دشمنی با حد اعلام شده است ، چه فتنه و چه ساد و بی رحمت درستر کرده اند که سخت گهرین باررسان شرع هم اگر بخواهند رسیدگی کنند ، می فهمند که ربا است و کلاه و کلاه اما کوچکترین ایراد قانونی نمی تواند بگیرند ! چگونه ؟

اولا اسکناس موجود اند پون بیست ! حلام ! پس ربا وقتی صد او پیدا می کند که پول حرد و ردوید شود ، اسکناس و چوب و سفته آزاد است . (۱)

ثانیا ، چه حیث ؟ سود پول ، یعنی اگر صد هزار تومان دادی به نهیب رب ، و سر سال صد و بیست هزار تومان پس گرفتی ، بیست هزار تومان تر ربا به نهیب رب ، حرام است ، بدتر از حرام ، فاحشه ای هولت است ، بگفته من روح قرآن ، ربا حوار در آتش حاودانه است ، کفرا تهم ! کفر پشه میبهد را است ، اقامت کند ، حدک با حد است و با نهیب امر ! (۲)

اما معامله که حرام نهیب ، بواب هم دارد ، الکاسب حبیب الله ، سهار چوب ، برویبر آقا ، راه تقدیر ، ربا " ربا " معامله " یاد بد هدت ! شکان شرعی پیدا کند ، حظور ؟ خیلی ساده ، عقل حس نمی رسد ، این دفعه ۱- چون در عصر چه خبر و نه پول در هم و دینار بوده است (یعنی : " نقدین " پون ظر و نقره و اسکناس که حد است و " نقدین نهیب " به ظر است و نه نقره !) یاد بخواهید گفت ، بهر معامله هک که همه با اسکناس میشود چر ؟ پس وجوه شرعی که با اسکناس حساب میشود و برداشت می ؟ بهر خود آفا که حتمی عقیده ای در عصر سرمایه داری واقفان دارند ، اسکناس قبول نمی کنند ؟ . . .

معد رب می خواهم ، چرا اینند ؟ می پرسید ؟

۲- حد بوا حرت من الله ورسوله از آیات ۲۷۴ تا ۲۷۹ سوره بقره ، ۱۰۱

که خواستی بوی بروی بدی ، به بیست ریاعده ، بیع شرط کن ، حضور؟ همد
هرار بومان رفرف الحسه مردی ، بیست هزار بومان سود آن را ، یا سیرینک
به وی فروشی نه بیست هزار بومان ؟ (۱۱)

بدی حضور بد ، حالا فرم کن روزهام هم شد ، و تورا کنار برای
بدن این سرمایه داسه اند و محاکمه اب می کند ، می تواند چه بگوید ؟
آقا مگر معامله بیحوسر حرام است ؟ می تواند بگوید نه ؟
— آقا مگر هر کسی آزاد نیست ، خنسی راه هر قیسی که خود بر حوا
نحور اثر صحت حسیر هم رعایت دار ، سرعاً حایر نیست ؟ ناچارند بگویند که
چرا ؟

۱. ده هزاره ، بگر سرعی برای کلاه گذاشتن بر سر شرح انکار کرده اند ارقیب
'بیه سرک' ، 'صبح' ، 'رهز' ، 'تبع سله' ، 'که چه فاجعه ای است !'
و هله معوضه . . .

های
می بینی که در آنچه سود سرمایه دار و طبقه حاکم است ، ملاشی
شع صفوی ، بگرست گرا و کهنه پرست و متحجر و مخالف با نواندیشی و اجتهاد
و بحول ، مدد هب هستند بلکه خیلی مدیح اند پیر و بلکه بدعت سار و نو حوی و
ظرفدار تطبیق د هب بارمان و با یار مان اند ، غنهی رمان و یار و یزه طبقه
حاکم ، طبقه خمس و رگوه و هم بد ، واحد خیرات و صدقات و میراث اچون
روحانیت صفوی از "بارار" نمدیه می کند ، گور پدر "روشنفکران" فضول مراحم
و بی حاصبت که معشر پر است و حیثیتز حالی ، و یار فکری در ردود رجس جوی فهم
حد است نه فریب خدا ، و پیر 'مردم عوام' که خدای حکیم ، طبق حکمت با نفع
و مشیت الهیه اثر ، آنها را به علمی داده و نه مالی و نه غلامی بابت ، نیند مشاخ حیر و
خد متی باشند .

— آقا من دلم خواسته يك سورتیاب را صد هزار دینار بخرم، مگر شروع شهر داری است که برفیبت هائطارت داشته باشد ؟ مجبورند جواب بدهند که نه .

— پس گویکه خمس را از عوینی به رعایت عرفین بخرم معامله کرده است ؟ مگر می تواند بگوید نه ؟ آن وقت تو هستی که ظنیکار خدا هم می شوی و می گویی ، پس به تعدیق خودتان و تطبیق فقه و شرع خودتان ، مسردر "عصیه نك" را بخرار نبوده ام ، گاسنكار نبوده ام ، پس حبیب خدا نبوده ام ، نه دشمن خدا !

مگر می تواند بفرماید ؟ روحانیت صفوی زبان شرع را نایك سورتیاب می بندد !

من گویم من در يك سنگاه علم و ایمان و حقایق شرع و حیایات به جمع خدمت می کنم و حقوق می خرم ، شكال شرعی ندارم ؟ مسلم است که ندارد . خیلی هم اشك در رد ، استادم کسی را که می بیند ظلم بر دیگری واقع شده است و اوساكت مانده است نمی بخشد و همه ، هنوز هم پیر ار چهارده فیس ، گمانی را که گذاشتند بر حسیب ، عزم نمود و نمی به اعراض می نمودند ، و گذاشتند که چه دال و را بکشند ، پس به دفاع می کردند ، در ردیه دلتما و قائل او و لعن می کنند ! حضور خدا هر رد رسمی بنده سفا شرعی ندارد ؟ حضور مردوری خلاف عصب حاضر می شود ؟ حضور یونی را که از محض غیر مشروع ، مالیات های غیر مشروع ، به عرو غیر مشروع و صفی قوانین غیر مشروع بدست آمده ، از دست حاکم غیر شرع می توان گرفت ؟

— پس چکار کنم ؟ دست بکشم ؟ — نه ، راه دارد ! — چه راهی ؟

— " دست گردان " ^۱ — یعنی چه ؟

— خیلی ساده ، روحانی صفوی راهش را بلد است ، او صاحب مصر

" کلاه شرمی " است . او " برقاص زور ، ردای تقوی می پوشاند " (۲) (پیر سرگهره

کلاه شرم می گذارد) روحانی صفوی کارش توجه دستگاه صفوی است و با چار

است برای همکاری " مؤمنان متشرع " باد دستگاه " حکومت پسر شرمی " راهی پیدا

کند و برای این کار باید تکنیکی اختراع کند که بتواند پوی حرام را خنثی کند !

تکنولوژی کلاه شرم سازی صفوی راهش را کشف نموده و تکنیکش را هم

اختراع کرده ! کاری ندارد ، یکدود فیه بمشروف می گیرد و رحمتی هم ندارد

عظ معکوس است و اثر چشم افتادن در چشم صاحب پوی و روشن شدن عین پوی و

بود ریاستی ، آدم و دانا شود که ، هی ، بله . . . ! " رو " است ، " سبکها "

که نیست . . . !

حقوق را که گرفتی — از هر جا و به ارای هرکاری — باید قبول کنی که

پای پوی مشروع نیست ، پیر ما ! نویسنده ، صاحب مصر معنوم نیست ، به کی میرسد

البته این حوریون ها به حاکم شرع ، که در نظام صفوی همان خود روحانی صفوی

است ! پیر ماه به ماه ، حقوق را که گرفتی ، چون بوس با مشروع است ، دست

بم ری ، دست می آید خدمت آقا ، همه را به " دست " آقامی دهی ، یعنی که

(— لعن الله اعدائهم ، و لعن الله اعدائهم ، و لعن الله اعدائهم) سمعنا و اطعنا

و رعیت به .

" — یعنی روز خدمت نقود به من می کند ، بزرگترین قاححه تاریخ پیدا می کند " .

←

در کردم به حاکم شرع . تمام ! - چون شد مال آقا - در نتیجه ، بوی بد مسروعی
 داشت بهشت .

آ . وقت آقا ، می بیند خوب فرد مسلط مستحق هستی ، حرج
 - رفت ، بر وجه داری ، از باب وجوهات بره و شرعیه به اداره احبباجات
 حیسیات و مخارج رسیدگی ، هر چه را که خود شایسته عنوان حاکم سرچوشت
 نام بشبیم دارند و صلاح دیدند به توکل می کنند و فی الحال به دست
 می دهند ، بگه می کنی ، می بینی اتفاقاً درست معادن همان حقوق ماهیهای
 است که از آن دستگاه جزئی شرع گرفته ای و ظلمه برای شحیم داده اند و
 صلاح دیده اند !

حل الحال !

تمام این فقر و افعال ضایع و اتمالی و سیمانی که مال حرام
 را ، در کیمیاگری روحانیت صفود ، سر آسمان بدل به حال می کند و 'حقوق
 بگیر شمع' را ، فی الحال ، بابت حسپندی ماهرانه ، 'حقوق بگیر شمع'
 می سارد ، سرقات از در حیل ساده از داور ، به بتایر یا عووض
 خادوشی است ، باید 'آب' می ریزد به دست ، می دهند به دست ،
 و اسلام ، برور حب به حب ، برادر علمه تارک ، مرد را ارائه بگیر !
 ای والله ، روحانی صفود !

در این حال ، این جور "کله های سرخی" - که ما آدم های حساس و
 با اهل راه شکستی می آورد و بر سر مال شاج بیرویات و برای اعتماد سیمه طلوی
 معال می نماید - برای روحانی صفوی آب حور است و وجه در حرام کردن و
 رد ها که بسیار کتاب "تذکره در سیر و عرق" .

و حرم را جدا کرد - - - - - جوهر که در فاسد حساب و کما فیما بود به اعتدال
هم حدسه پیدا کند و در محکمه روح حساب و عذاب خواهد بود و در عرض
شهرت گذر هر جوهر روحانی صحت حدسه است بقدر در قریب حد ۴۱
بر دست اندوخته ، و با وجود راحت و رور حور حجام می دهند کسبه
حالت استعجاب و غیره اند و در دست در دست به دست معجون و معجون به
و خود به و پیراه حل شرعی و سیوه غلط و غلطی است می سعی می خود و اگر در
کلاه های قابوس و حقیقه های از در خاص که در روحیه و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
و تاویل برخی مواد یا سطره ها و عقرب یا صوبت نامه های فانیس یا فانیس
برای گزینش عدل و حق و رسا را می دهد - - - - - از عمل میشود و بر دست به
بر سر و صیغه ی وجود دارد ، در اینجا که فاسد الهی در کراس و حکام دهد در
ست می ، بسیار می و غلطی و رائج و جامع بین صورت و حجاب و حجاب و
مشکل بین راه حل ها حجاب آسان و حسی محال ها حجاب ممکن که موطن به دست
پرونده ایبر ملک ربی و حسی به این قدر غلطی ، در کار و کسب و معقول و دست
تفسیر و حاور و تکلیفی در رنگی فردی یا اجتماعی خود به شب مشکلی را در سر
دهد ، در دست پای خود می بیند که آسان سوال کرد و هیچ و عیقه و مسئولیت
را حس می کند که راه گزینی رندانه سزاوارت می دهند و هیچ محاسن را نمی
بیند که برای شان بسادگی ممکن سازند و همین اعتقاد به قدر اعتدال و هر صدی
افسوسه ساز که این است که آن در علم مشهدی الوعی را آورد و بوده به محضر
یکی از قله های فقه صفوی ، و به رسم آنها که آداب و رسوم " اشراقیت روحانی " دارند و به اصطلاح علامه " فائز " عام بر " سیعه " غوی " استبداد دینی " -
در برابرش به رکوع رفته بود و آن سوی ادب بود داده بود و دست ارادت
بوسیده بود و پس پس کی برگشته بود و کار در ایستاده
(- و مکر و مکر الله والله حیر الما کبر ۱۰ قرآن)

بود! او حدیث حصرت الح ، شیشه عرقش را از جیب بعد در آورده بود و بنا برین عایانه خود سر غمر کرده بود .

" آقا ، شما که حلال بر حروم مکنی ، حروم را حلال مکنی ، همین یک پنهان او طح راهم برای عاجزان بکن ! ای که برای شما چیزی نیست " !

جادوی سیه

راحت است ، این ها چیزی نیست ،

مگر بآں همه نفیس که به مجروحی از حید و فرور انسان داشتند همین روحانیت احری و عباس و صفوی — به نام فقه حب و یافقه اهل بیست ! — در زیر عوار روش و مرفی عو ' (آزاد کردن برده ، که تنهایی مشخص است که بر آن ، فقه اسلامی آورده سخن می گوید ؛ ، قرن ها " اصل بردگی " و احکام حید و فرور برده را رسماً و علناً و در حوره علمی اسلام ، تدویر نمی کردند و هم اکنون بهر — بی آنکه رسوائی آنرا احساس کنند ، تدویر نمی کنند ؟ و حتی در غیر بهستم به دنیا اعلام نمی کنند که اسلام دین بردگی است و حتی هم اکنون بهر هر کسی از نظر شرعی محار است که انسان بخرد و بفروشد ؟ رسماً نه بید روشنفکران و بر نمی گویند که اگر سفوفی به جسم بنهوی را — که آزادی اراده انسان را در قبال سلطه حبر و رجیور سر نوشت حکایت می کند — حتی اگر گوشت بدی حرام است ، اما گر هم اکنون دختری با پسری را به عنوان کنیز و غلام ، از پدرش یا حواجه اش ابتیاع کردی حلال است ؟ چرا احکام آزادی برده را به صورت احکام بردگی انسان ارائه

۱- آداب و تشریفات روحانیت صفوی ، در رسد آداب و تشریفات درباری^{ست} و اشراقی ، از عالی قاپو تا مسجد شاه فاصله ای نیست ، چنانچه القاب تو حاسی و تشریفات

من دھند ؟ پیدائش کہ جراثیم ، چوں حکام ، حارہ حیف ، سہ نیل ،

يَسْأَلُهَا بِهَ كَيْفَ كَانَتْ وَ عَنِ مَ بَحْثَا وَعَلَيْهَا حُلُوٌّ وَ حَبُوٌّ —

ریا بسته، دیوا برای حواس را هاد و رها و با و نه کسا شمع و شمع
دیده اند و هم احتیاج! و این است که هر کسی اندک بار روح حقان، بیسر
انسان به عصر و مکتب آزاد در بحر علی آسمان باشد می-اند که اگر بیم حقان و
سبب، یا 'رویه علی' ادامه می-داند، شکل خاصی که اسام برای -
مبارزه، برینانی و در عین حال حق احاطه و اساسی بودگی است حدت کرده
بود، در همان حق او بودگی را ریشه کن می-کند و 'حرکت فقه اسامی
بسیوی تحریم مطلق بودگی به میرود، ولی این ها بودگی را با نوحیه
فقهی بحکم کردند و حتی استوار که کسی در رهرو احیر نور، که در ربه
برافزاره، خراب آن را نکند، اسامی تحریم کند و حیرت باره، که بود
نیست با حیرت و فرور شود، هنوز خراب آن را ندارد تا احکام حیرت و فرور
برده را الا حق تدبیر میکند!

امروز "اسکالر" ، پیر، بیست و سی مردہ گار شہد ؟

أحد الحالو ! ارحقو طمس مرثف سخس نيمب و رحقو

جواہر، پر "بھد" ، سحر شائبہ ! میری راری و پورٹواری و

اقتصاد اسمعاری و ریاضت صفات و جو کارگر برقرار فرمود و دهقان برمالان و
ومیره کند و بربولید گنبد و یان و وام و ۰۰۰ رافعه است و من بن شماسد
و آن همه بخیرای علمی و موسکای های فقهی دربارت سکر برداشت و به
به صاحبان بده ای که به شرکت او را خریدند و اند و صفیر معینی به یک حواجه
است و نصف دیگر مان حواجه دیگر و قرار گداسه بده بود برای این
به متعدد که در محوره علمی و تأیید فرمود معینی و اسلامی سابقه ندارد و هم
جدید است به تقلید آرد نگاه ملخصی و هویت و قاجاریه به روحانیت راه یافته است

کیمیای قدیم من را بر می گرد ، پتروشیمی جدید ، نفث را کود ! و —
 " پتروشیمی استحکار صفوی " ، از " حون " ، " تریات " صاحب از " شهادت "
 " مایه دلب " ، از " شهید رنده " ، " قبر مرده " ، ارتشیخ " جهدد
 واجتهاد واعتراف " ، سمیع " تقیه وتعلید واستظار " بمعنی " نفاق ر —
 ترس و گریز از فهم و قرار ارستوتلیست = لش بودن " !
 چه ها که نکشد این جادوی سیاه !

علی را رستم دستاں شاهنامه کرد ، آن هم نه در درگاه ، در حانقاه !
 وفاطمه را ریس سالان که تمام محشر این است که ملکی را که دولت اراوینا حق
 صادره کرده پس بگیرد و تمام سحرش ، آه و تفرین و دگر هیچ !
 وحسن را ؟ شرم داریم بگویم

وحسین را ؟ نمی توانم بهان کنم ، کلمات عاجزند ، می بینید !
 پس امری همه حوشاوندانش و پس از آنکه همه حکامان وفادارش
 در راه او ، در راه سرفرازی و مرتعاندان او ، خود را بر مرکب سرج عرصه
 می کنند و قهرمانانه می میرند تا آنکه به دلب ندهند ، او کودکش را بر می گیرند
 و بالحنی که دشمن را به رقب آورد و جلاد را به رحم ، ارمایه و پست دستگاه
 بزند ، آب خوردن التماس می کند !

و ریب ؟ ریس که مردانگی ، در رکابش ، جوانمردی آموخت ، ریس
 که فاقه ام آغار شد ، شویش را طلاق گفت و دو قهرندش را به قنایگاه آورد و در
 مرگشان ، هیچ نگفت ، و آنگاه — ریان علی در کام ، رسالت حسین بردوش ، و
 کاروان اسیران درین ، تنهاود ریند — همچون صاعقه ، بر پایتخت قساوت

وبارگاه وحش، غرود آمد و فریاد میآورد که هزار سال، دستگاههای تمیعاتی
پنجاه و بیست و پنج سال و سی و پنج روز و یک وعده و یک وعده و
ایملحانی، نتوانستند خاموشی کنند، اما، طبرهای "مصیبت بار" روحانیت
صفوی، بیودی نتوانستند آنرا "بوحه" کنند!

وعاس بن علی، برادر رحمن را، قهرمان نبرد بمانند تاریخ، سیمایی
که روزگار، آنرا، جرحه و مودی نمی شناسد —
پرسوناژ پارس های زمانه، سحر سحر!

وامام سجاد را، کسی که اردغان، سحرجهاد صاحب —

امام بهمار و بالایی که مجلس، برحسته ترین چهره روحانیت صفوی،
از او تصویری نقش می کند که بیشتر دشمنان خاندان علی که بر روی این شمشیر
کشیدند، آن شرم می کنند، چه، عرب و دلهری و بریگاری را لا اقل در —
پنجاه و پنج، حتی جامه عرب نیز اعتراض دارد.

و... دیگر شرم دارم که ادامه دهم، نه تنهایی توانم آنچه در
تبلعات عامیانه، از شخصیت اتم ساخته اند و میسارند یاد کنم بلکه، آنچه
را در کتابهای معروف و مورد اعتقاد و ارجاع است قدرت ندارم که بیان آورم.

نقش تشیع بوسیله تشیع

بزرگترین حضور که قدرت صهی را ممکن بود
 بآورد کند، زائیدهٔ تندیس بود که در باب این رژیم یهقهه بود زیرا از طرفی
 خود یک رژیم اشرافیت ستبدادی و خشن بود از نوع رژیم کسری و قیصر و پدید
 اسلام را نشاء می‌داشت و از طرف دیگر، خود رژیم بود از نوع رژیم حبش
 و دارای دستگاهی اعی و عباس و باید تشیع را کیه گاه خود می‌کرد و این
 دو تناقض عبارت بود از:

"اسلام مذهب اسلام"

و از این حساسی تر و دشوارتر:

نقش تشیع بوسیله تشیع

چگونه می‌شود؟

اولاً، در باب صریح کسی، اسلام مد که یک مذهب
 آگاهی دهنده، عقلی، مسئولیت‌آور، اجتماعی و انبیاش عینی، این جهانی،
 اقتصادی، و اهمیت گوا، و به شدت دوستدار عرب، قدرت، مرکزیت سیاسی،
 باطنی، داس و حریب اساس است و علم استقلال فکری، دعوت کننده به
 تعقل و آزادی رای و شعور و تمهید حدی و روش جمع و، گونهٔ سی‌نظیری
 از سیاست تعکب نباید بر— هیچگاه نمی‌تواند بر رژیم که وارث حسرت
 و قیصر جاهلیت است و رادهٔ تصاد ظیفاس و حاکمیت استبداد و نظامی
 اشرافیت و موروثی و تباری تکیه گاه باشد، و باید آن را رخنه حمله کرد
 و مردم را به مدعی کشاند که باریدگان سها را بر؟ سخن گوید و جامعه را از
 طریق دیون گرایسی‌های راه‌دانه و عرفان گونه، به فردیت احاطه می‌کند

احد از فردی و روح‌گرائی‌های رهناسی و ریاضت‌کش‌های سخی‌براند و یحیای
 دعوت‌های جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و اصل "جماعت" و پیوستگی
 معهدانه با 'ص'، خلقی را به پد نور 'خودگرائی عوفیانه' بخواهد و
 تربت واقعیت‌های عینی و غیبی از زمین، بگونه‌ای که هر س درخت "دعده"
 وجودی‌گناه 'سر ترب و تمام' 'ریاضت معنی' خود را، بجات شحر خود را
 ریدان دنیا و دوزخ ریدگی ببیند و حسیر حالش برای بوده مردم، عالیت‌پس
 حالت است برای سه چهره حاکم بر مردم: اسیداد، استعمار و استحمار:
 'بکم سر خلق را به مردم کند، رفیع حیت او را خاس می‌کند و
 سرید سوشان، درگوسر، آحسمه و مهربان و آریان حد رمره می‌کند
 که 'صبرکن برادر را اندرور از طعام خاس دارد، گرسنگی او را سرماییه
 بحشر کند و دست‌کن، سروکار این شاهمه به قیامت، در عوم این‌ها آخرت‌ش
 حیراب است، *

روحانیت‌های واسمه به طبقه حاکم، برای ایجاد بیت روح مذهبی
 محدود رسیده و فله گنده، حقیقه بیت فرمول کلی و مشرب دارند: توحید
 تحریف و معنی مدهیم مدحش میسر آید، چون در هر مدحش، به نسبت‌ها
 مختلف، هم دارای مظاهر و مسائل اعتقادی، عقلی و تاریخی مثبت، محرز،
 ساریده، اجتماع و مسئولیت آور است و هم دارای مظاهر و مسائل منفی،
 محذره حسی و فردی، دستگاه تبلیغات مذهبی حاکم، می‌کوشد تا کم
 بکینه اساسی رابه مظاهر و مسائل نوع دوم قرار دهد و مظاهر و مسائل نوع
 اول را کم از کم اراد‌ها را مذهبی پیروان خود دور سازد *

چنانکه در اسلام می بینیم ، مسائل فقهی در فقه ، مسائل طهارت و نجاست و احکام فردی ، بیشتر از مسائل فکری و اعتقادی مطرح است و مسائل تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی و حتی سیره^۱ پیامبر و ائمه ارجمند کمتر . اما مشکل صفویه این بود که به عصر مهاجمان و تحریک و خشم و خروش مدح و ستایش و احتیاج دانست ، زیرا ، مثل دیگر رژیم ها ، از مدح و ستایش بگش تو حیه کند^۲ ، وضع موجود و تعدیس کند^۳ ، نظام حاکم را انتظار نداشته بلکه می گویند با آر آن بی نیروی مهاجم و استقام خو و تحریک کنند . علیه تسنن بهر بسارند^۴ . این است که با حاکمان بود ، تشیع را — در همان شکل تشیع بحسب طین^۵ علوی^۶ بگذاشت و بجای تکیه بر مسائل معتدل و معنی و با عادی تاریخ شیعه^۷ ، بر خروش ترین و تند ترین نقطه ها تکیه کرد^۸ . مثلاً ساد^۹ تر بود که کم کم قیام حسین را بر پا داشت و با سوار بر صلیب کند و در عزم صلح امام حسن را تحریف نماید و به اساس ، با صبح مفهوم جمعیتی و عمومی آن ، آن وسیله تحدید پر کند^{۱۰} و به پیش سار شکارانه برای مردم شیعه بسازد ، اما صفویه شاهکار عجیبی که کرد این بود که شیعه^{۱۱} حور و شهادت و قیام^{۱۲} ، یعنی تشیع عاشورا را بگذاشت و حسین را محو همه تبلیغات سرگرد و وطن را مظهر همه نهضت معرفی کرد و کاری کرد که شد بدترین حالت تحریک و شور و حرکت را شیعه حفظ کند و هر سال یک ماه و دو ماه محرم و صفر و حتی تمام سال را از عاشورا دم زد و ازین^{۱۳} ، یعنی رقیام و شهادت و عدالت و امامت و مبارزه با غصب حکومت و خلافت جور و درین حال تمام قدرت و حرارت و حرکت و مسئولیت و کینه و نفرت و حالت ضد ظلم و ضد استبداد و ضد استبداد^{۱۴} شیعی متوجه بر آن می نمود و علیه توده های عادی —

مسلمانان !

برای این کار، تشیع صفوی باید ائمه شیعه را که دو قرن و نیم، — بهضت مقاومت علیه جور و خلافت ظلم و تبعیض راجه‌ری کودت و در راه مبارزه با جهل و جور و برای نجات مردم با کشته شدند و با مسموم، هنجلیل کنند و هم تحقیر!

تجلیل کنند، تاحود را پیشوایان احقاق حق اهل بیت و احیای مذهب ائمه شیعه معرفی کنند، و هم باید تحقیر نمایند، تا به عنوان انهام دهندگان آزادی و عدالت و حکومت حق و مظاهر تقوی و بیداری و آموزگار مکتب ضد جور و ظلم و تبعیض و بیض حق، موجب بیداری و تحریک مردم و ایجاد مسئولیت اجتماعی در میان همه‌ها باشند و روح تشیع و پیروی از ائمه و وفاداری به حامدان پیغمبر و اعتقاد به فاطمه و علی و حسن و حسین و ... انتظار ظهور مسیحی انصاف‌ها و انقلابی بزرگ عدالت‌ساز جهان — که همیشه در تاریخ اسلام توده‌های محروم و گروه‌های عدالت‌خواه و مجاهد و فداکاری کنندگان حاکمیت خلفا و سلاطین ترک و تاتار و عرب و عجم وابسته به خلافت را به خود می‌خواند — مردم شیعه ای را که اکنون آزاد تر از همیشه، می‌تواند از تشیع و از ائمه شیعه سخن بگوید و به شهادت و امامت و عدالت و علی و حسین ... بپندیشد، به آگاهی و مسئولیت و ایده آل‌های مترقی نگشاند و برای رژیم صفوی — که ارتباط شکل زندگی و حکومت و رابطه با مردم، و وارث خلفای اموی و عباسی اند، درد سر ایجاد نکند.

مسئولیت دشوار روحانیت کلیسای صفوی :

يك مسئوليت متناظر ، جمع ضدین :

تجلیل الله شیعه

و تحقیر الله شیعه !

چگونه ؟

طبق بد فرمول دقیق ، هوشیارانه و کنواحت .

ایک سو : امام شیعه را — که در تشیع علوی ، و سی پیچیده است و
انقش واقعی که باید رهبری است را پیروار پیامبر ادامه می داد و کسی است
که فهم درست قرآن و سب = اسلام را باید از او آموخت — از حدیث « پیافه
و آگاه خدا و امام مردم ، تا مقام الوهیت بالا می رود ، موجودی غیر انسانی
شبه انسانیست ، شبه خدایان پیروان خدا در بر در دایان و اساطیر
شر ، خالق و رازی و مدیر جهان و غیر کنند » سر نوشت انسانها و آفریننده
حق موجودات و حتی دارای ولایت هم سطح و همانند و هم اند را — و لایست
اینه !

ارسوی دیگر امام شیعه را — که در تاریخ سری و در چشم مومنین
و کافران ، مسلمان و غیر مسلم ، مشهور و معروف ، عدل ، حق طلب ، علم ،
آزادی ، بحاث ، رهبری بصیرت و تفاوت در برابر ظلم و جهل و اشرافیت
و استبداد و فساد است — و محرومیت و فقر و بیگانه و بیگانه و بیگانه
و آزادی و آشنای باید برز در شمس و سیم و در روز است — موجودی ضعیف ،
عاجز ، ضعیف ، نرسو ، خود پرست ، فرصت طلب ، غریزی ، بیاج ستیار ،
مخالف شهدا ، مانع مردم ناراضی و سجدیده ای که در اندیشه مبارزه اند ،

محافظ رژیم خلافت در برابر جناح‌های تند و خسی شهیدان سازش ناپذیر ،
 مبلغ رضا و تسلیم در برابر وضع موجود ، فتویٰ دهند ، برخلاف شرع به دفع
 دستگاه حاکم به عنوان " تقیه " ^۱ و بالاخره ، فردی حقیر شده و کمارجن
 که خلیفه به چشم سو^۲ تن و حقارت در او می‌نگرد و او به هر کاری دست می‌رسد
 تا رفع سو^۳ نظام ^۴ کند و کسی است که بجای انتصاب به پست^۵ به بیشتر
 به انتصابش با خلیفه تکیه می‌کند و در صف حاشیه نشینان و مواجب‌گیران و
 کسانی که از بدو و بخشش‌های بی‌حساب خلیفه برخوردار می‌شوند ، بعد ربار
 امیرالمومنین ^۶ شرفیاب می‌شود و او ورید را عذر و تائبید می‌کند و دعای نما^۷
 و رسماً پول می‌گیرد ^۸ (۱)

این جاد و ز سیا^۹ صفوی ، برادر استوار کردن به " نظام ارتجاعی "
 سرینمای یک ' مکتب افکاش " و سوار کردن رژیم ' حکومت رور ' و " حاکمیت
 رر ' یعنی سبکداری سیاسی و استعمار سیاسی ، بر دو پایه ' امام ' و ' ^{۱۰}
 " عدالت " ، برادر جدید ماضی^{۱۱} حبه سر^{۱۲} ، به که ربا^{۱۳} همبستگی
^{۱۴} است سر^{۱۵} ، رم^{۱۶} را به که از کلام^{۱۷} رار ربا^{۱۸} ، باورم^{۱۹} ، و س^{۲۰} حه^{۲۱} می‌توان کرد
 که چنین تصویرهای رسی را — که نمونه رسی و دفع خود است — است^{۲۲} ،
 رجه^{۲۳} ربار معصوم و سپید او نمونه^{۲۴} در فضیلت^{۲۵} در اساس^{۲۶} یعنی
 انچه^{۲۷} سینه^{۲۸} رسی^{۲۹} که^{۳۰} اند و سب^{۳۱} و رر^{۳۲} بری^{۳۳} بی^{۳۴} عرصه^{۳۵} می‌کنند^{۳۶} !
 یعنی^{۳۷} س^{۳۸} چگونه^{۳۹} می‌تواند^{۴۰} از ر^{۴۱} حجه^{۴۲} ر^{۴۳} ببیند^{۴۴} و کو^{۴۵} کند^{۴۶} ؟

آن است ، ارغلی نامید در موعود (۱) — به شعیب — که جامه "مژ" است و صفویه ، نام 'عرا' ، بر سر آن کزید ! و بدلاخره برادر آنکه از 'ولایت' و بیکه گاه جعفر و مدعی می ناسازند در پیست 'خار' و 'و بیست' بر سرش بردند . حلیقه 'و درناخور' ، ماده 'خندیر' برای ابراهیم و ماهه —
بحرینگی علیه عثمانی ! (۲)

۱. حاتم سیر و آورنده است که خصوصاً نام بیعه و محراب سبید میسو و امام بیعه و در سینه و ب' سید 'غار' می کزید و دو صحنه است که از آنجا ، و صحنه میوه بدست می آید . اما است و عنصر بیور است . بیعه و سحر حنیس شمس روزها و خیار شمس حق است و بیور و حق شمس ، بدخا ، روزی روزی است شمس ، و در بیور با سحر است . هم بیجا است و هم 'سید' می میرد ، به عباد سید و در عباد میسون و باه آسمان در می رود ، شکوه و سیر و رنگ و سیاه است . می گیرد !
بعد از شک عقیق ، عر ، مطلوب و معنی و آتاش و حرکت و در بر و رعایت و بیجا است ! است ، در با آه شمس و عباد عر ، حقد و بیجا است و حقد و حقد ، آورنده و رنگی حقد ! اثر سید صفی ، از سر راه عر بر خیزد !

سهمی پیروانه امروز ، در بهار صعب عربانه ، رنگ سیاه ، روز صعب میبارد و اعتدال است که در آریه می رسد و هم جو می آورد ، هنوز به عهده نمی تواند ماده و سار که رقص حال که فردی را به شکس مرگبار 'خندیر' می رسد ، خوانده و راه وضعی ، یون و وار بحرین "کند" —

باید کرد که هم شیعه فوج شود، و هم ضعیف، هم همه جای
 طرح باشد و هم هیچ جا مستحق نباشد. هم نود و شش مردم شهری و روستا
 اکثریت، به زور یا به رضا، شیعه شوند و هم در شهرها روستا، اقلیت
 که شیعه بودند، به زور یا به رضا، از آن بازگردند، هم همه جا همیشه،
 سیرهاست و زور از کرب، حرف رسد و هم همه جا و همه گاه، در سیر، از
 کربلا حرف رفته شود. *

— نام 'وحدت های سنگنه' در اینجا وجود دارد و در این حال،
 صنعت پرورش می بخشد و با سرمایه سد در پی معجزه اسرار آمیزی
 که ارسه عصر 'صعود سراسر'، 'فوج ابرام' و 'سختی ساس'،
 ترکیب کرده است، 'حمد عظیمی' کند و با اینکه در هم محال است
 همه آردن عن سید سار بر زور جامعه مدبران، ناموفق آردن بدو
 اکثریت مردم را بدان معتاد سازد. *

۱- این شهر معجز آسا و باور نکردنی می که در سراسر جهان فقط در میان
 احیاء دارد و اوای همان شهر است که 'سرد آریا' است و
 و هنوز هم اربعه فرسده هاست که در چهار شهر مدال نفوذ است
 شیده می شود، شایکار است که آنرا در خواص جزو رد است آنکه
 حرفی برسد نامید، 'کوت گونا' را همه می شناسند، ما گویند که ساند
 رافعت از رین حقیق برسد و ریا آورسید صفو می خواستند سید
 سال، همه امکان سنجی شیعه به بد مال احیاء یافته است
 عا سورا! هر سال در ماه پیوسته، و در طول سال، در شیعه و هر ماه و هر

شب و روز ، شعر و مدح و ثنا و تشبیه و تجلیل و تقدیس و نقل و نقل عاقل و
 کرامات و خوارق عادات و عجایب زندگی شخصی و خصوصیات غیبی جسم و جان
 — جمعه و هر عید و عزا و هر مرگ و میلاد و هر غریبی و سوگواری — اما اگر
 بخواهید مطالعه و تحقیق علمی کنید ، در همین فارس ، برای انقلاب کوپا
 و قیام فیدل کاسترو بیشتر اطلاعات مستند و بررسی های علمی پیدا می کنید تا
 درباره انقلاب عاشورا و قیام حسین ^۱ باور می کنید ، چون باور کردنی نیست ،
 روشنفکران غیردینی فکر می کنند محال است می کنم و عوامد همین خیال می کنند
 اتهام م رجم ، هردو حق دارند چنین تصور کنند ، و کار آنچه تصور می کنند
 حق بود ^۲ ولی کسانی که هم معتقدند و هم مطلع می دانند چه می گویم .
 در مقدمه کتاب ' فاطمه ' فاطمه است ' اشاره کرده بودم که
 پروفیسور نویسی ماسینیون ، درباره زندگی و شخصیت و اثر وجودی فاطمه (ع)
 پیر رمزگ در تاریخ و رزمها بوده ها و ملک هار سلطان ، تمام اسناد
 تاریخی و حتی همه آثار ادبی و فرهنگی اسلام را در میان همه ملک ها و
 نژاد ها و به همه زبان ها پس که مستقیم و غیر مستقیم با اسلام تماس دارند
 حسنه بود ، حتی به زبان محلی ^۳ و همه از بی میلیون یاد داشت تحقیقی
 فراهم کرده بود که امروز آثار نوی گارد .
 و چند محقق
 است مشهور در غیر مامور بدین و تقصیم این اطلاعات عظیم اند با بصورت
 اثری در چند جلد منتشر سارند ، چون هنوز کاری تمام نشده بود که مرد
 یکی از ایشان می که شخص بدی و بسیار معتقد و متقی است ،
 با حشم اعر می کرد که یعنی حضرت فاطمه را سلام الله علیها را هم

و معجزاتی که پیش از خلقت عالم و آدم و قبل از تولد و در لحظه تولد و دم مرگ و توی قبر و بعد از وفات و در عالم خواب و در ریاضه^۱ یا بعضی افراد اراما پس رده^۲ باید از زبان مستشرقان و یونانی بشناسیم ؟ بعضی تواریخ همه کتابهای خود مایه انداره آل آقای فرنگی در سره احوال و افکار و سحران و نقد تاریخی رسالت حضرت فاطمه ، مطلب تحقیقی و رسانه و کتاب علمی نیست ؟ ”

من گفت و عصباتی می شد ، در آخر قسم ؛ چراغ پریم ، هست ، حیل هم هست ، ببخشید ، من حمید داشتم ، حاکم ، رساله ها و هر کتب جوهر

چندین سال است بهشتی تکیه های فکری ام به مکتب و تاریخ سیه است و برای تکمیل کتاب ” فاطمه ، فاطمه است ، حیدر است ، آثار مستند و محققه را که در ” شرح حال مستند ، شخصیت ممتاز ، افکار و گفتار و مسئولیت ها چهار باب و بیست و نه تأثیرات و ره حضرت فاطمه در تاریخ و در جهان ملت های معلوم و طبیقات معلوم و نهضت های فکری و ادبیات اجتماعی ” نوشته باشند ، هم بهرید تا مرا از تحقیقات لا ثوب و کرمیند ، السامی و عمار و دکتر سلیمان کنانی معین و سی سال تحقیق و بیست و نه فصل فقه مستند ماسینیور ، درباره حضرت فاطمه بی نیاز کند ؟

البته چیز ریای به یاد می آید یعنی کند و لم بدو هم به ” در سیر عقلی ” متوسل شد و گفت ” آقا همین ها که تو می گویی از خود سا ایستادگی را ساخته اند یا ر روی صور تاریخ علمای خود ماک گرفته اند ؟ عمره کردم ؛ قرین ؛ شصت و سه سال عمر ، من بعضی ها را دیده ام ، ایستاد ، صحبت من درباره ” علمای اسلام ” و ” صور شیعی ” نیست ، صحبت از

اما هیچگاه هیچکس نباید آرامام کلمه ای بگوید آورد کلمه ای که
به مردم بیاموزد که این امام که بود ؟ چه می اندیشید ؟ چه خائف و اساساً
چه کرد ؟ در جامعه ای ، عصری ، پس از عصر ، چه اثری ؟ انست ؟
رسالت ، امامت ، خود را چگونه انجام داد ؟
این است که هر ایرانی صدها هزار بار شنیده و میشنود که امام جواد ،
از دسته وارد اطاق شد *

اما هیچکس ، بد "حمله" از او شنیده است ،
هیچکس نگفته است ، که امام جواد در صدد دستام داشت چه
کرده است ؟

حرفها ، همه در سباحت امام خود می گیرند ،
اما هیچکس ، یکن پرده ، بلکه چرا امام جواد را شنیده کرده ؟
برای بعضی چنین نفر صنادی که هم روحانیت صفوی ، همیشه
از امام سخن بگویند و هم مردم در حکومت صفوی ، از امام حرفی شنیدند ،
باید امام را بپرستند اما نشناختند *

بر بزرگترین هنر روحانیت صفوی ، این است که در رابطه مردم با امام ،
"معیت" را حاشیه "معرفت" کند ،
"روحانیت صفوی" است ، و گرنه عالم شیعه علوی که ضایع کنی میر ما
افتخار و اهد من و ائمه من است "روحانیت صفوی" خود بر ربه عالم شیعی
علوی در می آورد و ظاهر گردد و موقع و مقام حال او ربه خود نسبت می دهد ،
من و شما باید تمیز ندیم و عوض شهریم *

نیست محبت، و حالت طبیعی و مقدس و انسانی می‌است که هر کس
 اقامت یمناسد، او را دوست نیر خواهد داشت، و این محبت، که ارشاد است
 رسیده می‌شود، شایعیت روح متعالی و یک انسان پرور و نمونه و... "مقصود"
 و آثاء و سقیم، جمیع احسان، فطری و انسانی است و هم به عامل
 پرور، حیده، فتنه و شمع، قدرت سارنده و راییده و محرک و برای رشی ها
 محدودی ها و ستم محاطرانک.

اما محبت — در شیع صفوی — بجای "حرف" می‌نشیند، محبتی
 است که از محبت، نه بعد از آن.

و خود عهده به "امام محیول" — هر چند این امام، علی باشد
 — حب اح و سوب، بریناسی در بریدارد — نظام صفوی و دستاورد تبلیغی،
 به گوشت با اسفید و عتبه و اندر و شعر و نثر و تکرار و عتبه و عتبه و تحلیل
 است به محبت اقامت را در بر، اما محبت امام را از محبت ها حاکم
 شد.

در شیع علوی اهل این است که :

من ماب و لم یحرد امام زمانه، ماب مینه جاهلیه.

هر که بعد و بهم بود عصر خویش را شناسد، مرده ای جاهلی
 مرده است! اما رسیده صفوی، بدین گونه، عتبه، بحریف شده است!

من ماب و لم یحرد امام زمانه، ماب مینه جاهلیه (۱)!

— بنی رب سجدان اگر وجود احساس که به روحانی متاثر در شیع
 علوی است، می‌گفت، نواز تحقیق به مشهور رفت، تمام کتاب فروش ها و بساط
 های، ضرابیست و صحن ها و مسجد و پیراهن آستان قدر رضوی را

برای بدست آوردن چنین مادهٔ جادویی متناقصی که "معجون ثلاثه صفوی" است و معاشرانه، آنرا درون کپسول تشیع ریخته اند و مارث مقدس "ولایت علی" برآں رده اند و به حورید محبان اهل بیت و عاشقان علی و مردم معتقد به "امام" داده اند که هم شیعه را بخندیر می کنند و هم تحریک و هم امام را خنیل و هم تحقیر، صنعت روحانیست صفوی بیث فرول دقیق و هوشیارا ای را کشف کرده است که سر بوفیق روحانیست صفوی، راز شکست علمای علوی و طب پش رو شدی و حبش آور پوسین شیخ است و عامل اصلی بی کسیه توانست شیعهٔ سرخ را شیعهٔ سیاه کند و فرهنگ شهادت را فرهنگ ممرگ و ده هفت امام حسین را، مکتب شاه سلطان حسین! و بالاخره، تشیعین را که در عین هزار سال خرافت حور، مظلوم ظلمه بود، آزاد کرد و بی یگونی که پشت سر طایم، آستین عانگشد!

حکیم نایبم آنچه سرور امام عرصه می شود و روار امام تقاضا دارند چیست؟ می گفت: صد جور سبیح با صد جنس! صد هاجور مهر با هزار نفر و آینه و رنگ و بروج، هزار جور شمع و آینه و تزیین و هندوانه، ابو جهل، گیاه بعدی که روی گنبد طه، سرزید و مظهر است، پوشر مخصوص ضریح امام که در فضیحه های معتقله قات می گیرند و ادارهٔ آستانه می فروشند، ... رهن خو ابرارهای بعدی و اشما، مذ هبی حاضر فرقهٔ صفوی هست و بیست خروه، بی و ورقه که نوشته باشد این امام که در این حادثه من است و این همه حاه و حلال و طهر و نقره و بیا و برو ... چه شخصیت داشته؟ چه افکاری؟ چه نقشی در عصر خود سر؟ هیچ! شیعهٔ صفوی باید ستایش کند اما شناسد.

آن فرمود: «دو بعد از عشاء است، یک معادنه دو —
"معلومی"»

امام، در آستان: «شبهك خدا،

دوزخیس: «چیز خلیفه»

در «خارگاه انبی» «شبه خدا» «شبهه یکرار» «مشا سهند»

یکم احداث ویا «رب بنوی» «در بهر امور خدا» «بزرگ»

«حق اراپن هم بالا»

در «در بار خلیفه» «در داری» «شبهه یکس»

«موبد» «در بهر امور شایسته» «ساز» «سازشکار» «تدویر» «حله گیر»

«حق اراپن هم پائین تر»

۱- امام و درآسمان

در رابطه با "خدا" ↓

یادآوری :

من این روحهره متصاد را از "امام شیعه" صوفی - که فقط در اسم با امام شیعه عنوی سرید است - به اشتراک دو "ماحد" نقل می کنم - یکسانی "بحارالانوار" علامه محسن معاصر صوفیه و دیگر از "جواهرالولایه" "آیه الله" بروجردی کلاطمین و آثار مرحوم آیه الله آقا شمس علی اکبریه اویدی که معاصریند ماحدی متعلق به او این دوران تشیع صوفی و ماحدی از او آخرین دوران است. خوانندگان محقق بدانند که تشیع صوفی در طول این سقین چه تحولی داشته و اگر کسای انتقاد کنند که این مطالب و دیگر امور مطرح نیست ، بدانند که مطرح است و بازگشای ما ' مطرح تر " ↓

* در حدیث عدیر — من کنف مولا فهدا علی مولا — "مهری نیست جز اینکه بگوئیم در ابتدا ولایت و سلطنت خود را بر عالم اثبات نموده و سپس همین مقام را این برای علی (ع) بدستور الهی اعلام داشته که حکومت بر اموال و نفوس است * پس خلاصه میشود که بحکم "الساوولی بکم" حالت الرقاب و اختیار دار جمیع اماکن هستی است و به نبر آیه "انما ولیکم الله" ، همان — سلطنت و ولایتی که خداوند بر کافه موجودات دارد برای رسول خدا ثابت است و بحکم حدیث عدیر ، همین ولایت را علی (ع) دارا می باشد که سلطنت بر سلطنت بیان کردیم "

(جواهر الولاية در خلافت و ولایت چهارده معصوم تشنه می و تکوینی و امام شناسی * تألیف دانشمند معظم آقای کاظمینی بروجردی)

* در مشهد ، اخیراً ، یکی از همین ولایتی های صفوی — که در سال های اخیر رسالت کرده اند — رسماً بر مبرود بحضور گروهی از دانشمندان تبریز ، می گفت ، در عالم درو صبح الست که حد امثالی گرفت ارادها ، از آنها پرسید :

— الست بیستم ، و محمد بیستم و علی امیرالمومنین (ع) ولیکم ؟

— قالو . بلی !

یعنی برخلاف قرآن که حقیقت این ساله را ساسور کرده و "محمد

بیستم و علی ولیکم" را حذف نموده است ! مگر قرآن حرف خود خدا نیست ؟ پس چرا در اینجا ؟۰۰۰ (العهد بالله) ! شمع صفوی چه ها که نمی کند !

« به امام هم وحی می شود " محدث است " یعنی صوب ملک
وحی (خبرئین) را استماع می کند لیکن رویتش را نمی کند ! هر یک از رسول
و امام لازم است مستوی الحقیقه واهیله باشد .

لایم آمد که محتویاً (حلقه کرده) اتولد گردد به حال پاکیزگی ،
امام و پیغمبر هیچکدام سایه ندارند .

از جلو و از عقب ، یکسان می بینند ،
چشمش می خوابد ، قلمش به دار است (۱)
محکم نمی شود .

(جواهرالولایه ص ۱۰۶)

هنگام تولد دست بر زمین نهاده ، زبان به شهادتین می کشاید ،
ملائک برایش حدیث می کنند
زود پیغمبر برودش منطبق است . . .

صحیفه ای با او است که نام پیروانش تا روز قیامت در آن ثبت است .
سبح اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریه ، نوبوا من الربوبیه
و ادفعوا منا حظوظ البشریه فانما هها جمد و رصاصه یجوز علیکم منزهه
ثم قولوا فینا ما استطعتم !

(جواهر ۹۸)

« خدا در وحدانیتش تنها بود ، سپس محدود علی و فاطمه را
خلق کرد ، سپس مکت کرد و هزاره هر (۱) ، بعداً جمیع اشیاء را خلق کرد "
انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن ، فیکون

" یعنی سلطنت و نفوذ کلامت را بحدی است که هرگاه به چیزی امر فرماید بلا معطلی همان می شود ، لذا اینگونه ولایت و سلطنت را هم با آوردن — لفظ " اما " منحصر در خود و به مجرد اوصیائش قرار ده و محروم دیگران را از این مقام شایع اطلاع فرموده است . "

انما اولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتوا الزکوة وهم را کعبون *

توضیح : این نکته هم نباید غلب و برید که تقریباً سیاق و آمل را و عاطفه نماید همان ولایتی را که در حد است و باره به مجرد امام هم بمعینه قائل شویم تا اختلاف سیاق بهمیان نیاید و حقیقت و حدت گردد "

۱ جواهر (۱۱۱)

* " قدرت اولیا خدا را منحصر به موارد معین و نقاط محدود و کیفیت مخصوص نخواهد بود بلکه تسلطشان بر جمیع قلمرو هستی است و آنچنان مش زده اند حکماء الهی که هیولای اولیه جهان در دست اولیا خدا مانند موسی است که آنرا بهر صورت می توانند بگردانند . "

حدیث مشهوری که معصوم فرمود :

ان رجلاً " ادا ارادوا ، اراد " و یا " ادا اراد ، ارادوا " یعنی خدا را مردانی است که هرگاه اراده ای کنند خدا هم اراده فرماید ، یا را می کند خدا اراده فرماید ، آنان هم همان اراده امر کنند * (جواهر ۱۲۵)

* سپس موضوع ولایت هم بدون تفاوت معین می باشد ، زیرا عمل

ولی و سرپرست امور خدا که منصوب ارجانت خداوند است و بر مطلق هستی ارجم
و یدق و خوب و حیاتب نظارت و وزارت دارند . . . !
حضرت صادق فرمود :

“ جمیع امور قیام بند است حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) است
بدین طریقی که سرپرست امور بامر حضرت محمد (ص) است و مالک و رضوان و تصدی
بهشت و جهنم بامر علی (ع) می باشند و این مرا حل از مکنون علم است و محکم
نگهش دار . . . ”

“ نواب عام امام (مراجع تقلید) مطلقاً ولایت ندارند لیکن ممکن
است جهت ثبوت نیابت و صحبت انتسابشان به امام ، کرامت یا حق تعالی یا
وساطت امام (ع) بدستشان جاری گردد . لیکن مرتبه اعلی و اعظمی که ولایت
کلیه مطلقه نام حقیقیه است نسبت به جمیع صحبه و خود که در هر زمان
احتمالاً به یک فرد دارد (۱) که واسطه فیما بین است مستقیماً ارجانب پیوردگار
بر جمیع ماسوی الله است و هیچکس در این مقام با او شرک ندارد و او امام و حجت
خدا است . . . ”

۱۰۶ حواصیر

« منصب رعایا امور تکوینی (دراوینا) خدا اقبال رویب بحسب
مگر خود . . . ارائه دهند چنانکه تاهری با اشاره خورشید را بر می گردانید
یا در حضور مردم ابری را با عورت می کردند جهت رهبر باران ، یا اینکه آهویی
خدمت امام (ع) آمده به النحله و شکایت در حالیکه رهبر ادب می بوسد و
الظهار حاجت می نماید . پس این امور شانه و غایت آن است که شعوره
خورشید و امر با حاره و ولی و حجت زمان حرکت می کنند و جمیع حیوانات همه
(این امر) ولایت معصومین را منحصر به زمان محدود می کند —

وقت حواله خود را باو بدهد خدا عرصه می دارند و تحت فراغ آنال السرا را می گیرند " .

« گاهی اولیا خدا به اراده " و لا ینس خویشتن مانع از تائید زهر بار خیم شعیر بر بدن خود می شدند چنانکه داستانی در هر خوردن امیرالمومنین (ع) و موثر نشدن درم زاجش را مرحوم علامه مجلسی در رهنم بحار صحنه طیبی یونانی و معجزه خواستنی آن حضرت نقل می کند . . . و همچنین دستور دادن باو به سر بفرار به مانع که با شعیرها گوشت و استخوان و خسیس حضرت رضا (ع) را در هم آمیخته کند و آسپاد ستور ماهی را اجرا کرد بدام شعیرها به حضرتش کارگرنشد .

« در کتاب " سعد السعود " ۱ می گوید : این رافع گوید بر پیغمبر وارد شد . دیدم خوابیده و ماری هم در گوشه اطاق است ترسیدم اگر او را بکشم پیغمبر اکرم بیدار شود و گمان کردم حضرتش در حال گرفتن و می است ناچاراً بهی مار و حضرت حاضر شد . ناگاه حضرتش بیدار شد ، در حالیکه آیه انما اولکم الله را می خواند و فرمود :

سعد خدا را که نعمت هر چه بود بر علی تمام نمود

آنگاه من جهان مار را گفتم فرمود بر چیز و آنرا بکش ۱

« از حضرت صادق (ع) است که انگشتری که حضرت علی در نمازش صدقه

داد ، وزن حلقه اثر چهارمقال بقره و وزن نیکوتر پنج مقال یا قوت صریح بود

— که بر محافل و لایب مطلقه همیشه انگه است که مکرراً تصریح شده است

و در همین کتاب و دیگر آثار این نوع .

که قیمتش خراج یکسانه کشور شام بوده است !
(ص ۱۳۷)

« افرادی که بواسطه جهل یا شقاوت ، از اطاعت و فرمان حکام الهی سرپیچیده و خود را بنگاه تمرد مبتلا ساخته ، در همین حال ، گردش خون ، و ضربات قلب و جریان تهویه و تنفس و سایر حیات تکوینی او بفرمان حکام حق (ائمه) می باشد . بدین جهت است که قرآن می فرماید :

وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ، طَوْعًا وَكَرْهًا

حضرت امیرالمؤمنین در حدیث نورانی فرموده :

"يُطِيعُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاشْجَنُ وَالْقَمَرُ وَالْحِجَابُ وَالْجِبَالُ وَالْبَحَارُ وَالشَّجَرُ وَالْذَوَابُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ" .

"یعنی همه چیز فرمانبردار من است حتی آسمان ها و زمین و خورشید و ماه ، ستارگان ، کوهها ، دریاها ، درخت ، گیاهان ، بهشت و دوزخ" .

(جواهر ۱۵۹)

« در کتاب "بصائر الدرجات" از امام پنجم حضرت باقر (ع) است که فرمود : آنچه خدا آفریده ، از پرده و چریده و هر چه دارای روح است ، همه شنوا و مطیع ترند نسبت به ما ائمه آدم .

متوکل پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم حضرت هادی (ع) به جهت ارباب و ترساندن ارائه و نشان داد ، امام (ع) هم نیز قشون عیس و فرشتگان را چنان بآن بدعا قوت نمایند که بحال عشر افتاد . . .

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) ، به کلیری که هائون در زندان

برای خدمت حضرت (۱) گماشته بود ، حوران و طمان دست بسینه راشان داد ، کلمه اوردید نشان بیهوش گشت . . .

✽ حضرت صادق (ع) در همانان حرکت می کردند با پیغمبر اصحابش ناگهان تشنگی عجیب بر یکی از اصحاب وارد شد ، حضرت سرعصا^۲ مبارکش را به دهانش نهاد و آب جاری شد . . . امام هشتم حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ، بقدرت ولایت تکوینی اش ، اشاره به عکس پرده فرمودند و پلاد رنگ شهری ظاهر شد و معبد بن مهران ناپاک را در حضور مأمون ابرشید بلعید و طعمه خود نمود و در جواب درخواست مأمون هم حضرت فرمودند : اگر عصبای موسی افعی های جادوگران را بر من گردانند ، شهر هم سعید را بر من گردانند یعنی معجزه ولایت الهی است . (۱) می بیند ؟ شهر و بیت به مأمون چپ نگاه می کند ، به چاره سعید بن مهران را می خورد با اینکه « صلا یس مأمون است » (۱)

✽ امیرالمومنین علی به عمار با سراجاره دادند و او با بر حضرت ، کفی از حاک بر من گیرد و نام حضرت بر آن می خواند ، حال بدن به طلا میشود .

✽ امام حسین برای فروردین علی اکبر که در مسجد ، اربد را نگور خواسته حضرت ارکمر ستون مسجد ، انگور تازه بیرون می آورد

✽ امام ششم دست بر چشمان علی بن حمیر می کشد ، در حالیکه

حدث امام در اطاق مدینه نشسته ، وارد کوفه و داخل منزل خود و مواحه با بر و بچه اش می گرد دو همه را می بگرد و با همه تکلم می کند و ثانیاً ، امام (ع) دست بر چشمش می کشد و خود را در حضور حضرت صادق می یابد . . .

✽ قتاده بصری به مدینه آمد و گفت چهار مسافه علی طرح کرده اچ از بصره آمده ام تا را امام باقر بپرسم . امام به مسجد آمدند و فرمودند . . .

وای بر تو، آیامی دانی در کحاقر رگرفته ای؟ تو در برابر بهوشی نشسته ای که حدادان رفعت آنها را دادند، پس تو در آن معدوم و عاری از این طریقیم!

قتل و عرض کرد: صحیح فرمودی، حدادها را کشتند و بحد، قسم است که بین بیوت خانه سنگ و گل بوسه، این حیرم و حیدله خوردن پنهان چگونه است؟

امام بهیمنی کرده فرمود: جمیع چهل مسأله اب با رگشت به همین یک مسأله نمودند، قتاده گفت همه را فراموش کردم، آری مهابت علم و عظمت مقام و لایق همگی و مخصوصاً مدعیان فصل و دانش را مضطرب میسازد و مباح تکلم می شود.

سپس امام فرمودند: پنهان است، قتاده عرض کرد: مایه پنهان ارشود آن گوسفند است و سبزه در حرم سینه معصوم می شود و نجس است، امام فرمود: شهردان یا - است، زیرا رگ و حوی و استخوان ندارد و عطر است، لحم مرع است که اگر رشک مرع مرد، هم بهوش آید یا - است، قتاده گفت مرع، خوردن حبیب لحم مرع را در حرم، پدر سوخته یا اینکه رگ نش گرفته و همه مسأله هایش یادش رفته بار هم این همه در حضور امام پیرچنانگی می کند و غصول و حتی برخلاف امام می رود، ایلا حیره امام او را ساکت می کنند.

(جواهر ص ۱۷۰)

در کتاب عین الامیر لومین اع نقل می کنند که بایست یهودی هم سفر بود، به رودخانه می رسیدند، یهودی لباسش را به روی آب افکند و بر آن نشست و گذشت، سپس بداندودی مرد اگر توانچه را می داند ایمن دانستی

رد می شدی • حضرت اشاره به آب کرد و آب منجمد شد و محور فرمود • «یهودی خود را بهای حضرت انگند و گفت: ای جوان! چه گفتی که آب را بعد از به سنگ یهودی؟

حضرت فرمود: توجه گفتی که از آب گذشتی؟ یهودی خیمه‌ری (۱) گفت: خدا را به اسم اعظم او خواندم • • حضرت فرمود: آن اسم چه بود؟ یهودی گفت: وصی محمد (ص) بود • علی (ع) فرمود: نام آن وصی محمد (ص) یهودی گفت: قبول کردم و اسلام آوردم!
تفسیر قرآن:

وَكذلك جعلناكم امةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً

امام باقر فرمود: ما طائفه حجازیم • سوال شد یعنی چه؟ حضرت فرمود: وسط ترین طوائف هستیم (۲) لذا احداً نمی‌فرماید ما اهل حجازیم (۱) — اهل حیمه، همان‌جا که پیغمبر با مدت‌ها محاصره و جنگ و دادن شهید می‌گشاید و همان یهودیانی که با شخص علی در خیبر چنان مصیبت می‌کنند! و همان‌جا که حتی پس از فتح و فتح قریه‌ها مدتی • زن یهودی پیغمبر را دعوت می‌کند و در راه اهل بی‌هم می‌ریزد که آثار آن تا دم مرگ بر سلامت پیغمبر اثر می‌گذارد!

۲ — حجاز بین شمال و جنوب شبه جزیره عربستان قرار دارد (شام و یمن و یمن شرق و غرب نجد و تهامه) •

شمار امانت و سندها را دادیم * (تفسیر عیاشی)

* این آیه تصریح برای این است که ائمه معصومین ولایت بر محدثات داشتند و پیغمبر حاتم ولایت بر ائمه دارند *** و همین دلیل واضح است بر فضیلت ائمه اراکین اولو العزم * (جواهر ۱۸۹)

* انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال فابین ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان ، انه كان ظلوماً جهولاً

ما "امانت" را بر آسمان ها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، از برد شش سربار زدند و از آن بهتاک شدند و آنرا انسان برداشت که سنگری نادان بود *

عرض ولایت محمد و آل محمد است گویند و تشریحاً و مفصل بن عمر ر مام صادق نقل می کند که خداوند ارواح ر "دو هزار سال قبل رجساده آفرید *** سپس ولایت اهل بیت بر آسمان و زمین عرضه کرد و فرمود *** کهست که آن را بری خود ادعا کند در عوض صاحبانش ، که آسمان ها و زمین و کوهها امتناع کردند از حمل این دایه و اظهار ترس و ناراحتی از این دعانمودند سپس آدم و حو و یهش *** با گش نظرشان بمقام ائمه چهارده معصوم بر حور نمود و سؤال کردند این مقام رکبست ؟ جواب بمقام حلاله الهی رسید که محمد ، علی ، فاطمه ، حسین و ائمه نا حاضر بمهدی سیم اگر می هانمودند شمار خلق نمی کردم. *** میادایه دیده حسد بر آسمان میزد و میرب آبان را تصانمائید * لیکن شیطان وسوسه کرد و نطدی طرکت ولایت مطلقه کلمه را نمودند و بمقام ائمه رشک بردند *** سپس طلب

توبه کردند. خدا فرمود: بهمن انوار مقدس، ولایت متوسل شوید * پس از توسل به چهارده معصوم خدا توبه شان را قبول فرمود *

معصوم بسیاری را حادث است که ولایت اهل بیت بر آنها عرضه شد و مرآب که قبول ولایت ائمه معصومین را کرد شهرین و خوشگوار شد و مرآب که قبول ولایت آنها را نکرد تلخ و شور گردید * (پس بعضی از زمین و آسمان و ... هم مجرد از ولایت اند، پس ولایت مطلقه کلیه ... و ایضاً ولایت ائمه بر مروه ها عرضه گردید، مروه ای که قبول ولایت نمود شهرین و گور و مروه ای سرپیچی نمود به فائده گردید و هرگز و گاهی قبول ولایت کرد معطر و ربیاشد و اگر قبول ولایت ننمود بصورت حسن و حار فاقد عطر و حد گودید *

و ایضاً هر سنگی ولایت را بعهده گرفت عقیق و فیروز (فیروزه) و سنگ حجره الاسود شد *

افصیح لمة ربیها، اولو لعزم :

در کتاب رساد دلیلی : حضرت رضا به سماع فرمود: یزید، مسمی باقی نمیداند ملت مصر - (آنها همگنا) می کنند * بایهضم بر سرسل یا مومی مگر که محتاج شفاعت پیغمبر آخر الزمان و فرزند اسم که اله معصومین است خواهند بود * در دنیا علف نبها * در محلی و شدت به پیغمبر و اهل بیتش توسل حسنه آنها را سریع فرما راندند و اگر فتنه بجا آید و به حوائج حصور ناقل می گشتند * چنانکه ربه آیه بوحاجت نوح را عرو و ابرهیم را آنشش موسی را ربنا و یوسف را ربنا و یعقوب را ربنا و یوسف و ربنا در طلب اولاد و

یونس از قعر دیر شاهس به حمسه طیبه نجات یافت (حرف آخر) در میان مومنان
می شدند و اگر خداوند را نخواستند و نخواستند که از قعر دیر شاهس نجات یابد و نجات
می یابد و دعاها را مستجاب نموده و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
(سپس تحقیق و انتقاد از همه انبیاء در انجام رسالتشان و نجات
در باره یوسف مدیو است که در زندان به خدا عرض کرد گرفتارم در این محبوس
تا این بود که موحد را نجات کردم پس مرا از محبوس به حق پیدار و نجات
که مرا از زندان نجات بخشید و صبرندای وحی رسید که چه حق پیدار است
بر من در زند که گرفتارم از این محبوس و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
در حبس و محبوسم محالست که و تناول نموده و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
گرفته ای و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
گرفته و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
نمود (و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد و نجات یابد
تمام بشریت را خدا عفو می کند) آنگاه دعا کرد و نجات یابد و نجات یابد
را نجات دادم پس این هم محض تصور است

واگر مصدق بر عیم اسد اورا حبل خود نموده آرشی رهاشمش
دادم و گریه قوت اسد د و رده پسر به او بستمدم و سهم یکی را ز چشمش
محفی گردانیدم و د ثماً گریه کرد و بر سر راه شمس و شکایت مارانه خلق نموده
پس چه حقی پدر لب بر من دارند ؟

آگاہی :

اراین جملات منظور اصلی آراغینشر نوار عقد سی چهارده معصومین

که "ار بود الهی حد اشد اند" (۱) اجل آفرینش آسمان ها و زمین .
 'جهنم بوسه جمیع موجودات است و به عجز و وسایرین ...

تفسیر قرآن

در آیه که می گوید : "و عذاب و قس کافر سر نوشت خود را می بیند"
 می گوید : "سایه کس بر او" بدین معنی است که کافر می بیند ثواب و تقرب
 و کرامت که حد برابر شیعه علم معر فرموده "آری می کند که گشت حاکم
 است و بود بر کینه علی (ع) بویاب است" است و است که بقضا و
 سبب و به به است (۲) (خواهر ۱۶۶)

"و الحمد لله و بد شرک است و بیاد است" (۱)

"آمد را بهر سید و به او شر نهادید" — "و انکوشی کنید"
 مقصود از این دو حد در این آیه "حسرت محمد" — "ب علی است"
 علامه مجلسی در اینجا می گوید مقصود این است که محمد و علی
 بد و در روحانی بشرند ، "می" — "محمد علی کاظمین پیرو جردی —
 صاحب "منصور" در درجه در در شفاعت محمد و در حراسان"
 می فرمایند : "سکه مر" — "محمد و آل محمد بد را روحی و جسمی
 بشرند" — "و در اصل و حقیقتند گایند" (۲) (ص ۱۶۶)

✽ "فرید" در احمد

در جود است — "محمد" حقایق حضرت امام عاظم به خط خود نوشته :
 "و نحن صدائهم و بالخلق بعد صناعه"

— جمله مثبت و لایق کنیه است — بر کلام پیغمبر (ص) در بحث

"انا و علی ابواهدء الامه" "وچون کلمه" "خلق" اعم است از شریعادات و زمین و آسمان ... پس مراد از حدیث چنین میشود که ما علی خدا الهم و بقیه مخلوقات عمل ما میباشند . (جواهر ۶۴۱)

■ در بحاره علامه مجلسی در احادیث معراج نقل می کند کلمه پیمبر فرمود آخرین کلام خداوند در شب معراج با من آن بود که فرمود : ای "ابوالقاسم" "وقتش به سوره رحیم جبرائیل گفت : از خدا سؤال نکردی که منظور از ابوالقاسم چیست ؟ گفتم نه ، ناگهان بدانی شنیدم که ای احمد کلمه" "تورا ابوالقاسم نهادم زیرا تو رحمت مراد منم بلند گام تقسیم می کنی "

■ ■ نتیجه و آگاهی (از جواهر) :

تقسیم رحمت همان معنای ولایت است که از "رحمت" است
افاضه وجود به ماهیات ممکنه گرفته ظاهر شده رحمت تربیت و تکمیل و تصویر و اعطای علم و رزق و جمع انواع برکات و انعام فیوض همه را از نظر اطلاق کلمه "رحمت و حصول لفظ ابوالقاسم در پیده آید ... و بدلیل آیه "انفسا" که به علی نفس پیمبر است ... من این مقام یعنی تقسیم رحمت درباره علی و ائمه ثابت است .

ظرم و اسراری که علی بدان اشاره می کند که در سینه دارد عبارتست از تکلم به مقام ولایت و سلطنت آنان و عهد داری امور آفرینش از خلقت و تربیت و تعلیم و رزق و هرگونه دخل و تصرف در کشور وجود . (جواهر ۶۸۰)
پیمبر اکرم فرمود شکی که مرابه معراج بردند تا اقامت داری و پرده های

ونه در حب و بزرگ و نه غرقه ای را مگر آنکه نام علی بر آن نگاشته بود .

سعد بن ابی خلف اشعری در کتاب بصائر الانوار ، از امیرالمؤمنین علی نقل نموده چون ابوذر غفاری از پیغمبر اکرم (ص) شنیده بود که شباح بن علی (ع) به مورایب کاملترین مراتب معرفت است ، لذا نزد سلطان آمد تا او در این خصوص پرسش نماید . سپس سلطان گفت باید که دیگر نزد علی (ع) می رویم و از خود آن حصرت سؤال می کنیم . رفتند و امام در جواب آن دو چنین فرمودند :

" شباح بن مورایب شباح بن حد است و شباح بن حد ابیوراثیست دین حاکم است . هر هر که و نه یک مراتب داشت تا رسیدن به این پاداشته و موسس آریایر شده که است که هیچ چیز از مقامات ما را نمی شنود مگر آنکه حد است همیشه اثر را برای پیوسته گشوده نموده و شک و تردید نخواهد داشت و هر کس بگوید چرا و چگونه ؟ پس کافراست و حد الامر خود را ندانند و ما نیز امرانه و بدان که من بنده حدایم و حد امر اخیه خود سرسنگان و کسور برار داد و این سر خلق در رهین خود ما را حد اقرارند همد و در حق ما آچه رقصانر بخواهید بگوئید زیرا خدا بکنه مقام ما و شهابت ماعب ما بخواهید رسید البته فرموده و به جبریک بورار نور حد ابودیم ، آنگاه حد این نور را مره سفار فرمود . و سپهر به یک نیمه است گفت : محمد بنار ، محمد بنار ، به نیمه دیگر را مگر کرد علی سو ، علی گردید و به جبر ناقص بود و من ماعب . پس حصرت سب خود را بر هم زد و فرمود : محمد جمع کننده بود و هر بشر دهنده م و ما صاحب لوح محفوظیم ، حد اعظمی که در آن است به من استم فرمود ، محمد حاکم نبیاء و من حاکم

اوصیایم ب آن که فرمودم هم که بوج را رشمنی بامرحد ای خود روان کردم ،
هم که بوسر را رشکماهی به امرحد اخرج بخدمت هم که بوس را اردیسی
بهن بامرحد اعور دادم ، هم که ابراهیم را اردیسی بخدمت بامرحد دادم ،
و من محمد و ابراهیم و بوس و عیسی و مهرتوبه بخواهم بعبیر شکل من دهم (۱۰)
بفرمود من رنده مرگم ، و من میراثم به اردیسی بامرحد و به صفائری بامرحد
وامامان ار فرود آمدن بپرایین علم را دارند هرگاه اراده کنند ماهم
محمدیم ، ولید محمد ، و سید محمد ، آخر محمد ، تمامی ما محمدیم ، گر
بخواهم آیدها و میراث من شکافیم و میراث را به عرب و مغرب را به عرب
بدهم ، من کنهم و همه حیرت آسمان و زمین و خورشید و ماه را با ساعت من کنند
بفرمود و آنکه مانند سایر مردم من خورم و من آشامیم اینگونه امور را به
مرحدان بام من عیسی و آخر فرمود اردیسی ، و اردیسی ، ابوسعید
معدی و سید ، آخر اردیسی فقر نگیرید !

نتیجه گیری

مسئور است درباره یکی از عمال میراث تمام معدس رد بیل
به اکه پس درگیر بهاهیته بکوش در حرم مشهور حصر امیر لومید علی (ع)
اورد بدهد ، پرسیدند و صدها بپای امور در آن چهار جگه است ؟
در جواب فرمودند : بار اعطال و عداوت این بسته از باد و سیل
کساد و کم مشورت است ، و برای عسود و محسود میراث محمد صاحب این قبر
و اشاره به ضریح بقدر آن حضرت نمود . . .

۲- امام « دیزین »

در رابطه با « خلیفه » ۱

امام سجاد در برابر عبدالملک

"ججاج ارخلیقه" اموی، عبدالملک

مروان مقاصص می‌کند که امام سجاد را بکشد. عبدالملک نامه‌ای به ججاج می‌نویسد و ازین کار ابا می‌کند. امام سجاد در همان ساعت نامه‌ای می‌نویسد به خلیفه که: "اللی عبدالملک بن مروان، اصبر العوسین" من طریق الحسین امام بعد... رسول خدا مرا از این امر گناه کرد و خدا این باب از پوششگراری کرد و سلطنت را تنهیب کرد... "عبدالملک، مار شتری را که علامه امام بر آن سوار بود و نامه را آورده بود پیرا زدن را کرد."

(بخارج ۱، ص ۷ و ۱۱)

* بهر ارا انتشار خبر قتل فضل بن سهل در حمام "دیدم مامون از دری که بحاجه حضرت راه داشت" داخل شد در نهایت اضطراب. گفت یاسعدی یا ابوالحسن، خدا اجود عذبه تو و ما، فضل بن سهل که رفیق به حمام و حممی به تختند بر سزا و او را پاره پاره کردند و هر کس که در حمام بود به همراه او نیز کشتند. بعد از آن غلامان و عله جاب فضل جمعیت کردند با بهسازی ارسر کرده و با پدر رحانه مامون و معاصره کردند و سنگ می‌انداختند و دشنام می‌دادند و می‌گفتند: مامون خود حمله کرده و با اشاره او گرفته است. فضل را و مامون را به عویز اومی کشید، مامون التماس کرد حد فتنه حضرت زحمت کشیده. نباید و مردم را اغتوی کند. پس حضرت سوار شد و از در حانه بیرون آمد. دیدیم جمعیت بهسازی کرده اند و آتش آورده اند که در حانه مامون را آتش زدند. پس آن حضرت قریب آمد و باد سب خود اشاره نمود که

مفکری شوید. پس معرو شدند و بعد اقسام بر روی هم میافتادند و میگریختند و
بهر که اشاره می کرد می دوید و می گریخت تا آنکه آن جمعیت بالمره متسفر
شدند و باقی سادات را بر سرل کوچ کردند و بعد از کشته شدن فصل بن سهل
مامون آمد خدمت آن حضرت و گریه می کرد و می گفت حال وقتی است که محسین
بنو می باشم یا ابالحسن ، باید مرا عاقبت کنی در امور مردم .

حضرت فرمود : " اندر فکر بنواست و دعا بردن با ما است " (اسم
المثنی من یک اخبار مصنف الحسن الاول ای حسن الثانی ، به نقل از مجمع
مجلس ص ۱۶۴ اثر آیه الله بهاء) .

هر خواننده آن باحوال در پی من — که علامه مجلسی در رد الثوره
العماریه شیعه یعنی بحار نقل می کنند — چنین نتیجه می گیرد که مردم —
خراسان در عصر مامون و پدر هارون علیه د سئاء جور خلیفه قیام می کنند و
بیشک به همین غلب هم مامون ، امام را که حنبره ، مرجئه ، شیعه ، ناراضی و
انقلابی بود به ولایت عهد بر می گیرند و حتی در فصل که همه می دانیم
بحاضر وابستگی که به امام داشت و در ولایت عهدی امام بعضی موثری ایجاد کرد .
بود و پس از تبعید سیاست مامون ، او را در حمام کشید و قتل او وقت امام باهم
رابطه مستقیم دارند ، مردم به خیانت خلیفه پی برده بودند و حسن دارا خلافت
را محاصره کرده بودند و امام ، با این همه ، در چنین اوضاعی ، علیه فصل — که
به جرم وفاداری اسیر امام ، از طرف عمال پنهانی خلیفه کشته میشود — و به
نفع خلیفه ، از نفوذ و اعتبار و ایمان و اعتماد مردم به خاندان پیغمبر ، سوء استفاده
می کند و نظام ارزشهای معنوی و مقام ولایت الهی را بعد دعا را حقیقت حور و
جدایت و خلیفه جلال می کند

این استنباطی است که هر خواننده ای از این داستان خواهد داشت
 و اگر به مجلس اعتماد کند ، پیش اعتمادش به امام و اعتقادش به امامت شیعه
 سلب می شود و اگر برعکس ، ایمان و شناختش نسبت به امام استوار می شود ،
 مجلس را و تمام باقلا و جاعلان اینگونه قصه های زشت و زهرآگین را محکوم
 می کند که حواسته اند امام را حامی جور و ثاگوی و دعا خوان نور معرفی کنند
 تا این کار برای شیعه صغری عار نباشد و وقتی امام شیعه با حلیفه جائر
 سنی چنین رفتاری داشته باشد و جلومردم را در دفاع از حلیفه بگیرد و بخود
 را دعاگوی او خواند ، با اینکه نظام مصف دارد و قدرت ولایت تکوینی ،
 آن وقت تعلی و تقرب و مزدوری روحانیون بزرگ نسبت به سلاطین میهند
 و شیعه مدعی صغری که نایب همین امام اند ، چه اشکالی دارد ؟
 اتفاقاً ، روحانیت صغری ، خود ، آشکارا چنین نتیجه ای را گرفته
 و رسماً به مردم اعلام کرده است ، در دنباله همین قصه — تحت عنوان " رجع
 فيه نجع " ، مرحوم آیت الله شهید علی اکبر نهانوندی که از چهره های
 درخشان روحانیت صغری در عصر ما بودید و صاحب آثار برجسته ای است به
 بهترین و کاملترین و نمودارترین آثار علمی در تشیع صغری است (۴) می فرماید:
 ۱ — ارقبید الجواهر الریبه فی ۱۰۰۰ ، العمل المصفی فی نکت احبار
 مناقب المصطفی (ص) ، الهدایه فی نکت احبار مناقب الزهراء (س) ، الکوکب
 الدری فی نکت احبار مناقب العلی (علی را بادری سجع بسته) ، السبع
 النحاس فی نکت احبار مناقب الحسن الاول ، الی الحسن الثانی .

هارون به مدینه درآمد و به پدر و دارانش گفت هر مردی را اهل مدینه و مکه از فرزندان مهاجرین و انصار و بنی هاشم و دیگر "بطون قریش" درآمد نسب خود را معرفی کند و هر کدام می آمدند و نسب خود را می گفتند از صد تا پنج هزار درهم صلح می داد . ناگهان گفتند مردی آمده نسب خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب معرفی می کند ، هارون از او استقبال کرد و او را سوار بر الاغ تا بساط خلیفه آورد و صورتش را و چشمهایش را بوسید و دستش را گرفت و بالای مجلس نشاند . سپس امام موسی پنهانی به عمویش شایب خلافت می دهد و سفارش می کند که چون خلیفه شدی با فرزندان من خوش رفتاری کنی ، سپس از مکه دو پست دینار به امام موسی می فرستد و سفارش می کند که : فعلاً در مصیقه مالی هستیم ، بخشش ما بعد به تو خواهد رسید .

در جواب این پرسش که چرا به هر که از قریش یا بنی هاشم تا پنج هزار دینار بخشیدی و به موسی بن جعفر تا آن همه تجلیل ، دو پست دینار ؟ گفت : اگر آنچه را ضایع کرده بودم به وی بپردازم ، بهم آن است که فردا صد هزار شمشیر از شیعیان و دو ستد از انصار بر روی ما کشیده شود ، عقر وی و حاندان وی مرا و شمارا از خطر درآورد پس ایشان مصون می دارد .

ابحار ج ۱۱ ص ۱۴۷۰

"پس با وصف جمع بودن این اسباب صافیه از سرای حصر بر
در انقلاب امره و انعکاس صیه ، ومع له دست هارا روی همدیگر
گذاشته و نسبت به تعدیوات الهیه رساله قضا داده ، و
شاید ایسی اسم سر احصاء تلقین (لقب گرفتن) به "رضا"
در نزد خدا که سپید شده اسم از سرای رضایت به معصروا ثمه
صدقی و تمام محاسن و موافقو ارحمایر آشکارا و بر ملا ، فافهم !
واعتلم !

(به این دو خطبات و دعوت که در بیابان داستان بصورت
دو شعار رفت می کند توجه کنید ، فایده نامر اسباب :
"پس بفهم ، و غنیمت بشمار" !

مرسی ! خوب مکتب اهل بیت راه این مردم می
آموزد ، این کتاب ها را از خود چه " سهم امام " که
"پس مردم " اسم ، حاکم کرده اند ! پس امام و مردم ،
بدر روحانیت معنوی چه می کند ؟ مردم را پیرو امام می کنند
و امام را پیرو ماور !

و چه حرا پس بر روزه را اوایل ، صغویه می دادند ،
و بعد حرا ، خود مردم ، از سهم خود امام !
ای والله ، طلب یداک !

امام موسی بن جعفر گفت : ما را از الرشید مرا احضار کرد

و سر او و بد ستم ، ستم کردم ، خود ستم را بداد دیدم عیب است
و شما را بد بستم انداخت و گفت بحواله ، در آن سخنی بود که حدایر ائمه را
آن آگاه است که حراج آفاق ارغاره سیعه بود موسی بن جعفر می آید ،
کسانی که به امام او معتقدند و ۰۰۰ ائمه را بر جمیع خلق فصلت می بخشند
و طاعتشان را من اصداد حد او رسوب و احب می شمارند ۰۰۰ نامه طولانی بود
و من ایستاده می خواندم و او تک بود ، سر را بر داشت و گفت شرحه خواندی
سر است ، خرقه بی ، گفتم یا امیرالمومنین قسم به کسی که محمد (ص) را بکشد
سوخته شعله می حکم در زمین و درینار از طریق حراج برای من بیاورد و ولس
ما حدیث داده امیت است ، حدیه قبول می کنیم ۰۰۰ امیرالمومنین که برفقه سر و
بگذاشتی ما ، کرب و ستم ما و محسنی که در خرافت پیشین ارفاقت کرده بود شد
آگاه شد و دانست که فشار بدی بر ما سخت شده است و صدقه بر ما حرام است
و در عوض حد احسن را بر ما فرموده است و انکور بن وصی عار مجبور کرده است که
حدیه قبول کنیم ، سکوت کرد ، حیرت گفتم اگر امیرالمومنین به این پسر عمو پس
اجاره فرماید ، حدیثی رضی بن در اسرار امیر (ص) نقل کند ، و ز گوین
این رعیتی شمر و گفت اجاره داد ، نهی کرد ، گفتم پدرم رخصتم
تا پیغمبر (ص) ، بایم عذر کرد که " ارحم الراحمین رحماً بحرکم
و اضطریت " ، کار بهم که دست بوی می رسیده است (دست را بر روی
خودم حیرت کردم) ، باز سمر به می اشاره کرد ، همین گفت : بیا نزدیک
بودید رفیق ، نامه مضافه کرد و مدنی طولانی مرابه خود را چسباند ، سپس

مرا از خود نیز جدا کرد و دو- سه شربه اشک شست و پس به من گفت : بشی
ای موس و عم دار ، راست گفتی ، پدرت راست گفت و پیر عمر (من را) راست
گفت ، چونم به شهر آمد و رفت هایم بچشم دیدان که تو گوش ملی و خون منی و
آنچه برایم نقل کردی صحیح است و پرسید : یا ابا الحسن چند تانان حور
دارد ؟ گفت اریا صد تا بهشتی پدید می آید همه شان بچه های تواند ؟ گفت :
نه ، بهشتیان خدم و حشم اند و اما فرزند زیاد از من می آید از این قراره
و من بهر این قراره می رسد چرا من را به پسر و عموهایم و هم شان هاشان
شوهر می دهی ؟ گفتم : چون حقیقه شان نیست ، می رسد وضع را آمد
املاک ؟ گفتم : گاه هست و گاه نیست ، می رسد فرض برگردن داری ؟ گفتم :
آری ، می رسد و هر روز بخار می رسد گفت : ای پسر عمو من آنقدر به تو پیوسته
من دهم تا بسرا بیاورم راه می رسد من و املاک را آباد کن ۱۰ امام او را غامی کند
و شهر می گوید : ای امیرالمومنین حدای عروجه بر او ایستاد عود خویش واجب
کرده است که رنگی فقرای جامعه را تا صبح کند و ... و بعد رسیده و به
در مداحان نماید و نواز هر که چشمن می کند سرا او برسد . گفت : هر که
ای پسر امضا می که امام را جمع به فضائل اهل بیت نقل می کند و معارف و حقایق به
همه بار صایب بسیار از طرف حلوه پذیرفته می شود و با احسب احسب حلوه
ستبالی می شود ، در پایان ، حلوه می گوید : ای پسر ، احبب احبب را مضمون
کن ! گفتم : ای امیرالمومنین ، اول خواهش من از تو این است که به من اجازه فرمای
که نزد من و بچه ام برگردم ، من آنجا را حسی نمی آید و ... تا به این که
مرا دیگر بهشتی نوا کردم . گفت : اجازه آر ، ما هم بخواه ! گفتم : — !

امیرالمومنین را برار مایک مش بسرعوهایش باقی بدارد ، من مردی عیالوارم و
عائله ای سنگین بود و ششم بار اسب و بعد از خدا ، حشم های مایه کرم و بخشش
امیرالمومنین دوحته اسب و نگاهبای مانگراں لصف واحدان پیشین او است تا
مگر باز با ما بر سر مهر دیرین آید !

صد هزار درهم و بیت دست لباس به من عطا کرد و مرا سوار نمود و با احترام
بزد بن وسیع ام برگرداند " .

(بحر ، ج ۱۱ ، ابواب تاریخ امام موسی (ع) ، باب مناصراته
عليه السلام مع خلفاء انجور (۱) صفحه ۱۶۶۸ .

امام بنده یزید!

یزید ، در سر حج به مدینه رسید ، مدعی از مرثی را مخاطب ساخت و گفت : " آیا اقرار میکنی که بنده منی . اگر بخواهم مورا بفروشم و اگر بخواهم به بندگی بگیرم (۱)

مرد مدعی در پاسخ یزید گفت " بعد ، قسم ای یزید تو در مرثی را نظر حسب گرامی برار من نمایی ، پدر را پدرم ، در خاهلیت و اسلام ، برتر نسبت و برتر دین از من برتر هستی و بهر ا من نمایی ، چگونه آنچه را از من میخواهی اقرار کنم " ۲

یزید میگوید : اگر اقرار میکنی میکشمت "

مرد میگوید : کسی می ار کشتی حسین بن علی بن رسول الله مهتر نسبت یزید این مرد را میکشد *

مردا علی بن حسین (ع) امام مجاهد ، میگوید : " مگر نه ایست که اگر نوار بکنم مثل آن مرد دیرری مورا هم میکنی " ۳
یزید لعنه الله علیه میگوید : چرا *

علی بن حسین میگوید : " امرت بجا نیاید ، تا عهد مکره مان شست بمانست ، و آن شست لایع " *

۱ - در متن چهار - چاپ مدیم - " استر صمك " آمده " به حدس " استر صمك گرفته ام *

امرار میکند به آنچه خواستی، من بده، ماری هم، پس اگر بخواهی بگویم
دار، و اگر بخواهی مرا بفروشی (۱)

بیرید، میگوید: این برای بهیمن است که خوب را حفظ کردی و از سرفه بکاشتی
"علاءه جلی" سب به قل چنین "پروند" باری باحوافود به و کشی که صاحب
معاونین تبلیغاتی و مایه ساران دستگاه بی "بده" است، "کفا میکند و به اظهار
نظر میپردازد، می فرماید: در این خبر استکالی هست، این سیر مورخین می
گویند "بیرید به حج سیاه" و اساس در تمام مدت خلافت ارتش خارج است،
است."

(۱) سب هم هست، مخصوص که صلا بیرید میخواست به حج بیاید ریز مکه پایت،
عبدالله رهبر بود و عبد الله هم کسی است که به نام حسین و یحیی سربازی
ریخته بیرید، مدینه را پسوی مکه نرفت کردند، نام پسوی کوه حرکت کرد و عبد الله
مکه را مرکز دولت خود ساخت و خود و سپس یحیی و حسین به آن جا آمدند و
بیرید، گوید: "است به حج آید؟" "لا" به این، معنی که یحیی
پس از آن خبر رفت، امام سب، یک اشاره می داد و حتی که، مورخین را

که میگویند بیرید اصلاً شدم خارج شد، مدینه سیاه و حج نکرد، و این گفته
بهترین سند برای تکذیب خبر است - به این میانه که سخن مورخین قابل اعتماد
نیست، محدود میباید، و همه دلائل علمی و عقلی را که می بایه بودن ایمن
اسلام و سب را اثبات میکند، بعداً تصدیق میباید و "شکاک" را که به قول خود
برین روایت وارد است رفع میکند؟ اما جانب بر این اظهار نظر و تحلیل تاریخی
علاءه به نفع استقام

نتیجه گیری و — و آخری اظهار نظر و که قسمی

خواندم ، آتش گرفته و سبزه تاصبح هدیجی ما را گرفته به خود می پیچیدم و از جسم و فخر و درسی در خدمت مریدم و میرسدیم که ولی به ، امام به ، مرید عافیه و معنی و دظمه و محمد به ، ازین مرد فریسی که هب ، بنت عرب که هست ؟

..... و به ، عالم به ، روحانی به ، شیعیه به ، مسلمان به ، پدائیان که هستی . چگونه خواب بوسن چنین دشنام کثیفی را میکنی ؟ و به ، ی عمای بزرگ ، ی مدرسی ، ی معنای حوره ، امام صدق ، ای وفادار شیعیه هل بهب ، به که مسئول نگهبانی از ولایت و عصمت و معصیت خاندان بهمین بود و بهیج سائب و معانی اسم شیعیه و وارث دویست و پجاه سال جهاد مستمر سیدای آر دی و بهمنوایان خواستری و کرم و احسان اهل بهد و هر سال مبارزه مداوم علما و نویسندگان و شعر و معاهدات تاریخ شیعیه ، اگر سرور دستگاه شاه سلطان حسین چنین نویسنده هائی را " ملا باسی " رمزی میکرد و چنین نوشته هائی را " دائرة المعارف شیعیه " میخواند ، امروز جز سکوت نمیکند ؟ چرا چنین اهاسهای هونماکی را تحمل نمیکند ؟ ، به روسفکرا آید بدین حوره ، علمی شیعیه ، خر هور هم خرب بهیج " شیخ باهلقان حسینی " را حفظ نمیکیم ؟ مگر خرب ملا باسی صفوی خرب امام عمر بر بهب ؟ و کبر " ضامنح صفی " بر " خرابی

تیمم - مقدم است - را سزاوار که می نویسم صلیح اسلام حسنت است و حسن
 اندام و جمع و آن نام برده می شود - اسلام در دلتی و رحمتان امری است -
 و سنگران مسئول این روز جهان - و بار خداوند است - پس آن - و عبادت -
 است و - نمی ماند - و خوبی عین - و - ملی - و سبب است که شست
 در آن گونه که باید باشد و عین - و - و - و - و - و - و - و - و -
 پیچید و سر ملی را مادر عین و عین بود - و - و - و - و - و - و -
 «امام» بار - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و -
 بران چنین بار - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و -
 بهار - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و - و -
 شواستنی مطلق - است - و - و - و - و - و - و - و - و - و -

و عبادت عین و عبادت عین که چرا حیوانات - و - و - و - و - و - و -
 و به امام امانت گرد نام - و - و - و - و - و - و - و - و - و -
 و نایب عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 دشمنان که عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 است عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 طلبه و حق برست و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین

و این همه کار و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 تشیع عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 هم از پیروان عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین
 تصور و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین و عین

دین و احیای حقیقت، لازماً ترجمان ما می باشد. باید تا در افکار و اعمال
 شد بهر برکت روشنگران مستعد و ایدئولوژی های مدد دین مدعی هستیم
 که مکتب علی ما را از غراید تئوسوفی بی برای تحقق عدالت و تشریح و روشن
 علمی و اجتماعی و اساسی و غیر اصطلاحی آزاد بخواند و بی نیاز از سار و وردگی
 و اندیشه و پیچیده گیری و تشخیص افکار پیچیده و مبهم و تهافت و
 وحشیانه و دانش و مردم خواندن و آشنایی باید پیری با هم و جمیع و احتیاج و خرافه
 و مذهب و جمع است - اصرار به بنیادی و تفکر و آزاد بخواند تسبیح فقهی
 است که چرا و بخاطر چه صحبتی اعتراض می کند ؟ در این دین و دین که
 فرصت و ستاد و مسئولیت عقل مردم را و روح حاکمه را و آبروی شیعه را
 از این فلسفه و مذهب و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 سر دارد شکست و از این و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 خود ماکه شیعه را از این و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 و در عصری که افراد عادی ماسیالیست در راه عقیده شان سر و سر و سر و سر
 شکست می دهند و مردم را عاری می گیرند و از این و سر و سر و سر و سر و سر
 که در مذهب و کتاب و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 مقدس و مصروف می خواند که با شیعه و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 انبیا و نصیحت و دارای مذهب است و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 صحر و لایه می کند که آن را نموده و در برابر سر و سر و سر و سر و سر و سر
 و استرعام برای آن صورت و در برابر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 بر روی و دین و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر

را گفتی : « امام بخاری » که به پیرداعرائی میکند که يك « مرد غریب گمراه »
حاضر می شود ، در ردیف جنم می برد ؟

« با حلالی به دروغ اهل سر ، هـ ، این حرفی بنظر میرسد و من
نکستی کم این غرضات و گفتگو پس امام را بیهوده مجبور گردانده است این را باید
منت که ببرد به مدینه آمد باید ، بلکه احتمال می دهیم که بی بدنامی و
گفتگو و اعتقاد امام بین امام دهم من مقبولی دارد ، بلکه برای احمد
بیستاد و دو پیرد به ما میرسد به مدینه آمد ، هـ ،

بخار الاوار خلاصه مجلس ، محدوده دهم ، من ۱۴

سماع دوم است ، آن است که این « حیر » را در بخار خود می گذارد ،
به بعد از یزدت جمع هارم ، در ردیف بدی و بدی در ردیف این
« حیر » را هم ، بلکه ظنی را که « حیر » را در ردیف بدی و بدی که
این روح را مطلق و طاعت و در ردیف بدی و بدی که حیرت که چنان
مستور رسن حیرت می شود امام را ، این را که آنچه در دایره معارف
سپیده و توان یک رایج می شود ، يك به یک می شود ،
مردید بدی و بدی که به عنوان هـ بد خلاصه مجلس ، باید - امر چهارم
کم ، بالاخره همین گمراه که بی حیرت هـ به مجلس و امام حیرت ،
دومی را انتخاب کم

من که حیرت بدام رد - بد هم حیرت کم ؟

لا بد ارجوحود می پرسید این تضاد در معرفی امام چرا ؟ چرا امام در آسمان
همای حد او " همان ولایتی که حد ابرجهاش دارد برای امام هم ثابت است " !
و در همین ، این چنین همکار ضعیف و تسلیم حلیفه ؟ چرا ائمه بزرگ شیعه که
معصوم اند و مطهر عدالت و آزادی و رهبر جهاد مستمر و معنی در مبارزه با ظلم
با ' معصوم شدند و با مقتول " ، در مکتب تشیع صفوی ، بدین صورت زشت و تحقیر
آفرینی که شایسته یک شیعه عادی هم نیست به مرد هم معرفی می شوند ؟

امام شیعه کسی است که بقیه حلیفه چهار را می گویند که " فذک حقیقی "
را پس بدهند ، و حلیفه می گویند : " فذک را بشما پس می دهد " و امام توضیح
می دهد که " فذک حقیق ما را ما مطالبه می کنیم " ! و حلیفه با شکفتن می پرسند
فذک حقیقی کجا است ؟ و امام شرح می دهد : " فذک حقیقی ماکه شما عصب
برده بد از شمال افریقا است و از مشرق هند و از ۰۰۰ " ؟ !

یعنی چه ؟

و امام شیعه همان آزاد مرد بزرگ اندیش و ضعف ناشناسی است
و نفس بکی از یار سر که چندین چهار پاداشت و برای سواری به گرایه
مردار ، به امام گزشت داد که حلیفه هائری ، برای سفر حاجیان ، چهارپایا
برایه گرایه گرفته است امام به وی احترام می کند ، و در رفیقان سوار مرد ، امام
توضیح می دهد که " ، بوا حلیفه قرارداد بسته ای که در پایان کار مرد کارت
را بگیرد ، بهشت در دولت ، دوست داری که حلیفه تا آخر کار باشد تا طلبت
از وی بگیرد " و این یعنی برای چند روز خواستی که ظالم باقی بماند " !
چنین امام را ، شیعه صفوی تا این حد تحقیر می کنند و در برابر حلقه جور وضع
و تسلیم و حتی ۰۰۰ نشان می دهند ؟

بحای سمحه گیری و اسرار به این توان و فکر من کنم بهیمن یا سحر
متن مسند از یکی از کتب مشهور شیعیه معوی باشد و آن مقدمه ای است بقلم
شجر علامه مجلسی نویسنده * کتاب مشهور بحار الانوار و در کتاب معبروف
"راد العباد" که در کتاب علامه و ویژه * ترکیه و صفحه روح و بعدیم سحر
کس اسرار باحد و بهر بر روح خدا پرست و بوحید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العباد ذوسيد سبل السعادة
في الآخرة والاولى هو الصلوة على سيدنا الميرزا
محمد و آلِهِ ائمة الهادي اما بعد سادة صاحب محم
باقر محمد باقر عفي الله عنهما عن خرافة محمد بن روح ازواج
تأثير برادران بمان و احادی روحانی و سید
که چون حساب مقدس یزدی لغائی سید برانی
مذابت که کشتن کات نوادی جی سید و سید
صوم و صلوة و دعا و عبادات که الله فی و عرب طرف
نیل سعادت اند مقرب کرد اید و از حضرت رسول

خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
 از عین و اعمال بسیار منتقل گردیده که کتب دعا
 مشهور است از آنها و این خادم احبب را ائمه اطهار
 علیهم صلوات الملك الغفار اکثر آنها را در کتاب
 بحار الانوار ابرار نموده ام و اکثر خلق را باعتبار
 مشغول با انواع اشغال دنیوی و غیره مختصیل
 آنها و عمل بجمیع آنها میسر نیست خاستم منتخبی از
 اعمال سال و مضایب ایام و لیالی شریفه و اعمال
 آنها که با سائید صحیح و معتبره وارد شده است
 در این رساله ابرار نموده که عامه خلق از برکات
 آنها محروم نباشند و شاید که بنده عاصی را بدعای
 مغفرت یاد نمایند و مسخر گردانند و انرا برادر
 المعاد عسی الله ان یهدینا و ایا همزالی سبیل
 الرشاد و چون اتمام این رساله و آغاز و انجام این
 رساله در زمان دولت عدالت ثمره و او ان سلطه
 سعادت انرا غلط حضرت سید سلاطین زمان و

سرو رخوافین دوزان شهید از دوا و افاق ملت و دین
 نقا و احتیاد سید المرسلین، آب و دنان کلستان
 منصوبی چشمه و چراغ دودمان مرصوفی،
 سلسله جرحه و خاقان فرشته حشره شجاعه
 در دلی که معالار شش زای سه های که از طریقه
 استی - در دوزخ و حیات شش زای خرمین
 حیات محافل و معانی متداوله قدوس استیک
 شش زای دین و دین و دین و دین و دین و دین
 در استان و معالار شش زای که از طریقه
 و خروش و صوفیان و صوفیان و صوفیان
 خلود و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
 منتهی هر دستان و هر که شیع خلافت از بنیاء کین
 بر کتب و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 اینده و تقاضی در بر کتب و صوفیان و صوفیان
 آن در دوزخ و جود و جود و جود و جود و جود
 بستکان و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف

امکهای بزرگ و بزرگان مؤسس قوا عند ملت و دین :
 مروج شریعت ابای ظاهر بین حیاض ساحت دگر
 خلایق پناهش از تقیبات سفاه سلاطین زمان بزرگ
 و خوفین دوران : رصیح مزدعوت و حلال
 نژدبان بندای قدامتاً الضرائف العزیز
 اغنی السلطان الاعظم و الخافان الاعداد
 الاکرم ملجأ الاکاسرة و ملاذ القیاصرة
 معنی اسم الشریعة الغراء و مشید قواعده
 الملة البيضاء السلطان بن السلطان و الخافان
 الخافان : الشاه سلطان حسین الموسوی الحقیقی
 الصفوی بها درخان : لا زال الشرایک دولته
 مرفوعه و هاهنا عدائیه مضموعة مدبر کردید
 مخضه بارگاه خلایق امیدگاه کردانید امیدگاه
 مقبول طبع اشرف کرده و آن اعلی حضرتان فواله
 آن منتفع کردند بجهت و الدالظاهر بین : والله
 الموفق و المعین و ان مشتملست بر چهارده باب

مسیحیت عربی و تشیع صفوی و فرنگی در کربلا^۱

رابطه صفویه با مسیحیت

پیدااست و مرد و پاهم طبعه قدرت جهانی کشورهای اسلامی که در حکومت عثمانی پناهنده و بزرگ تشکیلات داده بودند و اروپا را به خطر افکند و بودند و هند و هندوستان اند و در نتیجه ، دستگاه تبلیغاتی دستگاه — روحانیت صفوی — ناچار باید ، هماهنگ با سیاست ، تشیع را با مسیحیت نزدیک کند و همچنین که شاه صفوی برای رضایت مسیحیت ، مسیحیان جلای را به ایران کوچ می دهد و در کنار پایتخت شهرکی مستقل — بنام جلای — برای شان می سازد و آنان را می نوارد و بشور ماود ستورهای رسمی برای حمایت و آزادی مدعیان صادر می کند ، ملای صفوی نیز باید عناصر و حتی شخصیت های مسیحی را بصورت " پرسوناژهای مثبت و محبوب " وارد نمایشنامه هائی کند که به نام تمثیله " کربلا و سیره ائمه و کرامات و مناقب اولیا " می سازد چنانکه می بینید یک آدم فکل کراواتی و صحنی را ، بنام فرنگی ، مسیحی اروپائی ، یا نصرانی ، وارد صحنه " کربلا " می کند و آن هم چه فرنگی نازنین^۱ ! چقدر به یزید و انمارش بد و بدخواه می گوید و چقدر او را ظلم نسبت به اهل بیت او قاتلش طرح است و عزاداری با عزاداران حسین می دهد ! که مرکز این شبهه را می بیند بی اختیار در دلش می گویند که " سگ این نصرانی فرنگی ، به این بدسمن های قاتل اهل بیت می آرد " ! و تارگزاران هم همین را می خواهد القاء کند (۱) !

۱ — بخصوص که روحانیت تشیع صفوی از دیوبند ، ناصبی ها (و امروز وهاب ها) را که اقلیتی بد اندیش اند و با حیواناته طی (ع) دشمن ، بجای همه —

غریب زدگی شیعه

صفویه ناگهان بهضت شیعی را که همیشه در زیر پیرها عاریزه می کرد ، روی کار آورد . می آورد روی بالکن ، در محله "باز جامعه" ، اما قیامت شیعه ایرانی ، چو هرگز در طول تاریخ نتوانسته يك جامعه متقل بسازد ، جسز در دوره کوتاه حکومت آل بویه و حکومت های مجلس وقتس چون سیدانیه ، هیچگاه آزاد نبوده و امکان تظاهرات اجتماعیه ^{در} داشته — اهل تسنن جامی زبند بیه شیعه" می اطلاع معرفی می کنند و این است که وقتی ایرانی ها مثلاً به مصر می روند و آن همه کتاب در شرح حال اهل بیت می بینند که بکر اش را هم در ایران نمی یابند و مخصوص می بینند که شیعه زبند را — که احتمال می دهند زبند بزرگ ، خواهر امام حسن باشد — معزها مطای خود کرده اند و تالاری به آن بزرگی از جمعیت نمازگزار و زائر موح می زند و حتی مردم مرده ها شان را در محرم زبند طواف می دهند تعجب می کنند ، که یعنی چه ؟ روحانیون صفوی که همه حلی ها را در شعبن اهل بیت و مشک — فضائل علی و قاتل حسین (ع) و اسیر کنند " زبند (س) معرفی می کردند ^۱ چنانکه " روحانیت " تسنن اوی " هم علی اللهی ها را به جای همه شیعه جامی زبند و به توده " جامی اهل تسنن همه شیعیان را علی اللهی و مشرک معرفی می کنند .

بقیه سرود برد . هئور شعارهای اجتماعی داد ، هئور مراسم علمی ندارد . هئور می . ند که چگونه و در چه فرمهای جمعی و نمایشهای عمومی بجای آید . سبیل و عارلم و مراسم حتمائی ندارد ، اکنون که رژیم صفوی به بین شاهنامه احتیاج دارد باید بدوری کند . این کار بسیار ساده . انجام شده یک مقدمه رسمی واریس بوجود آمد ، و شخصیتی باسم " وزیر امور روضه خوانی " قاموریت یافت تا در این زمینه دست بکار شود . این وزیر امور روضه خوانی اولین تحفه هدی عرب رادرقین ۱۶ و ۱۷ بایران سوغات آورد ، و این اولین تماس فرهنگی ایران است با عرب . به آنچنانکه می گویند ، قن بورد هم و ورد گرن چایخانه و سرق و یورنامه و نظام دارانسون و حاجی امین الصرب و امیر کبیر . . .

وزیر امور روضه خوانی و تعمربه داری ره به رویای شرقی (که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیک و مرمرور و یژه ای با آنها داشتند) بود . باره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنها تحقیق کرد ، مطابحه کرد و بسیاری از آن سلت ها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت ، و برگسزاری و نقل مصیبتهای مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت و نیز طلائوشعائر و ابرارها و وسایل خاص این مراسم و دئورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را بایران آورد و در اینجا ، بلك روحانیون وابسته به رژیم صفوی ، آن ها و رسوم را با شمع و تاریخ تشمع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آن قالبهای مسیحی اروپایی محتوای شعی ایرانی بخشیدند . بطوریکه ناگهان در ایران سبیلها و مراسم و مظاهر کاملاً تازه ای که هرگز نه در ملت ایران سابقه داشت و نه در دین اسلام و نه در مذهب شعی ، بوجود

آمد . هر سمن ، ربوع تعریه گرد اتی ، شبیه ساری بحر و علم و کس و عمارتاری
و پرده داری و شمایل کشی و صحرکه گیری و قفل بندی و زنجیرری و سیخ زنی و موریک
و سیخ رنی و تعریه خوانی و غیر خاص و جدید و تشریفات " مصیبت خوانی " و
و " بوحه سرانی جمعی " که همه شکلتن اقتباس از مسیحیت است و هر
کس با آن آشناست ، بسادگی تشخیص میدهد که تقلید است .

ساز مراسم عزاداری مسیحیان بر نمایش زندگی شهدای نخستین
بهض مسیحیت و نشان دادن مظلومیت و شهادت آن در دوران حکومت
شرك و كفر و امپراطوری وحشی سزارها و سرداران آنها است و تشریح حال
حواریون و بخصوص تراژدی مریم و پسران هائل و تراغات و رنج ها و مظلومیت های
او و ارعه مهتراجهای حاضر حوین عیسی مسیح و شکنجه ها و ظلم ها و سجن
هایی که رفوم خود (یهودی ها) و ارضلمه (رومی های بهرم) تحمل کرده
ست تحت عنوان " *passions* " یعنی " مصائب " که مراسم و اشکال —
برگزاری و نمایش و بیان آن بوسیله صغیره تقلید و اقتباس شده است و در
خدمت تاریخ خاص شیعه و بیان مصائب اهل بیت و حضرت فاطمه و همراهان^{غنی}
شهادت امام حسین و حامدان و اصحاب بزرگوارش قرار گرفته است .

فصل زنی و سینه رنی زنجیرری و تیغ رنی حتی هم اکنون ، به همین
شکل در لورد (*Loures*) سالنامه در سالروز شهادت مسیح برگزار می شود
و این است که با اینکه از نظر اسلامی این اعمال محکوم است و طعای حقیقی
اسلامی به آنها آبرائید نکرده اند که جدا معالی اند و این نمایش ها را برحالا
مورین علم شرح می دهند ولی همواره و همه ساله در این دوسه قرن انجام

می شده است و این در همین حال که شگفت انگیز است. روشن کنندگان این نصرمن است که این مراسم ابتکار سیاست بوده است نه روحانیت واقعی و بشناسان می دهد که این تظاهرات پر شور و سارمان یافته و بسیار زیورمند ، با اینکه صد در صد مدعی و شیععی است و بنام امام و جانان آن به جبر و زور و بی علی و عشق مدعی انجام می شود مورد تأیید علمای شیعی نیست و حتی علما غالباً در برابر آن ناچیز "تقیه" می کرده اند و از مخالفت علنی و جدی خود داری می نمودند و اندوختن روشن می کنند که مصالح سیاسی و قدرت حکومت بوده است که این مرد سواد و شعائر را بر علما تحمیل کرده است و گرداندگان آن می رود به این مرد پیش و لم و افکند که عالم و فقیه و اقامی شیعی آنها را تأیید نمی کند و بی نام اینکسه ، این ناره عشق است ، نار شرع نیست ، خود را ارقید فتوای عالم رهائی کرده اند چنانکه در پاسخ عالمی که به پلی از همین سرخلفه ها گفته بود این اصوال با موازین شرع نمی خواند گفته بود : "آقا ، باز ده ماه از سال را ماهه حرف شما گوش می دهیم و این یک ماه را شما به حرف ما گوش کنید ، این نار مستحسب و مکروه و حلال و حرام نیست ، جنون صحبت علی و عشق حدیسن استم عاشقو را ما را دیو ده می کند ، خوبان را جوش می آورد ، دلمان می خواهد خود من را آتش بزنیم ، دستگاه امام حسین از دستگاه حدیسن سوا است ، اگر خدا ما را به گناه عشق حسین به جهنم هم ببرد با شوق و شکر خود ما را در آتش می اندازیم ، بگداز ما را بسوزد " " این گونه استدلال و احساسات ، پیدا است که با منطق عقلی و عقلانی اسلام و تشیع علی ارضای ندارد ، کاملاً پیدا است که زبان تصوف است و احساسات غلا و پروردگار ندارد و زبان و شاعران و روضه خوانان و خطبا و مبلغان عوام که همه مستقیم و غیر مستقیم از بهشت صفوی آب می خورد

و کارگزاران بلندگوها و آوازهای رسمی رمان بوده اند و به دیار صفوی بیشتر بسته بودند تا حوزه های علمی، من فکر می کنم اینکه امروزه یک مجتهد، فقیه و عالم بزرگ شیعی، منبر رفتن و تبلیغ کردن و در محافل و تکیا و مساجد حرف زدن را برای مقام خود نکرده اند و سبب تلقی می کنند یادگار همان دوره است که منبرها، تریبون های تبلیغاتی دستگاه حکومت شده بود و منبری ها — سخنگوهای سیاست به علم و روحانیت — این مراسم غالباً بروشنی با سبب ها و حتی احکام شرعی منافات دارد، حرمتی که صلوات و شیعیه برای ائمه و حامیان پیغمبر و مخصوص حرم پیغمبر و امام قائل است پیدا است و در عین حال در شبیه ها، یک تیره مرد نتراشیده، سبکینه میشود یا ریش و در منحنه ظاهر می شود یا موسیقی که علما آهنگ با کراهِت و حرمت تلقی می کنند، در شبیه و تعزیه حفظ شده است و پیدا است که از منسحب آمده است شبیه و تعزیه و بعش، تقلید نورگورانه از مراسم "مسترهای هفت گانه" *Sept Mysteres* و "میراکل *Miracle*" و نمایش بعش عیسی بر صلیب و فرود آوردن و رفتن و صعود و دیگر لغایها است.

نوحه های دسته جمعی درست یادآور "نور" های کلیسا است و پرده های سیاه که به شکل خاصی بر سر رتبه ها و پایه ها و کتیبه ها آویخته می شود و غالباً شعار جودی و محتشم و غیره بر آن نقش شده پس گویا است از پرده های کتیبه در مراسم تقلید شده و شمایل گردانی و نقش صورت ائمه و دشمنان و خود کربلا و غیره که در میان مردم نمایش داده می شود، پر تیره سازی های مسیحی است حتی اسلوب نقاشی ها همان است در حالیکه صورت سازی در مدب مائیکه است، حتی توری که بصورت یک هاله گرد سرائه و اهل

بیت دیده می‌شود درست تقلیدی است و شاید باغره ایردی و هروی برد انسی
در ایران باستان توجیه شده است *

این مراسم و تشییعات رسمی و مخصوص عزاداری اجتماعی و رسمی، همه
فرم‌های تقلیدی از عزاداری و مصیبت خوانی و شبیه سازی مصیبت اروپائیک
است. و حتی گاه بقدری ناشایسته این تقلید را کرده اند که شکل صلیب را هم که
در مراسم مذهبی مسیحی ها جلودسته هامی‌برند، صفحه بدوی اینگونه کمترین
تغییری در آن پیدا دهند آوردند با پران و همین الآن هم درون توجه به شکل
رمزی و مذهبی آن در مصیبت، جلودسته هارا می‌برند و همه می‌پندارند که
شاخصه نمایان هر دسته سینه رنی همین صلیب یعنی جریده است و در همین حال
در نظر هیچکس معلوم نیست برای چیست؟ و هیچکس آرزوهای هم که آنرا
میسازند و حمل می‌کنند نمی‌دانند برای چه چیزی می‌کنند؟ ما باید بگویم
این جریده در میان ما هیچ مفهومی ندارد و کاری نمی‌کند. همه شخصیت و
عظمت و افتخار یک دسته بهمان جریده اش وابسته است. و عواطف سر
جریده است. ارزش و اعتبار و شکوه و فداکاری، اداره ایمان و شور دینی
یک دسته به بزرگی و سنگینی و پیدایش و گزاش جریده اس بستگی دارد. جریده
نه تنها ارتباط شکل هان صلیب است، بلکه ارتباط هم همان اسم صلیب
است که همراه مسیح اروپای شرقی واریش در میان مردم رسیده، چون
کلمه "جریده" نه در فارسی و نه در عربی تا این شکل هم مفهومی ندارد (۱)
۱- بنظر من کلمه "جریده" اصولاً تلفظ فارسی "جروئیده" است و "جروئیده" (۲)
بمعنی صلیب است و حرف "ج" در ایالتیانو و در نیمه صدی "ج" می
دهد *

دکورها و پوشش‌ها و پرده‌هایی که در ایوان‌های شرقی و ایتالیا و غالب کلبه‌های کاتولیک وجود دارد همه می‌بینند ، با همان شکل بایران آمد ، و چون مسجد امکان پذیرش این مراسم و این تزئینات جدید را نداشت و برای چنین کارهایی ساخته نشده بود ، ساختارهای خاص این امور بنا شد بنام " تکیه " .

توسعه مسجد

مسجد ، عظم‌ر وحدت طبقاتی در امت است ، حتی در جامعه‌های اسلامی که در همه ادوار ، پیش و کم نظام طبقاتی را هر چند نه بدانگونه که در شرق و غرب هست — حفظ کرده بودند ، مسجد یک چهارم برجسته ضد طبقاتی داشت و مجسم بود که همه مرزهای اختلاف و فاصله و تضاد اجتماعی را در هم می‌ریخت و در هم ریختگی قید و بند ها و وحدت و مرزها و شکل برابری و برادری و اشتراک و اجتماع و وحدت و خضوع و نفی تشخص و تفرد را بر همه تحمیل می‌کرد ، خطوط اصلی سیمای اجتماعی مسجد را شخص پیغمبر چنان برجسته و قوی رسم کرده بود و بخصوص که تمامی اسلام را و نیز جامعه مسلمان را و حتی زندگی شخصی خود را همه در مسجد و بر مسجد بنا نموده بود که در نظام‌های ضد مردمی سلاطین اموی و عباسی و غریوی و سلجوقی و ... حتی در سلطه قدرت‌های ضد اسلامی که برای رهش کن کردن اسلام پورش آورد — بودند ، نتوانستند چهره مسجد را مسح کنند و این بود که ناچار در کنارش به ترویج خانقاه پرداختند چنانکه عصر سلجوقی را عصر خانقاه لقب داده‌اند و می‌بینیم که حتی ظمیر و چنگیز — که در حمله به ایران ، مسجد را طویل کرده اسباب خود می‌ساختند ، برای خانقاه‌ها و اصحاب خانقاه حرمت بسیار قائل

می شدند و همیشه ، خانقاه ها ، باند رها و وقف ها و اطعام های رنگین و عمومی و مراسم رقص و سماع و تشریفات و ورود اقطاب و ابدال ارجمه گوشه های جهان و پذیرائی مهمان های نامی و ورود شخصیت های بزرگ خاں ها و حاکمان و حتی خانواده ها شان گرم و روشن بود و معمور و مساجد ، همچون شخصیت بزرگی علمی که به دهی کوچک درآید ، و باید حرجش کنند و پذیرائی و تاجیل و تکریم و تعظیم اما با اوکاری و سروکاری ندارند ، پناه های پرشکوه و محترمی بود که به رود ربایستی خدا انگیزش می داشتند و حرجش می کردند و کاشمکاری و معماری و سنگ مرمر و قندیل و قالی ... اما فقط برای ثواب ، یعنی که در هرگز بسدرد می خورد و به دریندگی ، بدر دانی نه بکار مردم ، چه ، مسجد "خانه خدا" است و به "خانه مردم" و برای "کعبه به خدا" است که شیروانی خانه اثر را طلا می کنیم و دیواره های سریش را کاشی معرق و سقف عرقه هایش را لایچ بری ... مثل خانه سلطان و به چشم و هم چشمی با خانه خدا های دیگر با خانه های دیگر خدا (بتخانه ها ، معبد های چین و هند و کیمسه یهود و کشت مجسمون و بخصوص کلنسای نصاری که مظهر شکوه و حلال و ربیائی و ریت است) .

این بود که قدرت ها محبور بودند هم مسجد را نگاه دارند و حتی با تاجیل و تعظیم و تعمیر بسیار ، و در هر حال آنرا صروت و من مصرف و فخر سازند ، چگونه جمع این دو نقش متضاد ممکن است ؟ اولاً تعمیر مسجد را که قرآن به صراحت فرمای می دهد (۱۱) ، تعمیر و تعمیر در معنی سخاوت و تمدا به برادران خدا است

۱- «و انما یعمرمساجد الله من آمن بالله ...» حضور قرآن از تعمیر ، معنی فارسی کلمه نیست ، بلکه ترجمه ساختمان مسجد باشد ، تعمیر مسجد یعنی گسترش و رنده و فعال و آباد کردن این گامون است .

و بزرگشانه تر ، عمارت کردن بنای مسجد گرفتند ، نه که آنرا همچو کانسون
غیورزان و روشنگر و گمراهه محیط ، فعال و زنده داشتن و محور مرجع و قلب اندام
جامعه کردن ، بلکه حوزه ای ساختن مظهر هنر مدنی و ذوق و سلیقه يك گروه ،
آبروی يك شهر ، يك ملت ، يك طبقه ، صنف و یا فرقه مدعیان در برابر دیگران و
پرچم تجلیگاه روح جمعی و زیبایی و عظمت و گران و علوش به روش کننده دل
دوست و گور کننده چشم دشمن و دیگر هیچ ! و عوام راهی می رسد است که خیالش
از جانب خدا راحت شود و متولیان و موجبان و اسلام پناهان و اسلام مداران را از
ته دل شاکر باشد و ببیند که " آبروی اسلام " تا این است و خانه خدا " معمور "
و . . . دیگر چه می خواهی ؟ چیز دیگری می خواهی برو بهشت زهرا ! مسجد
مظهر اسلام است و بین مسجد شمع لطف الله ، مسجد شاه ، مسجد انجمن
و مسجد اموی ، مسجد . . . هر يك وجب کاشی معرقلی که با سفید ، تخم مسرغ
خاکش را گل ساخته اند ، مد برابر تمام مسجد به خمر در مدینه قیمت دارد !
کجا اسلام طلب رفته و ایمان و اخلاص کم شده ؟

۱- اگر فرصت کردید، مقاله "معبد" را در کتاب "کویر" بخوانید.

آنجا شمعین گرد و ارجانب هرد و سخن می گفت و شگفتا که بین سرپرست خانواده و اعضا خانواده اش، محالتر از خلق و واسطه شد و از طرف این به او واریان او، به این پیغام می برد و پیغام می آورد و کارش همین بود و اینجا هم دفتر کارش!

این بود که مسجد عسکری که بنام "سه بعدی بود" هم معبد و هم مدرسه و هم پارلمان آزاد مردم، پارلمانی که هر کسی از مردم و در آن حاضرند است! و بعد ها بنام "پرشکوه و پس بعد!"

با این همه همیشه حکومتها چه در دوره پیر از صوبه و چه در دوره بعد از صوبه از مسجد گهراں بودند و برسان و بنا بر این هم به اینها حق می دهد، برای اینکه همه قیام ها از مسجد ها شروع شده و حتی مشروطه را شایسته گاه کنید، نقش مسجد را در آن می بینید، یکی از دوستانم (ارداشجویان سابقان ایران در فرانسه) نزد کنرائی داشت بنام "نقد مسجد در تحولات تاریخ و سیاسی" و برآورد مسجد، پیر از آنکه آنرا به شکل امروز برآورد و از فعالیت بعد از آن، و بنام اینکه حرف دین در مسجد در حرام است، آنرا به صورت "معبد حقوق" درآورد و فتح کنند و از این رنگی کنایه گذارد، کانور همان و حواس بود که مغر و قلب اندام جامعه بود و در پس شهر می بینید و حرکت و حیا و حرار و ایجاد می کرد، چون مسجد آمیجان که به معنی سائز و سپید رنگ است، بهرام نامه داشت و من کنه ساید و پیرا آستانه و سزای "معبد نبود" در عین حال، هم حوره، علم و وحدت و دین و تکرار علم بود و هم محل شور و غرغ مسائل سیاسی و سامان اجتماعی و هم به بار حال عمومی و ضمیمه و هم یک "هاید پارک" — حقیقی که در آن توده مردم آزادانه جمع می شدند و به عمار مختلف یا اجتماعی

نشکین می دادند و به محو گفتن آراء می پرداختند و هم يك "خانه" مردم (۱) که در آن سبیل های آراء در احیاء هر کسی بود که حرفی در دین و ایمان و بی خواست بگوش مردم برسانند و این است که نامر "خانه خدا" و "خانه مردم" هم هست. این است که چنانکه در اسلام شناس گفته ام، مسجد هم معبد مسیح بود و هم آگاد های افلاطون و هم "سنای روم" و توده مردم چنان با آن خو کرد و بودند که مرعاد نه ای پیش می آمد و خود بخود و بی قرار و دعوتی بسوی مسجد می شتافتند. برای همین هم هست که همیشه تابلو جنبش ها و جهش ها بسیار در میان توده بود و مرجع فعال و مرجع آراء توده. از این رو بود که حکومتها از آن بیمناک بودند و می کوشیدند تا آنرا از فعالیبت بیدارند و چون نمی توانستند درش را ببندند، مسئولیتهايش را را گرفتند و از رواج بیشتر انداختند و این است که حکومتهای سنی پیش از صفویه خانقاه ساختند و آنرا در برابر مسجد و در جامعه تکثیر کردند و با سرک خود و در راه و اطعام ها و وقفها و تجلیل و تعظیم های بسیار، گرمتر کردند و اردوره صفویه به بعد، حکومتهای شیعی، جد از مسجد^۱ تکیه ساختند، تا این مراسم خاص در آنجا انجام گیرد و باز مسجد، خانه ای سرد و خالی و بی شور و حرارت گردد.

اما صفویه چون صفوی بودند و یعنی اراجماد سه گانه^۲ تشیع صفوی^۳ است، خانقاه ها را نیز گرم و رایج نگاه داشتند، سنتی خانقاه ها برای حواص^۴ تکیه برای حوام و مسجد؟ هیچ، کاج مجلسی برای خدا^۵!

تقلید و سوگواری

شاید به این یادآوری^۶ نیاز باشد که این امتقاد نه اراصل "سوگواری" است و نه حتی از اصل "تقلید"!
تقلید اگرگاهانه و منطقی و سازگار با مبانی اعتقادی و نیاز اجتماعی باشد یک کار صرفی است، به نوع "فراگیری" و "آفرینش" است و حتی عام برق

و تکامل و نشانه روشنفکری و هوشیاری ظلد . آنچه امروز معتقدیم که از تجربه های عرب و یونان حدید ، نه تنها برای زندگی اجتماعی و اقتصادی و علمی بلکه در راه تحقیقات اسلامی و اشاعه افکار و عقاید مدنی و احیاء و طرح مسائل فکری و فرهنگی خویش باید بهره جست جز این نیست . اکنون اکثریت روشنفکران مدنی که با جهان امروز جامعه خود آشنائی دارند و به مدد مذهب پیر آگاهانه می اندیشند در جستجوی آیند که تلویزیون ، تئاتر و سینما را از غرب بگیرند و به اسبحد م فکر و فرهنگ و مذهب خود در آورند تا بتوانند هم صنایع خود و هم دامنه تاثیر تبلیغات را بپسار کنند و از طرفی شکل تبلیغ را بر همان سازگاری دهند و این یک جستجوی صریح و مضطرب است و تقلیدی که نشانه بیداری و آگاهی است ، اما آنچه در صحنه قابل استناد است تقلید ناشیانه و با سازگاری عامیانه و حتی رسماً معاصر با روح و جهت و حتی علم اسلامی و پیرویه شبیهی است و اینکه مجموعه بین مراسم و تشریفات و شعائر تقلیدی در جهت تحریک عصب و روح تفرقه و انجام برنامه فرقه باری سهاست در میان توده بنام مذهب استخدام شد و بالآخره ، همه این اشکال و اشکاف فقط حساسات را برمی انگیزد اما کمترین نقش داشت در رشد حجت و شعور و بیداری مردم مشعه و تحمیل و تفسیر و بیان روشنگرانه حقایق اعتقادی و آموزش درست و وسیع فایده مدنی و طرح و محسم روح و فلسفه و آثار رستاخیز لرزانش ساندن شخصیه های برگزیده و بی برتری گرایان بسیار است . حدیث صحنه تنها تحریک تعصب و احساسات با آگاهانه بوده بود و برگزیری کار با و ال های مدنی و — تراژدی های ریختن به سبب مسیحیت و به اسب که بری هر چه لوحش بخشی است

امریکائی و کرمانده و آمورده و غیره . وسیعہ مشتق امر و عیب می بند
 چه بنا بر مراسم و سوزناک تاثیر روی خرم خود وسیعہ می بود
 که مردم در سبب حب حقیقت و فکر و مصالحه و رفعت و روح و دین و غیره صحن
 مکمل سبب و مقلد کنایه نای مانده و بر هیچ خیمه سبب برار چهل
 مردم می بسند که یک نوع احساسی معرفت ادب پیدا کرده اند . حوس
 و وجه محرم و صفر و سوسه ارغاشور گفته اند و بر حسی کریمه بدو . صا
 - بزر مصائب و مصائب اور نگار می کنند . بصورت روحانی احساس می کنند که
 ذب کنایه و عزیزان کنایه را می سازند .

صا سوگاری بزرگ . پسر ار صغویه . حس و روح و روح سبب
 (ارحمه امام سیم) و در شمع یک سبب بود . بنسبت مری و حسن و عس
 احب و سبب و وحش و شملی خالص و یک سبب نفاسی سبب میرف
 غیر رایبکه بن اصل و نظری و احساسی و در هر دین ایمان و سبب روح و حلاق
 و عاطفی فرد اثری عیبی و آمورده دارد و من در کتاب ' فاضله و فاضله سب' به
 تفصیل زآن سخن گفته ام . در روزگاری که حکومت های کثرت روحانیون وابسته و
 مورخان و نویسندگان و دعا جهرش می گوشتند تا واقع کنایه را ز تاریخ سلام
 حذف کنند و این جوشش انقلابی حیات بحسب ابدی را در خاطر ه باشند و
 فراموشی بپارند . این سبب یک نوع جبره دائن مردم بر مینه فکری و اجتماعی و
 حسی سیاسی باد ستگاه بود که می خواست یک تاریخ مصححی و ساخته و پرداخته و
 خوب و خوش برای مردم تدوین کنند که در آن هیچ حادثه غیر عادی و غیر طبیعی و غیر
 اسلامی و جریانی در اتفاق و افتاد و اصلاً خبری نبوده و چیزی نشده !
 اما و نیز سحران مستقل بنام ' نقش انقلابی یاد و یاد آوران در تاریخ شمع' - ارشاد

اما نه در کار صغیره مطرح است ، مساله اشکال و اشباه و رسوم و شریفات تقلیدی سوگواری است و ثانیاً هدف سیاسی و بحر هریس که در این سعد م و تقلید ، در جهت مصالح حکومتی خود و در خلاف جهت آگاهی مردم و شناخت تشیع تعقیب می کردند *

تعمیر جهت تشیع

روح و جهت تشیع از اینجاست می شود که ، تشیع آزاد میشود ، به پیروی میرسد ، و پس از آن آردن قدرت ، حاکم بر سر نوشت و حاکم حویس می شود ، اما متوقف می گردد * چون فرصت نیست شرح کنم ، يك نمونه عری می نام و شما از این محمل حدیث مفصلش را بخواهید ، و این است که علمای شیعه که در طول اقصی پس در چرخ حسی بودند ، و در طول ده قرن در " کنار مردم " می رسید ، همواره در این مذهب بری حکومت های فاسد مشأ حاضر بودند ، ماهی که حاکمان را عوض کردند و در " کدر حاکم " قرار گرفتند ، از همین جا همه چیز عوض شد *

در کتاب " وعظ لطلاب " آقای دینعلی لودی میگوید :
 علمی شیعه یکامپریز بزرگ بر علمای اهل تسنن دارند ، این اصولاً مقامهائی هستند آرد ، که از لحاظ اقتصادی و از نظر اجتماعی به کارمند حاکم هستند و به قدرت حکومت وابسته اند و به سارمان رسمی دیگر ، بلکه شخصیهائی هستند مستقل و آزاد * بخصوص از نظر اقتصادی که وابسته بنوده مردمند ، بنوده مردمند که آنها را داره می کنند و آنها قدرت می بخشند ، پس منشأ *
 بعدشان ، مقدشان ، قدر و حیثیتشان و حتی سرچشمه زندگی مادی و در

آمدن ایشان توده مردم مند ، برای همین است که برخلاف علمای تسنن ، (که آنان همانند سایر مقامات دولتی شان از حکومت رسمی ابلاغ در دست دارند) علمای شیعه در عرق مردم پیوده اند . این است که تحلیل جامعه شناسی نشان می دهد که ، چگونه نقش اجتماعی علمای شیعه در طول تاریخ اسلام با نقش اجتماعی علمای تسنن متضاد بوده . اینها همواره توی مردم در پشایش مردم و در برابر نظام حاکم بودند . و آنها همواره جزئی از دستگاه حاکم . و هم اینکه عالم شیعی (حتی آن کسی هم که خیلی دارای حسن نیست و صداقت نباشد) چون از توده و اراکین عموم تخدیه میکند ، هم تعدیه مادی و هم معنوی ، برای اینکه مورد قبول مردم قرار بگیرد ناچار است زندگی را بر اساس تعوی طرح کند ، و گرنه ناپدید می شود ، حتی بگونه ای که اگر حکومت هم خواسته باشد رو نگهداری کند نمی تواند .

بنابراین از خصوصیات علماء شیعه ، یکی در گین بودن مداوم آنها با نظام حاکم در طول تاریخ بوده است ، و یکی تقوای باری و لشکرشان ، که هنوز هم این چهره را حفظ کرده اند . روحانیت شیعه متقی ترین روحانیست است که امروز ، رجها را وجود دارد ، بطوریکه " ولسا موننی " که بادی جامعه شناسی رطله ایرن بحث می کنند می گویند : اینها " پروتستر " هستند ، نه " کارگر فکری " که حتی " پروتستر فکری " هستند . یک طلبه ای نه با ۱۰ ب ۲۰ ، ۳۰ تومان ، رماه زندگی می کند ، و غالبا در حالیکه هیچ تضمین مادی برای او نیست ، بهر رداشجوی دانشگاهی درس می خواند . این یک پروتستر فکری است نه کارگر فکری . کارگر بطور کلی هر کسی است که ناندنی و پندنی

prufecture

prufetur ut

دارد مثل : حیاط ، کفاش ، بانوا ، گلزار ، بنا ۰۰۰ اما "پولتر"

باز دست حالی و بدون هیچ چیزی مشخص و بی آنکه معلوم باشد چگونه است ،
توی کوچه هزاره میافتد و خود را برای هرکاری که پیشهاد کنند (آب حوص
حالی کردن ، آب چاه کشیدن ، شیشه پاک کردن و یا باغچه بیل زدن ۰۰۰)
عرضه می کند . اما بیل ندارد ، وسیله کار ندارد . "مارکس" این لغت را
برای طلاق برکارگران در نظام سرمایه داری صنعتی بکار برده ، چون اینها
مثل پولترها فقط ابزار کارند و فقط "تاری کار" دارند که آبراه سرمایه دار
من فروشد ، زیرا در دوره صنعت ، ابزار کار (کارخانه) هم در دست کارگر
است نه در دست کارگر . این است که پولتر جدید هم که در کارخانه کار میکند
از یک کارگر معمولی ، محروم تر ، اسیرتر ، و استثمار شده تر است .

مجارا ، استکونل (که مادر فارسی به غلط روشنفکر ترجمه کرده ایم) ،
کسی است که با صغر و نبهوی دماغی اش کار می کند مثل معلم ، نویسنده ، مترجم ،
روزنامه نویس ، وکیل دادگستری ، استاد و دانشجو ، شاعر و هنرمند ۰۰۰۰۰

و اینها را "کارگر فکری" می نامند (در برابر کارگریدی یعنی) زیرا مثل کارگر
بهیروی کار خود را در اختیار کارفرما ، سرمایه دار ، می ستند و او با روسای
سرمایه های اداری فراموش می کند . ما "وسان موتی" ، طلاب مارا بجای
"کارگر فکری" ، "پولتر فکری" می خواند ، که از کارگران فکری ، یعنی
همه گروه های استکونل جامعه محروم نبرد ، و هیچ تضمین اجتماعی ، اداری
و اقتصادی در زندگی حال و آینده و در قبال کار فکری شان ندارند و آینده شان
هم (پس از سالها زندگی) بر تاسانه طبیبی و در آن حجره های تنگ و تاریک و غالباً

مربوط و بدین بهدانش و گراما و نهویه و بی وسائل رحمت به سراسر و فعال
بمستند رد و بدینکه ره "گرگز" راژرمیان و میند باشند بدین و بدین
برای یک متفکر د بشند بالا بر این نیست که بدینکسی بدین به تشخیص و پسند
عوام اندکسی تشخیص و بدینکسی باشد! این سبب عامل بسیاری از تحریف
و محافظه کاری ها و عوم گزین ها و بکاری ها از یک طرف و محرومیت ها و حقوق
نشی ها و پام شدن ها و بی حقه های بسیار از طرف دیگر!

دردوره صفویه بین روحانیت شیعیه (در عین حال که بدین سبب
نظام های کلیسایی و سارمیه های رسمی و روحانی مذهب بدین هیچ وجه با آن
بدین مقایسه نیست) در کنار خلوص قرار می گیرد و در کنار شخص حاکم. در این
حاکمیت شیعیه تعهد جهت می دهد، تشیع "صد و وضع وجود" و تشیع
"وفاق وضع موجود" می شود و تشیع که بعنوان یک نیرو بدین روحانیت
بود و بعنوان یک نیرو در کنار و پشت سر این قدرت می ایستد و آن را حاکمیت
می کند و کارش و نقشش هم عوض می شود و تشیع که حالت "انتقادی"
به وضع موجود حاکم داشت و حالا یک رسالت تازه دارد و آن نقش "توجیهی"
است!

عالم شیعیه که همواره از سیاسی با قدرتمندان پرهیز داشت و همواره
سپهرویان را صلاح معمول شیعیه (که هنوز هم در زبان و فرهنگ مذهب) —
بدین معنی از بعد صریح طبقه حاکم را "ظلمه" می نامید و حالا همین شخصیتی که در
معاصر ب' نیمه ' پرمیز داشت و بسادگی همکاری و خدمت و همگامی و هم نشینی
قد رستها می بود و بهمد در نظر عموم هم بدین می شود! بدین نیست!

" درست است که این حکم فاسد است ، درست است که در همین

عالی قاپو خانه هائی می بینیم که مثل خانه های حلیفه بغداد لکسپوس جنگ

و آلات موسیقی و مشروبات دارد ، درست است که سلطان صفوی اصفهان مثل

حلیفه عباسی بغداد اهل همه مرقه هست ، ما این مانع از این نمی شود که

جامعه وجود آن شمع بتواند نظام استبدادی و فساد اخلاقی او را تحمل کند .

وقتی می بیند یک روحانی بزرگ و عالم بزرگ و باتقوی و بدعه شمع مثل شمع

بهائی که از مفاخر علمی ماست ، با و همکار است و همراه است ، نبود .

مدهی می پذیرد و تحمل می کند ؟ چرا ؟ زیرا درست است که این حاکم مثل

حلفا رندگی می کند ، مثل حلفا حکومت می کند ، ما ، حب علی در دل دارد ،

و انتقام حسین را دارد می گیرد ، (البته اربابان بقال و عطار سنی) و این همه چیز

را توجیه می کند ؟ برای چه ؟ برای اینکه رویت است ؟ روایت ارحوم خدا^{ست} ،

حدیث قدسی ، و آن هم منتشر می شود که : " محب علی در بهشت

است و لو عاصی بر من باشد ، و بمعنی علی در دوزخ و لو مطیع من باشد " (۱)

حوب ، این حاکم شمع که عاصی بر خداست چون ، محب علی

است ، مبری است و به بهشت می رود ، پس دو عادتگاه درست می شود ،

یکی دستگاه خدا ، یکی دستگاه علی ، نه تنهاد و تا است ، بلکه با هم رقابت

هم دارند ، نه تنهاد و بیت دارند ، بلکه علی برده و خدا با حاکم^{است} ، تمام -

ترازو و قیامت و عدل ، همه هیچ ؟ حاکم علی مثل یک مایع اسیدی

۱- نقل از کتاب " دفاع از حسین شهید " در رد " شهید جاوید " آقای صالح و شخص

اینهاست ، طعوب به آقای انصاری قمی .

همه گداهها و پندی هارا می خورد و می برد ، و حتی از این بالا تره مگر نمی بینیم که گداه می کند و آورده است ، حیانت می کند ؟ اما اصلی در قرآن هست که " یَدِّلُ اللّٰهَ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٌ " یعنی گناهیکه ولایت موسی علی را داشته باشند " سیئات " پندی هایشان تبدیل می شود به " حسنت " و خوبی ها را بنا بر این محبت علی اگر آدم رنگی باشد باید شب و روز را پندی و حیانت و گناه عقلت نکند ، هر چه می تواند " سیئات " اند و حجت کند برای آفرینش ، تا مایه های بیشتر جمع کند ، برای تبدیل به " حسنت " شدن !

از اینجا می بینیم دارد وضع سوامی شود ، یک چهارتاره اید رد به خود می آید ، بنام " تشیع صغوی " ، از اینجا همه چیز فرق کرد و حرفها تازه است ، توجهات تازه است ، شخصیتها تازه است ، بار علی است ، بار همان محبت علی است ، باز همان ولایت است ، همان چهارهائی که از زمان خود پیغمبر بود ، همان اصول و طایفه ، اما یک جور دیگری شده ، اصلاً یک وضع دیگری پدید آمده که ، بلکی ضد چهارهائی قبلی است ، ولی درین حال همان قالبها و شخصیتها هم حفظ شده ، مشکل است از همه یکها شناخت و مشکل فهمیدن و تشخیص دادن از همین جا است .

بهر حال می بینیم که " تشیع وجود دارد ، مثلاً طی ، که تمام اثر و ارزش اصلی اش در زندگی انسان این است که شناخت او وسیله شناخت خدا می شود ، حب علی که دل را به عشق خدا می کشد و ولایت علی که گناهان انسان را در همین زندگی در عمل و روح می کشد ، و " حسنت " را جانشین " سیئات " می کند یعنی : یک پول پرست حائن ، را خوار متعلق اگر ولایت در سب علی را بفهمد و در دل و روحش و عقلش جاد دهد ، بجای خیانت به خدمت نکشده —

می شود و به جای تعلق به استقلال روح و شخصیت و شهامت و بجای رها خوا^ی و مثل علی و بتولید و تار می پرد از د و رنج می کشد و خدمت به خلق می کند و در تشیع صفوی همین طریقی در برابر خدا قرار می گیرد و شریک خدا می شود و در حلقه زمین و آسمان و انسان ها در حالت می کند و و معیتش ممکن است بقدری در دل یک شیفته شد ید باشد که او را بهشتی کند و در همین حال که همین آدم را عاصی بر خدا هم باشد و و لایقش هم در روانش خیانت را از زمین نمی برد و چرا که به تعبیر آنها، حیانت "سیئات" به خدمت "حسانات" تبدیل خواهد شد و حیانت در نامه اعمالش در قیامت و خدمت نوشته می شود !

بهر حال در تشیع وجود دارد تشیع حب و بعضی حساسیت —

"تشیع صفوی"، دیگری تشیع منطقی و تحلیل و گاهی و شاحب و با "تشیع طوی" *

یک تبدیل بزرگ دیگر!

همانطور که تشیع را "حرکت" تبدیل به "استیتوسون و نظام"

می شود و احساس شیعی ارشاد یک مکتب گاهانه فکری تبدیل به یک احساس "حب و بعضی" نسبت به اشخاص تاریخی می شود و همانطور هم در آن دوره و "عالم" بیشتر به "روحانی" تبدیل می شود *

در اسلام و بخصوص در تشیع از همه قوی تر و روشن تر شخصیت

مذهبی مان را عالم می گوئیم، الان هم این اصطلاح هنوز هست و مدام وقتی می گوئیم: "علماء" را عوت بکنیم، "علماء" این جور گفتند، مقصود روحانیون مذهبی هستند و یعنی مقصود شخصیت های دینی هستند، اصطلاح اسلامی و شیعی برای مقام انشدند دینی عالم است و اصطلاح مسیحی

روحانی است و روحانی کسی است که آدم با خداست نه با قوی است و آدم با کسی نیست عبادت می کند و نفس خوب است و نفس سبک است و آدم دستش را که میبوسد و دایر روس میبوسد و نور رحیره اش با طبع است و حالا نمی فهمد اشکال ندارد و مهم نیست که شعور در ویست و روح در او حس است روح به شعور مربوط نیست و روح دارد و روح بعد از در او حلول کرده!

روح القدس یک شخص اینجاست و این تقدیر است و کسی که این روح در او حلول کرده مقدس است و بعد از تسبیح و رعد را سازم و بعد از هر طریقی تاریخ و الان هم در دین بدین جهت شیعی و عالم مدعی وجود داشته و دارد.

عالم دین یعنی آن کسی که مدعی است و مدعی است و محقق است و محقق است و تحقیقات دین کرده است و به روح و عدد و روابط و قوانین آن آشناست و همانطور که محقق قلب و عالم محقق دین است و عالم محقق فلسفه دین هم و یک عالم دین هم و محقق دین سیاسی و سلام شناسی است و عقیده هم به همین معنی است و اینکه قرآن دستور می دهد: "لیقفهوا فی دین" (فقه یعنی علم است یعنی "دین" عقیده بهند پسید و این آیه که در رسالت است "و در اینجا مورد خطاب همه هستند که دین را بشناسید نه اینکه حاکم حقوقی و دین علمی دین را فراموش کنید! فقه یعنی سلام شناسی و اینکه سلام فقه را به محقق علم احکام و شدت حلال و حرام آورده اند به معنی باه ایست کم کم دیگر "عالم شیعی" شخصیت روحانی می آید که عالم شیعی است و وقتی در باره اصول تشیع از وی پرسیم بلد نیست و وقتی در باره شخصیت و

و افکار و زندگی ائمه صلوات می کنیم نمی داند ، می گوئیم از فلسفه اسلامی بگو .
 می گوید فلسفه با شرع نمی خواند ، می گوئیم از عرفان بگو ، می گوید برخلاف مکتب
 اهل بیت است ، می گوئیم مکتب اهل بیت چیست ؟ می گوید از حقایق و اسرار
 قرآن است ! از او خواش می کنیم يك درس تفسیر قرآنی بر اساس مکتب اهل
 بیت شروع بفرمائید ، بالحن تحقیر آمیزی می فرمایند : این کار آقایان "فصلا"
 استم يك مقام بزرگ روحانی برایش تفسیر سرشکستگی است ، سبك می شود .
 مگردید بدان حضرت مستطاب . . . تفسیری شروع کرده بودند و چند جلد
 را هم چاپ فرموده بودند ، بعد که به مقام بزرگ روحانیت ارتقا پیدا کردند
 قرآن را گذاشتند کنار و بهانه تفسیرشان قطع شد ! رایشان سوال شده
 بود که چرا دیگر افاده نمی فرمائید و تفسیرتان را که تفسیر بسیار خوب و مفیدی
 بود و برای همه کسانی که می خواهند قرآن را عالمانه بشناسند بکار می آید نگذاشتند
 ترك کردند ؟ جواب مرحمت فرموده بودند : بالحنی حائس اردر ددل و —
 ناراحتی آقا را اوضاع محیط و ظرف فکر روحانیون (که " ی آق + شعاکه متوجه
 هستند ما چه گرفتاری ها داریم ! حوره علم ما چه جور ظرفی داری ، میدانی
 که تفسیر راجز " علم " نمی داند ، درسمار " قص " می شمارند ، به وجهه
 علمی و شخصیت عظمی صدمه می خورد ، این است که روفی به مقام رسمی
 روحانیت دین رسیده ام (و مردم باید دیشب را رسماً از من بگیرند) تحقیق
 و تفسیر قرآن را دیگر کنار گذاشتم معین را وسیله می کردند برای کوچک نمودن
 و صدمه زدن به موقعیت فعلی من ، بیهوده دیدم برای شخصیت دینی و
 موقعیت رسمی روحانی جدیدم تفسیر قرآن دیگر مصلحت نیست ، و لنس کردم .
 می پرسم گاهگاهی بامردم سخن بگوئید ، حقایق اسلام را برایشان مفسر

فرمائید ، روشنشان کنید "بالحن آمیخته به کله هس توقعی و ناراحتی ارامن
تحقیق که حاکم این است که گوئی مقام بلند آقا را بشناخته ای و "صح" آقا را و
"قدر" آقا را متوجه نیستی و یا هستی و خواسته ای موقعیت آقا را پائین بیاوری
می گوید : بسیار خوب ، حالا بعد از یک عمر توی حوزه بودن ، آقاماراسوار منبر
می کنی ! آقامادررشته منبر میستم ، وعظ و تبلیغ کار آقایان مبلغین و وعظ و اهل
روحه و آوارستم شامل اینک حدود اشخاص را پائین شناسید و یا رعایت
نمی فرمائید منبر کار اشخاص معرکه ای است در خارج از حوزه ، اشخاصی که
دهی گری دارند و بیم دایک صدایش و روشی و هفتاد و نه مجلس و بهمهجه
سواد می برای نقل احبار و کتبات مخصوصین علیهم السلام و محرونین و سجن
بررگان و نکته های اخلاقی و پند و اندرز و توجه دادن مردم عوام به احکام و
وظایف شرعی و ذکر مصیبت و غیره "البته این طرح خودش خدمت است
و بر ما است که آقایان را که در این "صف" مشغولند بشویند و بیدار
کنیم . . ."

می گویم : معذرت می خواهم که مانع این حدود و شعور دینی و
وسندله مرعوب خاص وارد نیستم و فقط بر اساس آنچه از صدر اسلام
می شناسیم و پیرویه اقصای بیاری که ما و رسول و ائمه ما به صاحب اسلام
در رد حرف می زنیم و پیشهاد می کنیم و می خوایم و آن وقت موجب اسائه
دین به صاحب واه و معذرت سرگزار می خود میدون ، بلکه قصد هاسی داشته
باشیم ، منجس مبارک می خواهم که متأثر به تحقیق و تفسیر سخن خدا بپردازد و
آن بدین بر منبر بیعت و علی بن ابی طالب * می آید که این سائله دین
محور است و ما به محصیت و موافقت با بتی روحانی امثال سرگزار است خواهی

[illegible]

نقد نظر، غیبت، بیاب، اصول، فقه، حکمت، درایت، توحید، سرت، وحی، نبوت، رسالت، کتاب، میزان، قسط، امر، احب، معاد، صبر، جهاد، هل کتاب، جریمه، انفال، کثر، خمس، مالکیت، موقوف، لغتوه، ... و امت
این کلماتی که معنی هر کدام معنی عقاید و وظائف ما است بطور دقیق و مستند
و طبع چیست؟ یک تاریخ از اسلام، هرگز شمس را این نشیع خویش سراپا جهت
واجتهاد و مبارزه و شکنجه و حق پرستی و حق پرستان بوده است و بنده است
شاری - معرفی دسب پیوردگان بزرگ اسلام، تصویری رحمانه که محفون
ایم - رهرو سلمان ها و عمارها، که این مردم به لطف و رحمت تمام امور رسمی
حاکمین را از همه آن بهم می رساند و درباره سن بیشتر خواننده بدست می آید
که بعد سال راهزنها این اسم هار تکرار می کنند و شب و روز بر لبان است
ربرد و صلوات می فرستد و مجلس و منبر و کرامات و معجزات و شعر و مدح و مناقب
حال آنکه یک کلمه درباره شان نمی داند چون يك خط درباره سن بنویسد
نام و درباره هیچکدام اصلاً نیست که اگر هست یا ترجمه ای را روی پیشانی
در مجلس شنیده اند که حدیث اکابر را شعاع قبول ندارند و بنویسد
حدیث "ی قدیر" الحقیقی را همین علی شریعی فرستاد آب است که پسر
... را می گویند و ... بن تاریکی کشد و بنویسد که پول در این راه نبرد ...
سفاحاً حبیب را - رید که . "هل البیت" حسود و "هل البیت"
از رتی بعدی البیت "!

مرتب و منظم - رجوع به "عریض" فرمایید من فرماید که "عریض"

داری که ازین جور حرفهای بود ازین رن و برای ما سوف معلوم می کنی، آقا جان
تو مقلدی یا مجتهد ؟ اگر مجتهدی کوا اجازه ات ؟ تو دکترو میدهند من و متحصص
تاریخ و تمدن و علم الاجتماع و اقتصاد و فلسفه و این جور چیزها هستی، پس
جاهلی، اگر هم مقلدی که رساله مقلدات را بگیر و "سائل" را بخون و طبق
آن عمل کن و فضولی هم کن، جاهل را بر عالم بحثی نیست، و انگهی آقا
باز پرت افتاده ای و شان اشخاص را رعایت نمی کنی، این مسائل متفرقه را
قبیل تفسیر و تاریخ و رجال و سیره و لغت و شرح حال ائمه و اصحاب و غیره را
باید را اشخاص متفرقه و غیبی "فن" "منبر و قلم" و "صنف" و عاظم و مصعبی
و ترجمین و متکلمین و محدثین و امثالهم خواست، این عامی بوطیه فصاحت
جانم، نه علم (۱)

معمولاً این طرز حرف زدن و بی زحمتها است اقلیه یعنی اصطلاحی
متأخرش یعنی این ها کسانی هستند که غالباً فقط دانستن احکام علییه
یعنی قوانین و حقوق خاص مدعی را علم می نامند و اصل دین و رشته های
دیگر زحمت و دانستن عقاید و افکار دینی، یعنی مباحث منطقی و اصول
اعتقادی خاص مدعی را فضل و فرع، یعنی مطالعات فوق برنامه ای گاه

۱- مثلاً یک طبیب متخصص علم طب است، و فریبوری، تشریح، خون شناسی
شناخت بیماری ها و علامت شناسی بیماری ها ... و برایش جبر، علم معصوب
می شود، اما اگر نقاشی هم بلد بود، و رنگدگی هم می کرد و پاریزی، و ام هم
تعمیم می نمود، این را برای او فصل بشمار می رود یعنی زیاده مدنی که
دانستش "فضل" است، و باید دانستش نقص نیست زیرا به علم و ربط می رسد.

دانستش خوب است ، اما پرداختن به آن مائسره‌شان فقیه معتبر است .
 (نمی‌توانم از شدت تعجبی آمیخته با تأثر خود داری کنم که چه عواملی
 موجب شد که دین را و علم دین را به بحث از غرض علی (استصحابات فقهی)
 منحصر سازند و اصل کنند و وجه عقلی و فکری و استدلالی آن را که موجب
 آگاهی مردم و شناخت مذهب می‌شود و اصول دین است فرعی یعنی بسایه و به
 حاشیه برند و بعد هم عملاً معطل کنند و به اشخاص متفکره بسپارند و در نتیجه
 مذهب تبدیل بشود به یک سلسله اعمال و احکامی که ناآگاهانه و تقلیدی و
 تبعیدی و فاقد فلسفه و روح و معنی و هدف انجام می‌دهند و مثلاً در موقعیکه
 مسأله " زن " به این شکل مطرح است و بحث از حقوق انسانی و اجتماعی و قضائی
 و لقی جد ید شد در حاحده و مسأله آزادی و جنسیت و خانواده وارد و -
 روابطش با مرد به صورت انقلابی یا اسمرانی و بهر حال اساسی و جدی عنوان
 شده است ، بهترین نوع های علمی و آخرین تحقیقات مزائر رسمی دین ما ،
 عزار غری میان خون حیمن یا خون نفاص و حکام مزیک و باحوار و عد م حصار
 پوشاندن " وجه و کفیس " و موارد لزوم یا عدم لزوم استعازه ارشوه بری حصار
 شدن از منزل و امثال این مسائل یکلواحت ثابت ، حرف دیگری نمی‌کنند
 و در عمل ، دفع از پایگاه " زن مسلم " را به عهد مجبه " زن یور " وامی -
 گذارند !

اما آنچه می‌خواهم بگویم این است که نوعی جدید و تمیز ناره در میان گروه
 علمای اسلام پدید آمده اند که فقیه هستند اما مثل همین فقها حرف نمی‌زنند ،
 یعنی حرف نمی‌زنند ، که در رشته طبیعت هستند ، نمی‌نویسند ، که اهل تصوف و

سالف وترجمه میستند، قرآن و سیره تعلیم نمی دهند زیرا که کار ترجمه را نمی کنند، صد اسلام و نهضت اسلام را نمی شناسند زیرا که سیره پیغمبر و شرح حال ائمه و اصحاب را نمی دانند زیرا که این چهارها را می پوید به تاریخ است به علوم دینی مربوط نیست، اعتقاد می و است لای اصول فکری اسلام و تشهر را نمی شناسند زیرا که این رشته علوم عقلی و ویژه متکلم و فلسفه معنوی و اهل جدل است سخنان پیغمبر و علی و افکار و اقوال ائمه را تحقیق تدویر و نقل نمی کنند زیرا که کار محدث است و رشته علوم عقلی، اطلاق فقه و مجتهد رشته فقه هم نیستند و اهل فتوی و صاحب رساله فقه هم نیستند، خلا آقا مفسر قرآن نیست، محدث نیست، متکلم نیست، فقه نیست، فیلسوف نیست، تارخ نیست، خطیب نیست، مدرّس نیست، تاریخ اسلام را نمی داند، اقتصاد اسلام را نمی داند، پیشوایان اسلام را نمی شناسد، تمام عمر دست به قلم نهاده، هیچوقت زبان به سخن نگشود، یک نفر یک کلمه حرف تازه یا کهنه ای در باره اصل یا فرع اسلام از او نشنیده، هیچکس هم را او توقع هیچ چیز ندارد، خود بخود این سئوال پیش می آید که: پس آقا چکاره است؟

آقا "روحانی" است یا؟

یعنی چه؟ مصروفش چیست؟ متفکر اسلام است؟ نه، عالم اسلام است؟ نه، سخنران اسلام است؟ نه، نویسنده یا مترجم اسلام است؟ نه، پس چیست؟ ایشان یک پانجه "نور" است یا "قلندس" است یا "شخصیت دینی" است، "آبروی دین" است، وجودش توین محل، تواین شهر، در این همسایگی ما طایه "برکت" است و من بهی چه صفاتی دارد؟ چه صورت نورانی؟ روحانیت از چه سره اش می بارد و طقس

چشم آدم به جمال مبارکش من افتد فلش روشن می شود صلا تو یی دبی
 مثل اینکه نیست به این رنگ و این مردم مثل اینکه سروکاری ندارد ،
 تو عالم دیگری است ، چهره‌های دنیائی را اصلا نمیشد دید ، شنیده و یکی
 از مردمی که بریش من میرد و حاکم تعلیمش را به چشم مراحمی بجهش
 میریزد از " آقا " پرسیده بود برای تعیین اوقات سجود و قنوت و مواظبت
 نمازهای یومیه آیا نظر مبارک در باره ساعت چیست جدیر است ؟
 آقا با عصبانیت و تعجب از بمواد ی این مردم و ناراحتی در این جور
 سوالاتهای عامیانه میفرمایند : " آقا خواست کجاست ؟ خود حضرت رسول
 هم نمیداند ، فقط ذات احدیت است که ارساعت حیرت دارد و تعیین وقت
 ساعت درست خودش است ، برو از خودش بپرس مومن " . یوقی ایس
 قضیه را شنیدم و فهمیدم آقا ساعت را بمعنی قیامت گرفته و صلاحات متوجه
 نشده که در دنیا وسیله ای باین اسم درست شده ، من اردتم به آقا دو
 صد چندان که بود ، شد ، این جوربورها بایدتواین طبعات دنیای سیاه ما
 باشد اگر نه روی سنگ بلند می آید ، بخاطر چند وجود نابین مثل
 همین ها است که خدا آسمان را بالای سر ما و زمین را زیر پای مانگهد آشنه
 و از عذاب مادر برابر اینهمه گناهانمان بخاطر آنها چشم پوشیده اگر نه

باید همین مارا مثل عدد و نمود کن قیلولی کند . او آیه خداست ، حجت
 اسلام است ، در ولایت اله است ، یکبارچه قدس است ، اهل تقوی است ،
 مبارک ، اهل آذرباست ، شخصیت لایزال و بزرگ و محترم و موحه و مقدس
 و مبارک و مستطاب و عظمی و . . . " او دیگر لطافت کیده اندوه
 مرید آیه بیچۀ دانشجوی اصولی دارد که سره سربا بستر می‌دارد
 و حق می‌پرسد . باب آذربایتم شخص شای چیست ؟ حمیدارشان
 بکجاست ؟ الا نری اسلام دارند چه حد متحرک نماز جماعت انجام
 میدهند ؟ آقا کدام شبهه ی را تعمیم داده اند ؟ لای سحرانسی
 میکند . مطلق است چند تا از آناری که آیه سربدره سلام باشم یا قرآن
 بربدگی پیغمبر و نعم نوشته اند بدی می بخورم و روشن بشوم ؟ مرا
 میبوی پیش آق که به سلولاتم راجع به خدا و مذهب و مساله امام و انتظار
 مهدی جواب بدهد و روشن کند ؟ من هیچ ، تو در این بیست و سی
 سالی که مرید مداوم آقا بوده ای راوچی پیدا گرفته ای ؟ چه شایع ؟
 شعوری سربدره دین و مذهب به تو موحه یا می‌آموزد ؟
 من ، لم نویه و چه ها داده ، ما میدانم در عوض راوچه گرفته ی
 می دانی که آقا صلاً سواد فارسی ندارد ما مطمئنیم که سود عریس دارد و

می تواند قرآن را بفهمد و بهج البلاغه را بخواند و کتب دینی را مطالعه کند ؟ و پدر جوابش فقط " اوقات طلحی " است و پدر و پسر و پناه و اظهار این از سستی ایمان پسرش و فحش به زمان و جهان و علم و تمدن و اروپا و همه نویسندگان و دانشمندان و متفکران و استادان که همه شان لا مذهب اند و بچه او را از دین دور کرده اند ؟ آخر بچه ! نوحیال میکی آقاها باید دیدم و لیسانس داشته باشد ؟ هر می کی سواد آقا سواد آقا ؟ مگر همه اش سواد است ؟ بچه جان دین مثل دانشگاه نیست که همه اش سواد باشد یا بیسواد ؟

سواد تو کتابها پراست ، روحانیت چهر دیگری است ، هر می پرسی فلسفه احکام دینی را آقامی داد ؟ علت حکم و هدف از این حکم دینی را آقا چه میگوید ؟ بچه جان احکام دینی فلسفه و هدف ندارد ، تازه این چیزها را باید از علمای که در رشته علوم دینی مجتهد و حکیم و مفسر و مبلغ و غیره اند پرسید ، دین همه اش که اینها نیست ، آقا مرد خدا است ، يك شخصیت روحانی است ، يك نکه نور ایمان است و وقتی نزدش میروی مثل اینکه برق می گیری ، تمام نکت می لرزد ، دستش را می بوسی برق نوری در دل و روح سیاحت می دود ، پیغمبر هم سواد داشت ، مگر همه اش سواد است ؟ یا مگر همه اش باید پیش شخصیت دینی که هر می چیزی یاد بگیری ، زیارت روحانی ثواب دارد ، خدمت به صلحا و اولیما ؟

حدود حیره آخرت می شود ، شاخص و فهمید ، سستی و کمال و تربیت فکر و روح
و علم پیدا کردن به حد اوترا و زندگی پیمای و مد و تار و اسلام و این ها اعمال
طلاب و احص علم است ، ما باید کاری کنیم که شاخصان سبک شود و ثوابها را
سنگین ، اعطای دینی و عبادت و زیارت که کردی چه معنی را بفهمی چه نفهمی
اجرتش را می بینی ؟ آتش جهنم بجای پیدایم کن و بهشت رویت می شود ، —
شاید سنگین را هم ندانستی شفاعت می کنند ، همین آقا آنجاد است تو را می گویند
و با خودش روی پل صراط می برد ، به آبروی او نمی آیند تو را از دست او بگیرند و
از روی پل بپندازند توی آتش ، جوری که تو دین را می فهمی فقط فهمیده شد و
باشمورها و آنها ای که می دانند و می شناسند به بهشت می روند در صورتیکه
برعکس ، حدیث است که : " اکثریت اهل بهشت آدم های ابله هستند " —
این است پدیده تازه در اسلام : روحانیات و تبیین جدیدی بنام : —
روحانی ، و رابطه ، بوطهوری ، بنام می دهد و مرادی ، تولید فکری ، آه — از
شخصیت های که ارزششان اساساً به فکر نیست !
این تبیین ها کم زیاد شدند و مورد تشویق قرار گرفتند ، رسمی شدند ،
تایید شدند ، قدرت ها عملاً این روحانیان را در کنار طایفه شیعی تقویت کردند
و توده عامی هم طبعاً راحت تر با این ها کنار می آمدند زیرا اینها اصولاً قدرت
و استعلا و هوامندی شان بیشتر از تبیین دانشمند متفکر است ، داستان این
عالم و روحانی داستان همان ملای ده است که سواد جواب بگوی نظر کرده بود
و خوش قدم و پدرش رد حورند اما ، هیچ سواد نداشته است ،
اتفاقاً مردی عالم بآن ده وارد شد ، ملای ده که وضع
۱- أن اکثر أهل الجنة أبله .

خود در درجه ... و دیات بر حاست و وجه مردم گفت : این بیسواد است
و به شروع ... مرگ ، اگر بیاورند ازید هم انکس اسحاش می کشم .
آنگاه قلم و ک ... داد و گفت بنویس " ما ر " مرد عالم قلم و ناعاد
بر گرفت و لفظ ... روحانی ده ناعد را اردست او گرفت و به دست تیه
نشان دد . و گفت : ببینید ! اینده اونوشته که مار نیست ! این مورچه آست !
سپس گفت : کنون من می نویسم و قصوب را بخودتان وامی گذارم ، آنگاه ه
عمن ماری روی ناعد نقش کرد ، و گفت : حالا خودتان نصف بد مید و ببینید
تجبه و نوشته است مارا است یا آنچه من نوشته ام ؟ راه تیه طبعاً حق را به
روحانی بیسواد دادند ، و عالم بیچاره به خواری ارده رفتند *

این تپ بهسواد ، خود بخود نفوذش در توده عوام بیشتر
ست ، زیرا روحانی تحصیل نگرد ، وسو دنیا موخته ، هم آن توده عوام تفاهم
بیشتر رد ، وهم روی آنها بیشتر ناز کرده ، این ، غمرا عاقل است که
تمام عرش را روی روایم وحدیت و لایم و قرآن و بهج انبلا صرف کرده ،
و اصلا اعتنا باین مسائل ندارد ، اصلاً تعبیه اش را هم ندرد ، یک چیزی
میگوید ، یک حقیقتی را تقریر می کند و همه عوام را از بهرامون خود می راند ،
باین ترتیب شخصیت هایی که در حقیقت عالم شعی شعی بودند کم کم ضعیف تر
شدند و شخصیت هایی در کنارشان بنام روحانی شعی و در میان شان تقویت
شدند ، بطوری که امروز صفویه ، هم عالم شعی داریم وهم روحانی
شعی ، گرچه امروز این دو اصطلاح خلط شده و کلمه روحانی تعمیم
یافته ، و ما به عالم بزرگ شعی روحانی هم می گوئیم ، و به روحانی شعی

هم عالم می گوئیم اما این دو نام معلوم را با این معنی که می گفتم در دسترس
ارجمت سوا نمی آید . زیرا در اسلام و تشیع ما " عالم " را هم که رابطه
ابو مردم رابطه عالم و شاگرد ، محصل و محروم محصل و روشن و تیره است .
ما " روحانی " صراح صیحب است و بیپ آن بیپ بر همدن ، معانی ،
کشیشان ، مودان ، حاکم حاکم هایمان . . . در مذاهب دیگر که مقامات
رئی یار می بود و مثل شراف داران خصوصیات نژادی و موروثی
و مبارات و حقوق طبقات و انحصاری ، به شایستگی فردی و علم ربطی
نداشت و رابطه شان با مردم از نوع اشرف و نجیب رنگان بوده . بی بیار
و پست ، یاسد و ناسد ، " روحانی " و " جسمانی " بود و بصورت —
" علم " بلکه " ارادت " و نه " تقلید " بلکه " تقلید فکری " . . .

روحانی و عالم شیعیان را کنار مردم بر حاسد و در کنار سبطان
صغری شمس ، " شمع مردمی " نهادند و بدین " شمع دولی " ، بعد
شیع بدو قسم منقسم شد ؛ یکی شمع علوی که رآغاز اسلام بود ، و هنوز
هم خوشبختانه هست ، و یکی شمع صغری که تا آن تاریخ نبود و با تعریف
وصح شمع علوی به وجود آمد و هنوز هم متاسفانه هست .

این است که مذهب عجز شد بدین اینکه جامعه احساس
کند ، اردوین تعمیر بافت و نسبی متوجه شد که مذهب تازه ای جانشین
مذهب قدیم شد و این است که می بینیم هنوز هم ، پس از چهار قرن ، این
اصطلاح به گوشه سنگین می کشد ، و برخی این علون را که برای سحر
انتخاب کرده ام ، بیگانگی و کجگوی گوش می دهند ، و بعضی با
بدبختی و عصبانیت تلقی می نمایند

تشیع صفوی ، برخی انتقاد کرده اند که بسیاری از 'محرقری' بی
 پیس ارضویه ! که بنام شیخ صفوی عرج می‌گفت و یا زوایدی که معتقد
 بودند به معنول ارضویه اصناف صفوی است و در کتابی نقل
 شده و ارضویه کسی که بر صفویه معتقد است ، چنانکه خود می‌داند ، عقاید
 شیخ صفوی به منابع پیس ارضویه است و می‌گویم که مردم احتیاج به چنین
 توضیحی نداشته باشند که به اصطلاح دینار در رسمیه ، حکم بر ظلم است ،
 وقتی به پدید آمده ای در می‌جویم به صفتی که مغرور است ، بیست صفی
 رصف و او را نجات می‌کنیم که شاخصه بار و صفت مشحور آن است و بی‌ب
 مرید پیس و معنول ستر ، آثار و صفی می‌گوئیم : ' شیعه جعفری ' یا
 " مذهب جعفری " ، امام جعفر صادق اعتراف می‌کند ، پیس مذهب است ،
 بلکه وی مشحور کند ، مذهبی است که ترا از هدایتی و حقیقی و حقیقی و
 شافعی و نیز ارضیه ، سمعی ویدی و لیسانی جد می‌کند ، و گرنه تصور
 اعتقادی و علی شیخ جعفری را پیش امام جعفر صادق می‌بینیم ، در قرآن
 در سنت در اهل بیت ، در همه ائمه پیس امام جعفر صادق ، بلکه جعفر
 راضی مشحور پیس مذهب قرار داده ایم به خاطر آن است که وی ، در مجالی
 که از نظر سیاسی یافته بود ، و احزابی می‌وضع و پیشانی رژیم و اوایل
 بی‌جاس و کمی فشار بر علوی ها و نیز در محبوحه طرح مسائل فقهی و کلامی
 و تفسیری و ایجاد مکاتب اعتقادی و فلسفی و حقوقی و رشد علم و ورود فرهنگهای
 به گانه به اسلام ، بود ، مسجد مدینه را که از کشور های سیاسی دور
 افتاده بود و مرکز قدرت و معایب به نام عراق منتقل شده بود ، مرکز علمی

تدریس و تعلیم فقہ اهل بیت کند و چهار هزار شاگرد — که سپاه دین الهی بودند و مدافعان "ولایت علوی" — در این مکتب تربیت نمایند و مکتب تشیع امامیه را شکست دین شده دهد، و این است که وراحتی "موسس مذهب" یا "رئیس مذهب" شیعه من حیث الوجود مطلق، رشیده، شیعه، علوی است — چنین کاری — بلاشبه ! — در تشیع کادب که در سبب عکس برگرد تشیع، عام صادق است، در عصر صفویه صورت گرفت به حد سبب قدرت سیاسی — نظامی صفویه و روحانیت وابسته، یعنی تشیع کادب را — که تشیع شرک، حرافه و تفرقه است — برانگاره طاهر تشیع صادی — که تشیع توحید، حقیقت و وحدت است — نظام صفوی تدوین کرد، رسمیت بخشید روی کار آورد و بر جامعه مسلط کرد و جهت و هراسنا گرد — که سپاه دین شاه عباس بودند و توجیه کنندگان "ولایت صفویه" — برای ساسینیت گرد و چون قدرت حاکم دین، این نظام بود، تربیت شدگان روحانیت حاکم را، — بجای وارثان علوم اهل بیت و آموزش یافتگان مدرسه، امام صادی، به میان تود، فرستادند و در نتیجه، علمای شیعه علوی و آموزگاران راستین مذهب جمعی حلق سلاح شدند و با چنین حمله، مدبرانه ای، کم کم از من جامعه کنار رفتند و رابطه فکری شان با مردم قطع شد و تنها ماندند و ضعیف و محروم و حاشیه نشین رمان وردگی، و مدارشیریت و حکومت دین و مرجعیت علمی فرهنگ و فتوی به دست مقامات رسمی روحانی اصاب که در هر شهری، رطوبی رژیم صفوی دست نشانده بودند و به تقلید کیمسای صحنی، روحانیت شیعی سلسله مراتب، اداری و مرکبیت رسمی و وابستگی دولتی و مقامات و مراتب و مشاغل

و عاویس و انقاب خاص پیدا کرد ، مثلاً در هر شهری که یک حاکم می فرستادند یک " امام جمعه " هم تعیین می کردند که هم دین مردم رسماً بسبب او بود و هم حاکم را می پائید و عیراز حاکم و امام ، یک " خطیب " هم رسماً نصب می کردند که هم کار تبلیغات دولتی را انجام می داد و هم امام را می پائید .

و در مرکز ، شخصیت های بزرگ روحانیت و پسته ، ارفعیه ، سنگه و لایب طلمه ، کتاب در اثبات ولایت و رویه طلمه اهل بیت و انکار رژیم های فاسد و جائز و اشراف و عیاش حاکم می نوشتند ! و در پیراین شعرا های معتدس و موثر ، به جمع آوری عناصر پر کننده " شیخ گداز " و تدوین آن بصورت یک مذهب و مکتب مشخص و حساب شده و رسمیت آن در جامعه و تعظیم و تبلیغ آن در میان بوده می بردند و آنچه را در مرکز ساخته و پیرایه شده می شد ، نظریه حاکم شرع ، امام جمعه ، خطیب ، درویش ، معرجه گردان ، سبیه خوار و شاعر و مدح و روضه خوان و غیره در سر سرکش و بر بحر می کردند و بدین مکتب اهل بیت و معیت علی و عصا اهل بیت به خوردن حلوا ایست می دادند ، که مسابقه می بست بودند و عاشق علی و شمه حقیقت و ساد و سائر رنجه مکتب ، مملکت امامیادی شده است و مذهب حقه جعفری ، مذاهب ارسنر ، و رویت و مکتب ، متحد و مبرر عالم و عامی ، درویش و عسکی ، سکر و کسور ، ... در و یوار مدح عود می کنند .

پس سبک می گویند " شیخ صوفی " ، و ترنه ، عناصر پر کننده آن را بهیچ روضه ، همه حاکم و ر باغبان خبر در میان مکتب معبر می نامند که بهیچ ، دجور آگاه ، ره یافته است ، مگر بصر حریفی و غیر سازمسی و

حسب صد ساله می د مخلوق به مد اخلا وک ب فلسفی و فقهی و علمی قیاس از
اسلام ، اریهود و مسیحیت و زرتشتی و مانوی و صوفی حین و هند و فلسفه انی
و اسکندریه و حنی عناصر جاذبیت عرب ، بدین روایت و تفسیر آیه و غیره ،
در کتب معتبر و متحد و مسند نسبت اول اسلام می دیده می شود ؟ عناصر
صد شیعی که با مذهب های شیعی ساخته شده و در سه قرن پیش بصورت
' مسیح صغوی ' رسماً بدوین شده است در زیر دوربار اسلام ، آراء و
تاکیدی ، به درج ساخته شده است و به درون فرشت شیعی رسوخ داده
شده است .

این یک قانون است که همیشه ، با این در صورت حق میسازند
و قلب را بر سر یک رایج و من ، حله می رهند . بقول مولوی ، ناپون ریوسکه
وایح نباشد ، چون عند ساخته می شود .

این است که حنی مسیح علوی ، آراء و رایج اسلام ، در میان مردم
به سنگ محف ، جاده ، قور داسه و سیمای درخشان و گهرا و پیکسای
جعیف و عدا بد بوده است ، دستگاههای فعال و بسته به قدرت های
باطن و زور و ظلم ، بیشتر حلهای خود را با مذهب شیعی می ده اند و قلب ها
را در قالب های یزید و رایج در میان مردم نگاه و حق طلب و ستم پدگا
هذا سحر و مهر حقه بد و به بار می آورده اند ، تا هم این مکتب را مسیح
کنند و از درون چدن بپوسانند تا حضری برایشان پیش میاورد و اسلام را که
در تاریخ اسلام ، بصورت " حقیقی به رنگ حنی " تجلی دارد و " سادگی
است که بدوین امام و عدالد بر روی جاده تاریخ حرکت می کند ، فلسف

به این شیعه که شیخ غلام حسن روکاری می‌دارم، کسی که
پیش از چهل سال، شرح حدیث، خودریسه، جوهر، سدید الاقل
خوار، خوار، و غیره، رسیده، می‌باشد، می‌باشد که گاه و بگاه
پایان شده، خودریسه، می‌باشد.

پس سینه‌خیز - چنانکه گفتم - برعسر خود غل اعمار شده است و
و تقریباً ، ب سینه‌خیز - عمارت - در راه علی‌احمد ،
در مسیر

[illegible][illegible]

شمشیر کشید ؟ چگونه مدینه ؟ کوچک بی پیغمبر ، بی رهبر را که قلب اسلام است و همچون جزیره حردی در قلب اقیانوس اربطوفان های قهیل شورشی داخل ود و امپراطوری زخم خورده شرق و غرب (ایران و روم) ، از داخل تلاشی سارند و ضعیف کنند و به جنگهای داخلی بکشایند و وقتی دنیا که اکنون با مرگ پیغمبر ، در محو اسلام و نابودی مدینه خاموش بسته است ، دید که نزدیک ترس یاران پیغمبر و برگرتین رهبران است ، بر سر قدرت با هم در افتاده اند ، سر نوشت معلوم است .

همگی ، آنچنان که علی گفت " حار در چشم و استخوان در گلو " سکوت کرده بودند و علی ، احساس کرده بود که دوران سنگین تر — امتحانش فرا رسیده است :

دینار شکنجه دوست ، سکوت کردن ، نادشمن خبردار نشود . اینجا دو حق با هم معارض افتاده است : حکومت علی و موجودیت اسلام . چگونه ممکن است ؟ نوزاد اسلام ، در آغوش علی پیورده و از جهان علی شیر خورده است !

اما اکنون ، دیگری او را زنده و در آغوش خویش تنگ گرفته و حدود را مادر طفل خوانده است . جزیه شمشیر طفل را از او باری می توان گرفت . اما ، اگر شمشیر کشد ، طفل در کشاکش شمشیرها رحم خواهد خورد ، جانش در خطر است ! مادر خوانده شاید که دلبری کند ، اما مادر ؟ خانه نشین میشود و در دوری و دایع فرزند ، سکوت می کند تا طفل ، هر چند در آغوش دیگری ، زنده ماند .

هنگامی که مادری از مادری خود و زندگی قریب، یکی را باید انتخاب کند، مادر، با غاصب میزند، خویش بهجت می کند! او را مادر می خواند! اینچنین است که علی، در آن ساعات دردناکی که جناره برادرش، دوستش و رهبر محبوبش را می شست، ارجاش آتش می بارید و ارجشش اشک و گویی تمام جهان برایش تمام شده است و زمان به آخر رسیده است، دید که سیاستمداران فرصت طلب، کودتای را ارخانه پیغمبر بوده اند و سقیفه برده اند، سکوت کرد، بدیده در صحنه خطر کینه ها و عسایان های دحللی و قدرت های جهانی است، استعمار روم و ایران نقشه ها در سر دارند و در آبروی آنند که پایگاه محمد، ارداحل منفر شود، ولایت علی، اکنون در گرو وحدت اسلام علی است و ارجش برای قربانی شدن در راه ایمن وحدت، وحدت در برابر خطر، شایسته تر کعبه؟ (۱)

علی تصمیم به سکوت می گیرد، یاران علی، نخستین چهره های تشیع علوی، ابودر و سلطان و عمار را امام خویش می بیند، سکوت معترض، — اعتراض ساکت! — بحاضر موجودیت اسلام! اما ابوسفیان را می بیند! برای او خلافت ابوبکر، صفت ولایت علی، در هر حال، تحمل ناپذیر است! او به تنها ابودر و سلطان و عماره که ارجح علی، ولایتی تراست! از تمام شهبان علی و ارشعمر علی، از عصب حق علی، از خلافت پناح حق ابوبکر برآشفته تراست.

۱- "علی بنیادگد ابوحدت"، "علی" ۲۳ سال جهاد برای مکتب، ۲۵ سال سکوت برای وحدت و ۵۰ سال تلاش برای عدالت، سحرانی ارشاد.

او بنیانگذار تشیع صفوی است ، امام اول شیعه صفوی است و شعارش ؟ درست مثل شیعه علوی : ولایت ! ولایت علی !

علی بخاطر وجودت مسلمانان در برابر خطر خارجی ، امین الهمم شرق و غرب ، سکوت کرده است ، بنیانگذاران تشیع علوی ، به پیروی علی ، سکوت کرده اند ، اما ابوسفیان ، سکوت را بر او ایمنی دارد ، از "ولایت" دست بردار نیست ! بر سر علی و یارانش فریاد می زند :

"به خدا سوگند انقلاب را می بینم که جهان را آرام نمی گیرد !
(صحن خطاب به علی (ع) و عباس) : ای دلهای ! (خطاب به عیسی) :
دست را بده تا با تو محبت کنم ، اگر خواهی مدینه را علیه ابوفضیل (ابوبکر) از پادشاه و سواره پرمی کنم "

این فریاد ولایت ، در تشیع صفوی است ، فریاد ولایت علی ، اما از حلقوم ابوسفیان ! مظهر شرک ، چهره بزرگ نفاق !

و علی ، در حالیکه زهر حندی غربت بار بر لب داشت ، در پاسخ این دشمن خطرناک اسلام که در جامعه شیعه علی آمده است گفت :

ولا یقیم علی ضمیم براد به الا الا * دلائل * عیرالحس والوعد *
هدا علی الحسف مربوط بر مکتبه ود ایشخ فلا یزنی طیه أحد (۱) *

۱- هیچکس ستم را نمی پذیرد جز دود نهد : یکس غرقبیله و دیگری صیخ ، آن باحواری بر ریشم اش بخته میشود و این تومری می خورد و احدی بر او — سوگوار نیست *

و این فهادولایت ، در تشیع علوی است ، فهادولایت علی ، از حلقوم
 خود علی ! چه عجیب ! پر معنی ، آموزنده ، هولناک ، فریبده ، باور-
 نگر دین و واقعیت است و واقعیتی رشب ، تلخ ، خطرناک و جاری است :
 شعار ولایت علی از حلقوم ابوسفیان *

بسیج نیروهای شیطانی جاهلیت ، قویست ، اشرافیت و شمرن ،
 به رهبری پیمشواهی همه دشمنان کهن اسلام ، به دفاع از حق علی ، حق امن
 بیت ، و حمله به خلافت فاضل !

پایه های اعتقادی دود مذهب

اکنون ، باقیون این صورت ساله که اساساً در جان حاصو دو مذهب وجود دارد . و هر دو هم اسمی شبهه است ، مابین اعتقادی هر دو را یک بر من شمارم و هر یک را به اختصاص در هر دو مذهب تعریف می کنم ، تا خود با هم مقایسه کنید و اختلاف میان این دو را دریابید . مهم و مشکلی این است که در هر دو تشیع اصول و فروع یکی است ، با هم هیچ اختلاف ندارند ، و مشکلی بودن شیعیه هم از همین حال است که ، تشیع صفوی آمد و پایه های خود را بر روی تشیع علوی بنا کرد ، قالب های فکری و دینی تشیع علوی را گرفت ، محتوای را حالی کرد ، و پایه های روح و فکر و عقیده و احساس تشیع صفوی را — آرام و پنهانی و ماهرانه ، به کمین علمای متعصب و وابسته — وارد کرد ، تا سر مردم بفهمند ، مردم بفهمند که مذهب عسوم شد ، عقیده ها عوم شد ، خدا و کتاب و پیغمبر و امام و شخصیت های مذهبی و تاریخ و همه چیز عوم شد ! هیچکس نفهمید ، هنوز هم خیلی ها نفهمیده اند ! بیرون برجا ماند اما درون یکلسی چیز دیگری شد ! کار رسماً می گفتند یله خر قه " دیگر ، یک دین باید مذهب دیگری آمد ، ولی این کار برای ایشان صرف بدانش است ، مصحح نبود ، از اینرو ، تمام اصول ، فروع ، تاریخ ، شخصیت های بزرگ ، اساسی حاضر و همه اسطر احاط " تشیع اسلام — علوی " را حفظ کردند و خیلی هم واکنش زدند و حالا دادند و بیرو انداختند اما ، درون — این طرفها را برآماده " منی خواب آور شد شیعیه پر کردند که ناصر ، شیعه

بود اما تشیع صوفی — صوفی^۱ این است که احساس مد هبش مردم متوجه
نشد و جدان عمومی جریحه دار شد . در نتیجه نه تنها در برابرش مقاومتی
پدید نیامد بلکه ، بخاطر همین برق و برق های ظاهری و تشریفاتی و تمظیم
شعائر و تجلیل ظواهر و مراسم و حب و بغض و تولی و تبری های لغزش پس —
تعهد و لمس و بغیرش ها و مزج و تنقیح های شعری و دینی پس معنی (۱)، توده
شیعی را به دنبال خود کشاند .



در تشیع ، اسلام بر دو اساس استوار است — طبق سفارش شمس
پنجمین که : " ترکتم فیکم الفضلین " کتاب الله و عترتی — قرآن و عترت :
تشیع طوی چنانکه می بینیم عترت را از خود " سنت " گرفته است اصل
" عترت " نه در " برابر " سنت است و نه در " برابر " قرآن ، بلکه در " کنار "
این دو ، نیز نیست ، بلکه " راه " منطقی و مستقیم و مطمئن قرآن و سنت است .
۱- مدیحه های الخراق آمیز و بی فایده ای که تنها نتیجه اش این است که
شعیه را در نظر دیگران و حتی روشنفکران جامعه خود ماعتهم کند که ساختگی
است و ایرانها آنرا جمل کرده اند تا پایگاهی باشد در بین اسلام و طایفه اسلام !
و . . . بالاخره عرجیه و تأیید ضمنی این پرونده سازیهای دشمنانه ضد شیعی
پوشیده خود شعیه^۱ مثلاً : مقامیسه امام رضا (ع) با حضرت موسی با این لحن
که : در گفتن حریم پور موسی موسی کلبها صامی بینم^۱ به حضرت موسی
اهانت شده است و امام رضا هم شناخته نشده است !

خانه ی سبكه در آن " پيام " و " پيامبر " هر دو حضور دارند
 و درش بر روی مردم جمعتجوگر تيارمند جمعيت پوسه گشوده است .
 خانه راستی و عصمت ، سردری متواضع با ديوانی پر عظمت و ساده ،
 سرشار زيبائی ، تنها خانه ای تاريخی كه در آن هويت است .
 " عزت " ملاك شفاعت روح اساسی سلام ، چهره حقیقی
 پيامبر و معنی وجهت قرآن است . رسالت عرب تنها این است .
 ريش " اهل بيت " در شمع طوی — ^{تبا} بحاطر این تيمست
 كه اهل بيت پيامبرند ، بحاطر این است كه ، این خانواده خود يك
 خانواده يده آل و آرماني است ، يك نمونه كامن و معانی و مثال —
 " خاندان " است است ، خاندانی كه بايد باشد و همه بايد باشند
 و نبستند ، و تيارمندند كه نمونه ی باشد ، این خانواده ،
 است كه اصالت به حويت دارد ، به بحاطر داماد پيامبر بودن ،
 پسر عوی پيامبر بودن ، دختر پيامبر بودن ، نوزاد پيامبر بودن ،
 نه ، چركه ، ارزشهای اعتباری و انتصابی نمی تواند برای ديگران
 ارزش عظمی داشته باشد و برای خود ايمان این ارزشهای نسبی ارجعند
 است اما ، اگر طی ريش در این است كه پسر عوی داماد پيامبر است
 و فاطمه در اينكه دختر او است ، برای مردان و زنان كه از این پيوند های
 حويت و ندي محروم اند ، چگونه می توانند سرمشق و نمونه و اسام و
 " اسوه " باشند ؟ چگونه می توانند چنان رسالتی در اسلام داشته
 باشند ، محلی چه كه پيامبر قرآن راه افراد خانواده اش را بسازی

جامعه اسرآئیلند دینتر و مردم پیرویس بگدارد ؟

اگر این خانواده به پیغمبر هم طسوب نبود ، بارالگوری اقتدای اسانها بود ، در هر جا ، دیوان هم اگر می بود همین اریض را داشت ، هر جا خانواده ی پیدا بکنند که مرد شرعی باشد و نشر فاطمه ود حترس زینب و پسرانش حسین ، آن خانواده (عترت) اصالت دارد ، اسان به چپس خاندان نیارمند است و ارآن چیز می آورد و می دهند ، برای چه باین خانواده به محصور ما احتیاج داریم ؟ برای شناخت اسلام ، برای این که میوان هم ار محمد صحبت می کند و ار سنت پیغمبر ، معاویه هم همان رام گوید ، همه خلفای بنی امیه و بنی عباس هم همان رام گویند ، در همان زمان ، عمرو ابوبکر و عهد الرحمن و عثمان و سعد بن ابی وقاص و همه این رام گویند اما ، هر کدام جز می گویند ، پس من کدام را ؟ کدام چهره را بشناسم به عنوان چهره واقعه او ؟ در تشیع صفوی "عترت" بعنوان يك خانواده ای است و يك اصلی است که وسهله شده برای کنار زدن سنت پیغمبر ، در محای گرفتن سیمای پیغمبر و تعطیل شدن قرآن و حتی حدیثه دار شدن توحید و توحیه ارزشهای بزادی و اشراعت حوتی و ارفی !

۲. عصمت

اصل دوم در تشیع علوی عصمت است ، عصمت باین معنی است که رهبر مردم ، رهبر جامعه ، کسی که سر نوشت مردم بدست او است و رهبری ایمان مردم با او ، باید فاسد و خائن ، صعیف و ترسو و سارشکار نباشد ، هرگز گردد پامندی نگردد ، و عصمت باین معنی مشتق

محکم است به دهان هرکس که ادعای حکومت اسلامی دارد ولی، ضعیف و پلید و فاسد و خیانتکار است *

اعتقاد شیعه به عصمت، همواره این اقلیت را و امید داشت که در يك " عصمت اجتماعی و فکری " آرتناس و آلودگی با قدرتهای آسود * محفوظ بماند * در تاریخ اسلام عصمت صیه ای بود دانش، که همه خلفا و وابستگان خلفا که خود را جانشینان پیغمبر اسلام میدانستند و مانند هرحاکم یونان و روم و شرق و غرب بر مردم حکومت می کردند، رسوا و محکوم سازد، و هرگز قابل تحمل و پذیرش نباشد، عصمت و اعتقاد به عصمت يك پرده ای بود بین توده مردم و حکومتهایی که می خواستند ارتوده بنام دین بهره کشی کنند *

امادرتشیع صفوی، عصمت عیار است، ریت حالت فیه و لوزی حاصر، بیولژی حاصر پیمولوزی حاصر که اما نهاد دارند و اریک ماده حاصر ساخته شده اند که اصلاً آنها نمی توانند گناه بکنند، ^۱ خوب بنده هم اگر چنین ساخته شده بودم که نمی توانستم گناه بکنم، تقوای من دوشاهی هم ارزش نداشت، چون وقتی من بتوانم گناه بکنم ^۲ این چه جور بی گناهی است؟ ^۳ دیوار هم با این وضع نمی تواند گناه بکند، چون ذاتی طوری است که نمی تواند گناه بکند، مثل اینکه بعضی روضه خوانها می گویند ششمین درجی امام اثر نداشت ^۴ این چه فضیلت تراشی احمقانه است که فضیلت را می تراشد و دور می ریزد؟ اگر ششمین تن خود همین آقای روضه خوان نارگرنباشد، می بایست به سادگی يك شوخی و بازی *

قهرمان شهادت باشد^۱ چون در این صورت شهید شدن و از روضه شهید
 را خوانند و آنرا تر است^۲ در شیع صوفی ذات امام يك نوع عصمت پیدا نکرد
 که هیچ ارزشی نداشته باشد و نه ارزش انسانی چون امام معصوم فاقد قدرت گناه
 بود و نه ارزش عقلی چون مردم نمی توانند از وجودی که دانش با آنها فرق
 دارد سرش می گیرند^۳! ائمه را موجودات متافیزیکی و مجرد و غیبی و از آب و گل
 مخصوص مفرقی کردند و در نتیجه هم امام بودن امام بی ارزش شد و هم معتقد
 بودن به امام بی اثر^۴ و ظاهرتر هم اینکه ملای وابسته به رژیم صفوی و
 بافرشته نشان دادر امام و مقام امام را ارتقا داده است و از محمد و علی و
 فاطمه و حسن و حسین خیلی تحلیل کرده و صفاتی و مناقب بسیار عظیم و عسقی را
 بارگی در ائمه کشف کرده است^۵ و چهارده معصوم را از حصار ای غیب و جوهری
 ماوراء طبیعی و فوق بشری شمرده و ذات آنها را از ذات "انسان" جدا نموده
 و خلقت این چهارده تن را از خلقت آدم استثنا کرده^۶ و آنها را انصاری از نور
 الهی: در صورت ظاهری آدمی تلقی نموده و بگونه ای تمهیدشان کرده که
 اولاً برخی فضائل انحصاری دارند که نوع انسان هرگز نمی تواند داشته باشد
 و ثانیاً برخی صفات و خصوصیات متعالی دارند که برخی از گونه های عالی انسان
 می توانند در سطح های پائین تری و مشابه آنها را فراگیرند اما این صفات
 عالی انسانی در آنها ذاتی و طبیعی و فطری است و اقتضای جبری جنس و
 خصوصیت ذاتی نژادشان است و در انسان های دیگر اقتضای است و اختیاری
 و عرضی^۷ و در این صورت و پیروان امام از خود امام برترند و چون فضیلت
 ارادی اکتسابی برتر از فضیلت ذاتی ارثی است^۸

مثلاً آنها غیب می‌دانند و انسان نمی‌تواند بداند : آنها با
دشمنشان را با یک " فوت " به یک یاسوک یا شغال یا خرس
و خوک و هر نوع حیوانی که فشارش را داده باشند ، تبدیل
می‌کنند و انسان نمی‌تواند . آنها در فداق اژدها را می‌درانند
و انسان را در جامه سلاح اژدها می‌درانند . فاضل اختماس
دیگری که برخی از آنها سخت چند شرآورا است و نقلش
و حتی تصویرش در پس پرده های جمال و گوشه خلوص
و خاموشی ، زشت و نفرت بار !

: " ان فی الجنة بهمرا من لبن

یعنی و لذت‌ها و حسی و حسی

(در بهشت ، " هر آینه به درستی که " رودخانه ای است
از شیر ، برای طی برای فاطمه و حسن و حسین) . . . و
اینکه حضرت خدیجه که قبلاً شوهر کرده بود و پدر بزرگس
هم داشتند ، در ازدواج با حضرت رسول ، بکر بودند . و با
شهریانو ، همسر حضرت امام حسن ، هر شب ، بکر می
شدند (۱) .

۱- و آخرین نظریه محققان اینک واعظ مشهور یکی از شهرستانها این
است که حضرت خدیجه قبلاً اساساً ازدواج نکرده بوده اند و تمام
نقل های صحیح تاریخی بدلیل اینکه ناقلان سنی هستند و بدلیل عقل
مطلوب است ، چون حضرت زهرا ، باید از " رحمی پاک " زاده شده باشند و خدیجه

آن اعتقاد براین که : حاکم باید منصف باشد و معصوم باشد و وقتی دسترسی به امام نیست دیگر هر حکومت حکومتش توجیه می شود بنابراین دردوره غیبت که دوره عصمت هم دستخوش فتنه می شود هر فساد و هر خیانتی موجه است .

"من توانم ، معصوم نیستم ، فقط باید متوسل بشوم" ، این است که رهبری شیعه از این جهت شدیداً ظنوی آزاد گردد ، و این اصل که مادرها و است اگر پیش از اسلام ، شوهر کرده باشد این اصل خدشه دار می شود . پس حضرت خدیجه دختر بوده که به خانه پنهان آمده است . . . و این نظریه تازه را که هم تاریخی است و هم تحقیقی و هم فلسفی و هم دینی و هم اسلامی و هم شیعی و هم علمی و هم منطقی و هم اشرافی و هم الهامی و هم فیزیولوژیک و هم پسیکولوژیک و هم اخلاقی و هم نژادی و هم خانوادگی و هم ژنتیک و هم میکروبی و هم ترازی و هم تمدنی و هم دراماتیک و هم "و غیره" . . .

حضرت شهر مذکور در فوق ، هر سال به مشهد می آید و وطنی دوشب برای مردم شهر طرح و تفسیر و تشریح می کند و همچنین دایگستر در حق افکار و متن بارار بر من انگیزند .

بزرگ انقلاب و ترقی و رصحنه زندگی و اجتماع و سیاست شرح شده و به آسمان رف و ار مبدن مردم رف و ویژه حکمای انهن و عرفانده

۲- وصایت

در بحث جامعه شناسی "اصد و امامت" حلد ساس

بهر "نوادار ارشاد بدف بحث کردم و در یکی رسخنه انهنی و به ماه پهن هم اشاره ای بدان کردم"

وصایت بطوری که شمع طوی می گوید و می فهمیم ، به اسماء است ، به "الضحاب" است ، و به "نامرد" ، بلکه "وصایت" است ،

باین معنی که پیغمبر اسلام ، به عنوان رهبر مردم ، به رهبری کسری که سر بر سر است ، می باشد ، و به رهبری می کند و رهبری اور به مردم به صید می آید

به صفت که مردم به صفت بدین معنی نشد بر مردم ، و به

بناکنه و داناترین کس به رهبر مردم و به رهبری می آید

می شناسند ، و بنا به این طریق اصل و صفت است ، جامعه اسلام

بسیل ساخته شود و این رهبری است ، و جامعه را به رهبری

"زور و ویژه سازندگی و رهبری" ، به اسماء است ، و به رهبری

که صداق "حیرامه احرا" شد ، و به رهبری می آید ، و به رهبری

عناصر فساد و بدنگی و ستم و به مردم بدو ، و به رهبری

مسلمان شده و بدنگی و ستم و به مردم بدو ، و به رهبری

را به داناتر که به رهبری حکم به بکر سازی می آید ، و به رهبری می آید

(وین حکمی است پس از حکم مقدم وصایت به باققی آن) سرلوش خودش
را بعد از دوره وصایت انتخاب کند *

این معنی وصایت است که انصاف از عمل به همبرعلی می فهمد
ولی در تشیع صفوی ، وصایت عبارت است از یک رژیم موروثی مثل دیگر
رژیم های موروثی و سلسله حکومت های ارشی که از پدر به پسر میرسد و از
حویث وند به حویث وند ، و رسل پیش به رسل بعد ، و بر اساس وراثت
و انتصاب و حویثاوند ، و می بینیم می گویند ، امام اول بحاطراین امام اول
است که امام دوم هم بهرست که بنیان گذار سلسله است ، امام
بعدی بحاطراینکه پسر امام اول است ، و بعدی بحاطراینکه پسر درش
است ، و بعدی بحاطراینکه پسرش است و پسر پسر ... و اصل است
از آن خود شخصیت این دو امام بهرست ، از آن عمل " نصب " و -
" باریز و وراثت " است ، یعنی بوجه صل وراثت در قدرت و -
حکومت ها ، یعنی چیزی شبیه رژیم ساسانی و کبیه اش رژیم صفوی *

۴ - ولایت

در تشیع علوی ، ولایت انعام مردم است به حکومت علی
با همه ، بعد از و مملو صوابش ، و به پیروی از او و او را بنام یک سریشق
و سونی (یکی از معانی امام) قبول کردن ، یعنی تسلیم فقط در برابر
حکومت او ، نظام و رهائی از هر ولایتی دیگر *

در رسم صفوی ولایت عبارت است از یک ولایت گل مولائی ،
ساحب عناصر اسمعیلیه ، علی نقی ، بدلیه ، حلوتیه ، صوفیه و

هفده ^۱ بیشتر از این توضیح می‌دهم.

۵ — امامت

اعتقاد به یک نظام انسانی سازنده ^۲ جامعه‌امتی است که بعنوان یک رئیس در برابر رزم های دیگر تاریخ بوجود آمده . و رسالتش رسالتی است که در وصایت کلام ، و صداق های خاصش بعد از پیغمبر ، ائمه شیعه هستند در تشیع علوی ، و این ائمه شیعه به خاطر شخصیت انسانی خودشان حق رهبری جامعه را دارند . و جامعه به رهبری آنها می‌آیند اسماء بنا بر این ، اعتقاد به امام در مفهوم تشیع علوی نمی‌باشد تسلیم انسان معتقد اسم در برابر هرگونه نظم صد آن نظام ، و اعتقاد باین اسم که در زمان نبوت امام معصوم حکومتی که شیعه می‌نماید به‌وجود . حکومتی هستند که به نیابت از امام شمع ، بر اساس همان مواظبت و همان راه و همان هدف بر مردم حکومت می‌کنند . امام در تشیع صغری ، امامت ، اعتقاد انسان به ۱۴ شخصیت ماوراءالطبیعی ، که عبارت از ۱۴ شماره و دوازده اسم مقدس است ، می‌باشد که به‌دو آنها را دوست داریم ، پیوسته ، می‌نامیم ، ولی در زندگی مان هیچ التزامی از نظر پیروی آنان نداریم ، برای اینکه ماقباده قابل پیروی آنان نیستیم ، و پیروی از آنها عین نیست چون ، چنانچه با ما فرق دارد ^۱ بنا بر این در تشیع صغری اعتقاد به امامست . پیوسته دوازده اسم است (مشهوره به ۱۴ هزار پیغمبر معتقدیم) که در عین آنها به در آنها ، آن به هر فرد از همه در نظامی می‌دهیم !

تجاربایک شرط که آن مرد و آن نظام خُت و زده تن را داشته باشند ،
باهر نظامی که زندگی کنند ، به مشکلی که با مردم رفتار کنند و با هر
وضعی زندگی فردی و اجتماعی شش بگذرد مهم نیست ، به امامت و اعتقاد
به امامت مربوط نیست ، امامت يك عقیده غیبی است و ظاهری به شکل
زندگی و رهبری و زمان حال ربطی ندارد !

۶- عدل

به معنای خدا عادل است *

در شیخ علوی ، عدل باین معنی است که هر حیائشی در
جهان حساب دقیقی دارد و غیر قابل گذشت ، چنانکه هر خدمتی ، نیز *
اعتقاد به اینکه خدا عادل است * یعنی عدل بعنوان يك
نظام مصنوعی ، که سیاست یا حزب باید در جامعه بشری ایجاد کند
نیست * در شیخ علوی ، که عدل منسوب به خداوند می شود باین معنی
است که ، عدل برپای جهان است ، و جهان یعنی مسلمین بر عدل
است * بنابراین اگر جامعه ای بر اساس عدل نیست ، يك جامعه بیمار ،
مصرف و موقتی است و معکوم به زوال *

اماد رشید صفوی ، عدل یعنی : خدا عادل است و ظالم
نیست * خوب ، فایده اش چیست ؟ یعنی ، بعد از مرگ پیرد راضی برد به
جهنم و امام حسین را می برد به بهشت * خوب ، حالا چی ؟ حالا ؟ در
دنیا ؟ اصلاً ربطی به حالا ندارد ، موضوع علمی است بحث علمی است
و مربوط به فلاسفه الهی ! به مردم ربطی ندارد !

۷ - تقیه

تقیه چهار بوده است اردو پنج تاکتیه .

اول " تقیه وحد " تقیه شیعه در جامعه بربر است که می این است که شیعه با ابرار موارد اختلاف را بعد غرقه در وحد اسلامی شود پس تقیه پوشش است که شیعه عقاید خود را بعد از اجماع می کند اما به شکلی که بعد غرقه و ایجاد پراکندگی و خصوص در مثر جامعه اسلام شود برابر همبر است که می تواند به مکه که می رود باید با آداب و عادات خود را در آنجا رعایت نماید تا توصیه می کنند پس سر امام جماعت مکه و مدینه با رعایت این تقیه است و دور در تعصب و تکیه بر موارد احکام و طریق امور که موجب غرقه دامن است و تحمل نظر مخالف همکاران و احترام به افکار و اعمال برادران تقیه است . در برابر اکثر مردم یک جامعه برای حفظ وحدت داخلی و اجتماع جامعه و حفظ وحدت و مشورت در برابر دشمنان و دشمنان علی بن ابی طالب در برابر مخالفان داخلی .

دوم " تقیه مبارزه " : مبارز است از عقاید سرایط حاکم مبارزه محقق برای حفظ ایمان به حفظ مومن ایمنی کار فکری و مبارزه اجتماعی و سیاسی کردن شیعه اما حرف کردن و ظاهر کردن و وارث و رفیق در برابر دستگاه حاکم تقیه کردن و خلاصه جهت نیاز حق و پس جهت سکنا و وفاداری خود و جان خود را به خطر نمی گذارند . پس تقیه امنیت در برابر حاکم است ، حاضر حفظ مبر و امکان ادامه مبارزه و آسیب ناپذیری در برابر دشمن . اردی ائمه نمونه این در رژیم های اموی و عباسی .

تقیه در تشیع صفون خیلی روشن است و توضیح در لایم نیست ،

مؤارد من را هم خودتان می شناسید - بخور مولوی - اصل "خوشایند گفت جمل
ریزخای" معنی تقیه در تشیع صفور است *

این موس به تشیع صفوی بقدری " تقیه رد " است که وقتی می پرسیم:
" آقا آذرین مرتب کجا است؟ " رنگر می پرد - آذرین تقیه کرده و عقیده خودش را
پوشانده و بطنیه خود را نگفته - دیگر اینکه بطور چه بوده - چه عقیده ای -
داشته اصلاً یادش نیست *

تقیه در تشیع صفوی ، سکوت در برابر همه پلیدی ها و انحراف ها
و تجاوزهای قدرت حاکم است برای حفظ سلامت مراج و کار و زندگی و پیرمیر
از رد سرور محب و خطر و ضرر و گرفتاری های حق و باطل و مسئولیت های عقیده و
وصیفه !

این است که می بینیم در تشیع علوی ، تقیه عام و حدب یادوست
و مبارزه با دشمن است و در تشیع صفوی ، تعطیل مطلق مبارزه است
و در عین همین تقیه کار را می بینیم که عنصر فعال تفرقه و تعصب است *

در تشیع علوی ، تقیه ، يك " تاكنيك عظمی " است و بسته به
شرایط و اوضاع و احوال و این رویه تشیع رهبر گاه ممنوع میشود و حتی حرام ، و در تشیع
صفور ، تقیه يك " اصل اعتقادی است و ثابت و لازمه شیع
بودن !

۸ — سنت و نفسی بدعت

باین معنی که تشیع طوسی
 سنتی ترین نهفت و فرقه اسلامی است ، حتی ترین بهمن اصطلاح ،
 " حتی ترین " ، یعنی وفادارانترین فرقه ها به سنت پیغمبر .
 و اختلاف تشیع و سنی از صدر اسلام بواسطه " شخص طوسی " سر
 سر سنت پیغمبر است ! طوسی ، معتقد است که سنت پیغمبر
 راهیچ قدرتی نمی تواند بهم بزند ، تغییر بدهد ، یکی را کم
 و دیگری را اضافه کند ، یا منحرفتر کند ، در صورتیکه رقبای طوسی
 که بنام سردمداران و سران سنی معروفند ، سنت پیغمبر
 را دستکاری کرده اند و خودشان را در انحراف ارستت های
 پیغمبر ، بر حسب اجتهاد خودشان دیکوی می دانستند ، این
 است که طوسی اجتهاد در برابر سنت و در مقابل عمر را جایز
 نمی داند ، حتی برای خودش ، و عمر اجتهاد در برابر عمر
 را بمحسور در امور احتیاطی و سیاسی جایز می داند ، (۱) حتی
 ا — طعنه ، و طعنه در طعنه (حج طعنه) که به مزاحمت
 گفت : در زمان پیغمبر حلال بود و من حرام می کنم ! و البته
 طلب ایس " وضع قانون در برابر سنت " را بیان می کرد ،
 به عنوان توجیه عملی ، و نه قبول سه طلاق در یک
 بار — که گفت برای تنبیه مردان — برخلاف عصر پیغمبر
 و این که اوایل حکومت خود را اب تیم در احکام الموقعین —

از نوشتن ضبط احادیث پنجم با مراحط طبع کرده و این حق را به احقرای همه طمان امن غیب برای خودش به عنوان مجتهد و خلیفه — قائل بود و بر طبق آن هم عمل کرد .
 بنا بر این اسم گذارن حقیقی این است که تشیع طوی حافظ و نگهبان سنت پنجم است و دشمن بدعت ، هم در روح و جهت " یقه " پنجم و هم در احکام و اعمال و اقوال " سنت " پنجم ، طس شهر پیروی و ادامه و تکیه " دقایق بر سنت است .

اماد رتشیع صفوی ، تشیع در سنت فرق و يك مذهبی " ضد سنت " نشان داده می شود ، که در برابر سنت می خواهد " حرب " را بگذارد ، یکی از همین معتقدان به تشیع صفوی می گفت : تو در این کتاب نوشته ای که پنجم خدا فرمود که : " می دوچهر را برای شما می گذارم و — می روم " یکی کتاب خدا و یکی سنت خود مرا " . پس تو این — را از کجی — آوردی ؟

— این را نقل می کند و می گوید که در زمان پنجم ۱۷ م —
 برخلاف این پدر آمد ، و نیز افزودن شمار " الصلوة حیرن النوم " به ادا صبح و دست بسته نماز خواندن به تقلید از ایرانیان در برابر پادشاهان و خواندن نماز مستحب شبهای ماه رمضان با جماعت ، حتی حذف هم " تزلوه قلوبهم " که قرآن تصحیح فرموده است .

پنجمر چمن چیری را گفته " بهمهر گفته : " کتاب خدا و جبرتم را
می خوانم ، به " کتاب خدا و سلطنت را " .

پس شیخ صفوی آن حدیث " کتاب الله و سنتی " را همی
مرد . میانه بعضی از اهل تسنن در " تسنن اموی " (۱) می خوانند
که " کتاب الله و سنتی " را می گویند که در حقیقت " کتاب الله و سنتی " اصولاً
نامش و نه ویرانند " کتاب الله و سنتی " است ، که هر دو باید گفته
شد . چون این دو به تنهایی متناقض هستند بلکه ، هر دو یکم هم اند
در کدام معنی دیگری است و یکی بدین دیگری لفظ است ، اما شایع
صفوی " کتاب الله و سنتی " را در برابر سنت به هم می گذارد یعنی ، قبول
صحن هفت که " تسنن اموی " به " تشیع طوی " می دهد و می گویند
شیعه مخالف است با او ، را همی است . طوی را به هم می داند و حتی
آن فریده " تشیع صفوی " " تسنن اموی " است ، هر دو " دین دولتی " اند
آن سنن برای توجیه مدعی و تطبیق اسلامی خلافت اموی و جانشینانش ،
و این برای توجیه سلطنت صفوی و . . . نقش تسنن اموی در شوار
نیست زیرا اساساً این فرق از اول فرق رسمی دولتی بوده است که ،
لفظ باید از همان تامل و راه می پیرو و فاصله ای نیست ، اما
شیخ صفوی کارش مشکل بود ، چون نهضت ضد حکومتی صحن برمدل
و نامت را در نظام سلطنت صفوی جوهر کردن سخت است و طوی فاصله
از حسین شاه سلطان حسین !

خدا

در صورتی که تشیع علوی می‌خواهد "عترت" را بهمان و بهسان رسمی "کتاب الله و سنتی" بکند و نوعی تلقی از "سنت" باشد، چه قدر در این دو تشیع تناقض است؟ (۱)

این است که تشیع علوی مذهب سنت است و تشیع صفوی مثل تسنن اموی مذهب بدعت، زیرا هر دو "اسلام دولتی" اند منتها یکی اجتهاد را بهانه می‌کند که اصل مقدس است و دیگری عترت را که اساس — مقدس است. عترت علوی حامی و معلم سنت است و عترت صفوی ناقض و معرق سنت.

۱ — خلفای راشدین از ضبط و کتابت حدیث جلوگیری می‌کنند که تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه می‌یابد ولی طی و فریدانش و شیعیانش به ضبط و حفظ و کتابت سنت و حدیث اهتمام می‌ورزند و در این راه شهید می‌شوند ولی وقتی مرجئه پیدا شدند و گفتند با ایمان قلبی هیچ گناه و جنایتی سر ندارند و بعد غایب خلق قرآن بهمان آمد و واحد حتمی را برای معتقد بودن بآن در زمان مأمون بردان انداختند. در زمان متوکل که آرادش کردند قرار بر این شد که هر چه در سنت هست قبول کنند و اندیشه‌ها و بدعت‌های را مانند عقده مرجئه از میان ببرند، اصطلاح سنتی پیدا شد.

۹ - عیب

۱۰ رکعت - انتظار، مدّت اجرام" (دیشب) لقم که غیبت
 فلسفه، آریه یعنی چه معنایی دارد و اساساً چه دوره ای است ؟

عب : فلسفه خسار است و جنبه اجتماعی و سیاسی اشرفی تو و مهمتر
 است جنبه منافقین و فلسفه را -

عیب : - رسیده صفور - که داران "انتظار مدّت تسلیم و تحمل
 و صبر و سکو" است و استعاری صفی "به این معنی است که امام غایب است،
 امام حقیر معصوم عیب کرده است و بنابراین اسلام اجتماعی تعطیل است و
 "مناجم خود" خود - شاید بپارکند" (۱) چون امام نیست، جمعه و
 جماعت و غیره هم نیست. اسمع بالله امام هست اما نه برای جهاد، برای احیاء
 مائیات و کثرت "سهم امام غایب" امریه معروف و نهی از منکر هم ساقط است،
 مگر در مسائل فردی و اختلافات شخص و مصیحت های دوستانه راجع به فوائد
 کارهای خوب و مصرات کارهای بد و حیوگریری از منکرات اجتماع از قبیل "حرف
 دنیا" در مسجد و احزاب افراد از قبیل خوردن رزق آلوده است و بدتر از آن
 است به فرموده "یکی از بر خسته ترین شخصیت های فقهی معاصر، حتی برخسار
 فعلاً به این نظریه گرایش داشتند که اجرای "حدود" - یعنی عمل به احکام
 و قوانین حقوق اسلام نیز باید در عصر عیب امام تعطیل شود - یعنی از سال
 ۱۳۵۰ هجری تا روزی که امام دوازدهم ظهور فرماید، هیچی به هیچی !
 آنارشیزم مذہبی و ابیہی !

گداشتن موی سرود رعوس نگداشتن موی صورت^۱ و نیز مبارزه^۲ پندگیر و پیر حمانه با بدعت‌های که اکنون در جامعه^۳ مسلحین پدید می‌آید و وادار کردن مسوده^۴ مردم متدین به خطراتی که در این زمان اسلام را در معرض خطر قرار داده است مثل تره‌بون کفار را جانشین ظهر پنهان کردن^۵ یعنی که خطر غرب برای اسلام همین تره‌بون است و بلندگو و دست زدن حضار^۶ و حتی پخت تره‌بون^۷ و شمس سحرانی مدعی آب خوردن^۸ [۱] و جلوگیری از خطر اتحاد میان مسلمانان در برابر استعمار غریب و صهیونیسم^۹ زیرا^{۱۰} تشیع صفوی^{۱۱} اساساً یکفرقه^{۱۲} مدعی ضد جامعه^{۱۳} مسلحین است و فلسفه وجودیش ایجاد تفرقه در درون اُمت اسلامی است و انشعاب اینکروه^{۱۴} بزرگ اسلام چنانکه با همین شکل و برای همین کار آغاز شد و هنگامیکه قدرت مسلحین (و لوحه^{۱۵} نام امپراطوری فاسد عثمانی) با مسیحیت و یوژواری نوپا و متجاوز اروپا درگیر بود و در غرب پیش می‌رفت، تشیع صفوی ناگهان در شرق برخاست و از پشت پراو و خنجر زد و پادشاهان صفوی پنهانی و آشکارا با پادشاهان اروپای شرقی و قدرت‌های کلیسائی مربوط می‌شدند و برای نابودی دشمن مشترک مسیحیت غریب و تشیع صفوی یعنی قدرت جهانی مسلحین حوظه می‌کردند و این است که می‌بینیم در "شبهه" که کیه^{۱۶} تئاترهای مذهبی مسیحیان غرنگی است، یک "پرسوناژ نوظهوری" بنام "فرنکی" با هیئت و کت و شلوار اروپائی وارد کربلا می‌شود و با اعتقاد و دین هم پنهان و همدرد می‌شود طبعی محالان اهل بیت^{۱۷}

در مصری که در برابر هجوم ارتش نیرومند مسلمانان همه پایگاه‌های غرب در خطر نابودی قطعی افتاده بود و پس از آنکه قسطنطنیه پایتخت امپراطوری رم شرقی و مرکز قدرت جهانی مسیحیت

۱- رک، کتاب "روحانیت در شیعه"

شد و ساه عباس کاسه ی که حبس حایده ان حور را حقه قتل عام کرد و حصر شد
و انهر من رو به عدو و روزی به ویدلا حره شیع که حر نظام علی و راه علی
در حبس و رو به ان علی و از ره رجول ضرر رساں بعد مرگ و حبس حکومت
عمر بن عبد العزیز و حیره رحسان حق و عدالت پس تاریخ را قبول نکرد
- و به حق هم قبول نکرد - که اختلاف شیعه حنفی و بر سر افراد نبی و
میرزا و نو و کل رسمن و نظام پس حکومت حق و عدالت و بسوای
در کوفه و در هم تنگ و غارت جوارن و کسید و ست و شوه عباس استیکر
با کشید و در بر و سر و کفر و عبه و در سلطان به جهاد برخاست
حق شیخ محمود در و رفته عیب و همه حیر و در رد گسی
جماعی مردم نصیب می داد و سایر این بحث حکومت حق و باطل و
صالح و سخطات جامعه و بر سر محسن است و حکومت حق حکومت
محسن نام است و محسن نام هم که لغوی عیب است و پس سلام در این
در ره راجع به شش رندگی جماعی و سیاسی مردم حرفی ندارد و سائکت
است و در این سلوک و اجماع که ساه عباس باید حرف بزند و وقتی
سام شیخ حرفی ندارد و ساه عباس را است که هر حرفی را بزند و
احکامی مد ر *

این است که دوره عیب دوره تمطیل، دوره تحمل و انتظار است
و پس، وجوب مسأله جماع و حکومت مطلق است. مسئولیت ها در
حدود وظایف خلاق و فردی محدود می شود و هر کس باید خودش
را حفظ کند، حتی جامعه رسمی توں حفظ کرد زیر اصل بیروان و -

يك انقلاب جهانی عدالت را در جامعه بشريت مستقر سازد و رهبری مردم را به عهده دارد .

می بینیم در دوره اول و دوم و دوره چهارم ، رسالت رهبری با پیغمبر یا وصی پیغمبر است که هم اربابا تعیین می شوند و هم شخصاً رسالت رهبری سیاسی و زندگی اجتماعی و تربیتی حل می دهد . دارند ، ' مادر دوره عیب چون هم پیغمبر نیست ، هم امام حضور ندارد ، رسالت پیاچرا و اما بر عهده خود مردم می افتد و مردم ند که باید خود ، اسلام را پیاچرا ، حق را مشخص دهند ، حدود اسلام را اجرا کنند ، جامعه اسلامی را تشکیل دهند ، مردم را رهبری کنند ، از اسلام ، مسلمین ، قدرت و وحدت اسلام در برابر یهود نصاری و دیگر دشمنان دفاع کنند ، جهاد کنند ، احکامات کنند و از میان خود گروهی را برای تخصص در شناخت علم اسلام و استنباط قوانین اسلام و حل مسائل جامعه و رویدادهای زمان وادار نمایند و رهبری اجتماعی و فکری و مسئولیت سربوشت مردم را به دست آنان بسپارند و خود بهترین و لایقترین و گدترین ، دانشمندترین و پاکترین شخصیت موجود را برای رهبری مشخص دهند و از میان خود کسی را به " جای امام " که جاسای پیغمبر اسلام است ^۱ برگزینند و نشانند و در انجام مسئولیت های سنگین او — که مسئولیت های امام است خود مردم احساس مسئولیت مداوم و مستقیم کنند و حکومت علم را ، علم معهود را ، آنچه را که افلاطون آریو می کرد — مستقر سازند . می بینیم که درست برعکس

نهیست در تشیع علوی — که عصر تعطیل و نفی مسئولیت و تفویض مسئولیت
مردم به جبر ساه زمان و باری حوادث و سارندگان حوادث است — نهیست
در تشیع علوی ، بیشتر و سنگین تر در دوره نبوت و امامت یا وصایت ، مردم را —
مسئول می کند و آن هم مسئولیت امام و نبوت^۱ یعنی وظائفی را که آن
برای گسترش حق و مبارزه با باطل و جهاد و تربیت و حکومت و هدایت جامعه
برعهده داشته مردم شیعیه برعهده دارند و جانشین امام را — که حسب
رسالت امام را بردوش دارند — مردم باید " انتخاب " کنند * یعنی کسی
را که در دوره پیش از عیسی ، (نبوت و امامت) ، خدا معین می کرد ، در
دوره نهیست ، مردم باید تعیین کنند^۱

این است که بر اساس فلسفه عیبت در تشیع علوی ،
مردم سه تها بدوین مسئولیت اجتماعی در این دوره ایستند بلکه
بر عکس مسئولیت سنگین خدائی هم دارند^۱ بدین معنی که در رهبری
و مسئولیت اجتماعی امت اسلامی ، افرادی از مردم که بحاضر عظم و تقوی از
طرف مردم انتخاب شده اند ، جانشین امام می شوند و جانشینان هم
— یعنی مسئولیت رهبری با آنهاست که رهبا مردم بدوین منتخب مردم ،
و توده مردم در تعیین رهبری معنوی و اجتماعی جامعه ، جانشین خدا^۱
می گردند^۱ و در تشیع علوی ، دوره عیبت است که دوره دموکراسی است
و برخلاف نظم نبوت و امامت ، که اربابا تعیین می شود ، رهبری جامعه در
عصر نهیست ، بر اصل تحقیق و تشحیر و انتخاب و اجتماع مردم مبتنی است و قدرت
حاکمیت از حق امت سرچشمه می گردد *

۱۰ — شفاعت

در کفران و همچنین کتاب "فاطمه" فاطمه است "سأله"

"شفاعت" را — آنطور که من می فهمم — باینش طوی مطرح کردم *

گفتم من نه تنها شفاعت را قبول دارم ، بلکه آنرا یک عامل نیرومند

و سازنده ای در تکامل معنوی و تربیتی و فرهنگی می دانم ، گفتم ، نه تنها —

شفاعت شخص پیغمبر و شخص امام را قبول دارم ، که شفاعت شخصیت های

بزرگ و راستین (صلحا و اولیاء) بمعنی حقیقی آن ، یعنی روح های متعالی

و قوی و سرشار ربانی و سرمایه دار معنی و ارزش های بلند حدائی را قبول

دارم ، هم منطق می دانم و هم به تجربه دریافته ام و حسن کرده ام *

تشیع صفوی هم همین را می گوید ، همه جا چنین است ، یعنی

تشیع صفوی ، همان معتقدات تشیع طوی را حفظ کرده است اما معنی آنرا

به نفع خود و مسیر مردم دگرگون کرده است *

شیعه صفوی می گوید امام حسین ، حضرت ابوالفضل ، حضرت زینب

حضرت علی اکبر — علی اصغر ، مرا شفاعت می کنند ، در هنگام احتضار

نهایی ، در برابر ترازوی دقیق عدالت الهی که بد و خوب هر کسی را

حدا و زن می کنند و نتیجه را اعلام می کند و بر اساس آن حکم می دهد ، محکوم

می کند یا نجات می دهد ، یا دامن می دهد یا نفر ، شیعه صفوی مثل

محصلی است که سرچشمه تقلید می کند ، یعنی باین ازد و ستان و اقوام

رئیس امتدادت یا مصحح او را می و منشی و غیره بلند و پستی قبلی دارد و

در نتیجه جواب سئوالات راینهائی به او رد می کنند ، یا نه ، اصلاً و رسماً

سفید شری پورقه، سیاهش را که سرپا چرب و پرت و حتی وحش و اهانت به
درس و بحث و امتحان و امتحان است و یا صلاً ، بجای حل مسأله ریاضی
و نتیجه فرمون نیمه و حل قضایای هندسی و خوب ستوان علمی صورت
مسأله ، بصورت پوشیده و یا آورد تسخیر و جس ۰۰۰
چون اصلاً شاگرد مد رسه نبوده و نه تنهالای کفاس ر به عمرش و نکرده که
سو شوند و نکرده ، نکرده می نمود و آن هم نکرده نکرده و حتی او شاگرد
ایست که هم افرادی را که دست اندر کار خربانان پنهانی و قاجار
مسند حسابی دیده باشد و بی آنها خصوصیت داشته باشد

شفاعت در شیخ صغری رغب در سخنان و روشه دارد ، گسری
و د ارانی هم ارس با براس ، هوی برین پرسی یار شوه برای گسری
برین رغب در پیروده این سب که غلطهای شاگرد میسواد ر به بند
گیرند و با حام به شیخ های پیش ر هیچ نکرده و با پیروده ، فتی میهم را پکار
سارید ، شفاعت در شیخ صفور ، بر عکس ، مقدار غلط ر نکرده میسود هد
میگوید شیخ ر بعد از به همان صبح ظلم رد دولت میسود و به هم فتی نفس را
بصورت معجزه احدی نفس منعکس میسازد ، "بیدن الله سواتهم
حسابات ر بحور معلی میسود که "بدی ها" ی شیعه صغری در شکر
معدن ، در حزب بد بین به "حوی ها" میسود نه که فقط پکار
کر ، ! یعنی لایه سرکشی میسود که شیعه با عد ، مائنا ، نکند و نامه عالیشان
سیده نباشد ، براماده ، بری تبدیل به حساب بد رد

نیز شفاعت در سگاه صغری غالباً حرج هم دارد و این

طبیعی است. چون کار سخت است. در زین ار سبتم دق——
 امتحاناتی است که محتشش خود خدای متعال است و بطور مستقیم خود او
 است که می پرسد و رسیدگی می کند. ورقه امتحانی اعمال را بر می دهد
 و حتی گوش و چشم و دل را به ریسش می کشد و اریك قدم كج که در زندگی
 برداشته ای، اریك دست كج که به سركت یا ستم دراز کرده ای و حتی ار
 يك خیال بد که در پس پرده های دلب گدشته است خبردار دهه را
 دقیقاً مثل يك شیشه حساس، يك نوار ضبط اصوات و اعمال و افکار و نبات
 ثبت و ضبط کرده است و آن تراوی عدلی که "وین يك ذره حیر یا شر"
 را نشان می دهد و حساب می کند و آن هم بر اساس قرآنی که پیغمبر محبوب
 و غریب و آورنده قرآنی را برای يك احم برگذاشتی که مزاحم دارد عویش و انجام
 وظیفه الهی و اجتماعی اش بود، نمی بخشد و راست و صاف و آن هم آشناس را و
 جنوخته مردم، همه مردم جهان و همه قرون و اعصار، به آن شدت
 و لحن قهرآمیز تهدید کننده تشر می رند و سرزنش می کند — که نه تله——
 حاضر نیست به گرم خودش، بر پیغمبر مصطفی و فدائار و صمیمی اش
 که سراپا ایترا است، این يك احم را بخشد بلکه حاضر نیست برای
 حفظ حرمت او در میان خلق، بطور خصوصی هر جور صلاح میداند
 قصیه را حل کند و گرم می خواهد تنبیهش کند و یگردد قرآن که همیشه
 می ماند منعکس بشود! و آن هم با آن اخلاق خودش که بیچاره نوح،
 پس از همد سال فداکاری و کشیدن بار سنگین مسئولیت نجات قومی که به
 زوال محکوم است! در آن هنگام که دارد حتی حیوانات و پرندگان را به

کشتن اش می آورد تا از طوفان نجاتشان دهد . به چشم می بیند که پسرش در غرقاب دست و پایی زند و دارد حلقه می شود . ار خدا عاجزانه التماس می کند که او را به پدر پهرش ببخشد و اجازه دهد که به کشتن یسی که ار هر جانوری جفتی در آن جاد دارند بشاود و خدا با قاطعیت و شدت رد میکند و شفاعت نوح را — آن هم در چنان سن و سال و وضع و حال و رتبه و مقامی که نوح در رسالتش یافته بود یعنی مسئولیت نجات هر انسان یا حیوانی که بر روی زمین حق حیات دارد — با این تعبیر صبیق و شگفتی — که هرگز در دماغ تنگ و عقل تنگ و دل تنگ شیعه "صوفی — صوفی" نمی گنجد — پاسخ منفی می دهد که "اواهل توبه است ، اوبك عمل غیر صالح است" ! این تمام فلسفه و معنی و چگونگی "شفاعت" است در تشیع طوی — که هیچ نیست جز "اسلام معدی" — که هیچ نیست جز — "ملت تعبیرناپذیر الهی برای رشد و هدایت انسانی" ، یعنی "کشف و استخراج و بیرون ریختن گنجینه های سرشار شعور و آگاهی و ارزش ها و استعداد های اعجازگر فطرت آدمی که در احوال و پیرانه های خائن و وجود روزمره جانوری اش مجهول و مدفون اند " و در نتیجه "تقابل معنوی" !

در این داستان ، تقاضای نوح بر اساس يك اصل الهی هوأ ن می شود ، نه تقاضای بی مبنا و توقع انگی و احساسات بازی های بی معنی و بی قاعده ای که در میان ما رایج است . چون خصوصیتی که ما "امت مرحومه" ! با حداد داریم ، چون "بیمه اشك" هستیم و با ما "ولایت" ! پیامبران او لو انهم و حتی شخص به معنی براساس —

و علی اسلام و "خدا در مثالی بشریت" = عترت و هیچکدام ارامان تشیع
طوی (که فقط با سلسله امامان تشیع صفوی هم اسم اند و دگر هیچ) -
نداشته اند *

این است که نوح و ارحم الراحمین نمی‌کند که مثلاً، "به علی
کهر حسین و این شهر بی جوش، ما را همینجوری و لشکرش بید تو کشی
نجات و کنار شایستگان حیات و بقا" ! نه، خدا خود، به نوح وعده داده
بود که چون طوفان آغاز شد و آب همه جا و همه چیز و همه کس را فراگرفت من "اهل
تو" را نجات می‌دهم و برای این اساس است که چون می‌بیند پسرش
دارد در گم‌گشت دست و پا می‌زند و این در به لباس ملک می‌طلبید، نوح
خدا می‌طلبید که او را که اراهل او، یعنی خانواده و خویشاوند او است
نجات دهد. اشتباه نوح فقط - رایج است که معنی اصطلاح "اهل
تو" را نمی‌فهمد، یعنی این کلمه را در بیان خدا، به همان معنی می‌گیرد
که در نظام و فرهنگ و فهم و احساس و روابط اجتماعی و انسانی مامعنی
می‌دهد. همان که ما هم، چهارده قرن پس از قرآن و سنت و عترت هنوز
همچون می‌فهمیم، الله خود را از آن رو امام و معصوم و ارجمند تلقی
می‌کنیم که فقط بزرگوار پیغمبرند، از نژاد برتر، علی وفاطمه و حسن و حسین
را از آن رو نقد می‌کنیم که "اهل بیت رسول" اند، حسین را چون
فرید علی است و فاطمه را چون دختر پیغمبر و علی را چون پسر عموی
پیغمبر و داماد او! (در حالی که ابوبهب خود عموی پیغمبر و پسران -
ابوبهب دامادهای او و عثمان داماد دویله او بود) !

اینجا است که خدا به او توضیح می دهد و معنی راستی را
 خویشاوند و خداوند و اهل و قوم و وارث و نیز شفاعت را برای توح تفهیم
 می کند تا بفهمیم ! (عکس فهمیم ؟ مگر می گذارند بفهمیم ؟ مگر قرآن هم
 برای فهمیدن است ؟ چه حرفها ! چه بدع ها و انحراف های تازه !
 قرآن مجید را که مقدس و مطهر و متبرک است می خواهند کتاب مطالعنه
 کنند !) توضیح می دهد که پسرو خویشاوند نویب ، اهل نویبست ،
 نسان جوهر و ذات و روح و مرشد و آب و گل و نژاد و خون و عساک
 و پیوند و پی و دریه و ملت و طبقه و قشر و گروه و صف و شغل و حیواناده و علم
 و جهل ... هیچ نویب ، " عمل " است !

و بنا برین ، در تمام بشریت ، در طول زمان و عرض و عمق ،
 فقط و فقط ، و تا حیواناده سب و سوب دریه و نژاد و بنابر ، عمل صالح و
 عمل فاسد ! هر نسانی که بت " عمل صالح " است ، اهل بیت تو است
 ! روح • ای کشتن با نجات ، رتوانان ، ناهی و مرگ که بر جهان حاکم
 است و خبر محبوم ! کل شمس ، جانب الّا وجهه !

" عمل غیر صالح " محکوم به نیستی است و این سلف خدا
 است و سبب خدا میباید بر است ، تبدیل ناپذیر است و تحول ناپذیر
 خدا بر خود آنرا نمی شکند و شفاعت چگونه می تواند بشکند ؟

هیچ عاملی در عالم وجود ، وجود ندارد که " عمل غیر صالح " را
 سرلوسی دهد که ویژه " عمل صالح " است • جس اراده الهی
 به چنین کاری بعلق میگیرد • اما هزاران عامل وجود دارد که " عمل غیر صالح "

را به "عن صاحب تبدیل کند" یکی از این عوامل، شفاعت است. موبه تنها شفاعت روح و ابراهیم و محمد و علی و حسین و زینب، که شفاعت خاک، که شفاعت خون، کلمه شفاعت این معنی را در بردارد و بر خلاف آنچه، بابیه‌س و سربینا احتیاجی خود را در نظام‌های اشراقی و استهدادی و حائضی، آسمانی می‌کنیم که واسطه شد آدم موجه با نفوذ است برای محشودین به حساب و کتاب يك مجرم، شفاعت یعن: جفت شدن، چیزی را به چیزی متصل کردن و یکی کردن، چیزی را با آنچه مثل آن است ضمیمه کردن، يك شخص را در و تادیدن! خود را در راه قریب دیگری کردن، بهاد دیگری قریب و شبیه و پیوسته و پیار شدن. . . . شفاعت حسین . . . ! یعن چه؟
 شیخ صفوی هم همین را میگوید، اما در صد معنی آن و تقیر آورد و گفته و نوشته و شفاعت خاک! شفاعت خون! شمیم صفوی خاک گریه را بصورت پند دارد. خاص می‌داند که با خاک‌های دیگر زمین و آسمان فرو دارد. عناصر تشکیل دهنده چیز دیگری است. دارای خواص فیزیکی و شیمیایی مخصوص است، در آن يك "روح" يك "نیروی غیبی"، يك "اثر شیمیائی"، يك "خاصیت محرر آسای ماوراء طبیعیه" "يك كرامت ذاتی جوهری و فضیلت مریض و معیبدی" پندتهان است که آنرا برش و نقد می‌دهند. در آن يك "مالا" "بهره" است، مثل يك شمشاد و شمس، يك اكسیر کیمیائی که مثل يك "دوا" وقتی به مریض یا مریض می‌رسد، بهر روی آن عمل می‌کند و شفا می‌دهد، مثل يك اسید، وقتی روی يك جنس ریخته می‌شود و پایه فلزی می‌رسد آن را آب می‌کند، عوثر می‌کند و با فعل و انفعال‌های شیمیائی بر آن اثر می‌گذارد و با آن میل ترکیبی خاص پیدا می‌کند و آنرا تبدیل به چیز دیگری می‌کند که صفات و خصوصیات و جنس و داتش فرق می‌کند.

و آنوقت برای نجاب و ارفاق به يك دشایسته بیدید بمندان
 ستعداد می شود ، خرید و فروش می شود ! در آرای مبلغ سنگین
 پول ! یا اعمال نفوذ و پارس باری و فعالیت های اداری و قرارهای رسمی
 و غیر رسمی ، حذره معش خاس ، حواجه ای ، شخصیتی ، بمندان
 سپرده می شود و این بسمت مقدس هم ، به میزان پولی که این میشت
 پرد حبه و بیروزی که داشته و مقامی و دم و دستهای و بر حسب نفوذ و —
 موقعیتی که بار ماندگاری در دنیا دارند ، و راتنگ بر در آغوش خود
 می هشد و به خود نزدیک تر می سارد و ارحم بکیر و منکر محفل اس می کند
 و از حساب و کتاب اثر شد اصلاً محاسن می نهاد و از معرفت و بر و تهاست
 يك جورهایی که خودش می داند ، دُرر می بود و اثر هم نشد ، حیثی
 بر سر سبک می کند و رود از معرفت رد می کند و از اصل اسعد پاد در
 برابر عدل خدا و عذاب خدا روئین پس می نماید و صلاً آ——
 به آن کارگر نیست !

اما يك شیعه علوی ، می داند که حاك حسین ، باحاندهای دیگر
 فرق ندارد ، نهرونی ، معجزه ای ، عاتقی ، روحی ، حاصیست
 مرموز عین و اثر شیعیانی اسرار آمیز و خصوصیت ذاتی و حسی غیر طبیعی
 در آن نیست ، حاك است ، اما همین حاك ، بايك شیعه علوی ، بايك
 روح حسنی ، بايك انسان کربلائی ! (نه این کربلائی های موجود و معرو
 ف در تشیع صغری ! می بینید چه قدر فرق دارد !) آری ، يك انسان
 کربلائی ، انسانی که مرد عقیده و جهاد است ، انسانی که می فهمد

"سهادت" چیست؟ می‌داند که آزادگی بشری که حسین آن را در کنار دین یاد می‌کند یعنی چه؟ می‌داند که کرار صحنهٔ یک مصیبت، یک حادثه عم انبیر نیست، برار گریه و سینه و توجه و غصه و ضعف و ... مکراری همه سینه و ضعف و غصه نیست، یک عذر است، یک عکس است، یک آینه است، یک نگاه نیست، یک نگاه است، یک پند نیست، یک پند است و آند در و حرم و سرزمین حیات و غصه و حرکت و مسئولیت و شجاعت و آگاه است، برای یک انسان کرار است، در وسیع علوی است — نه هر کسی، در تاریخ است، انسان کرار است، محض است که دمشق نیست، مدنی نیست، قسطنطنیه نیست، کوفی نیست، بخدای نیست، صفهائی نیست، و حق در تاریخ بشری، در تاریخ سیاست و تمدن و فرهنگ، آتش نیست، اسارت نیست، بنار نیست ***

کرار است، سرزمین حیات است و پروردهٔ این مکتب و رادهٔ این سرزمین و وابستهٔ این تاریخ! این حادثه، اندیشه‌ای به این خاک، ربارت بر خاک، بوی این خاک، یاد این خاک... برای و "دگر" است، "یاد" است و "یادآوری" آنچه تاریخ و قذره بدان تاریخ می‌کشد تا فراموشی نکند، تا فراموشی نکند، این حادثه یادآور روح را آب می‌دهد، دل را خوب و رده را گستاخی و زندگی را حیات و حرکت و نبض مرده را بیدار و حرارت و ایستادن است که آدمی را شایستگی آدمی می‌بخشد و شایستگی بحالت، ایستادن است که حیات شفاعت می‌کند، شفاعت و شفاعت در محال نیست، تحصیل و آموزش و پرورش و آگاهی و بینائی است، آزادگی برای امثال است و پناه، پناه، پناه نیست، عامل شایستگی بحالت است!

و در اینجا من توار اخلاف و بلکه بناد میان فلسفه غیبت صفوی
و عید علوی را احسار کرد و از آن ، فاعله عیان شمع صفوی و شمع علوی را دقیقاً
مداره گیر کرد و اکسیرشوم را که ساحند نالینچین همه چیز را در ظاهر و
دست و در باطن قلند ماهیب کردند و از " حور " ، " نریا " ، " ساحند
ساحند " .

۱۱- اجتهاد

در شیخ طوسی، اجتهاد یعنی از اصول بزرگ شیعیان که
علماء و محققان در این است و احادیث شیعیه احتیاج به *

اجتهاد می‌گویند. بعد از اینکه اصول اسلام و قوانین حد و قصاص
تدوین شد * چون شیعه را جامعه را رعایت نمایند و به آنها رسیدگی نمایند
بنا بر این حوادث و فجایع و اینها را در باره "ی" بخود می‌نویسند "بسیار مدتی است
"احکامات دینی" موجود می‌نویسد با سختی و زحمت و سادگی در راه
مجتهد - معیار گویند و محققان را به سادگی و سادگی و سادگی
مدت و وقت و عمر و سرمایه اصول چهارگانه اسلام را سادگی
عقل و جماع امر به بد و این تغییرات را می‌نویسد در حق و قصاص و
جماعی را بر روی و حقیقت را سحر و سحر است *

بنا بر این چهار اصل که در اسلام می‌نویسد و مدتی در حد و حد
خود است در این جامعه حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد
مدتی و بهر فرسنگ و فجایع اسلام را با یک یک و سادگی و سادگی
علمی آزاد و بدست آوردن خود استنباط علم و روح و سادگی و سادگی
و فریم مری و حق و در حال بدست آوردن در جامعه و در دوره سادگی
مساوت در حق و سادگی و بدست آوردن *

بنا بر این حسابان در علمای سادگی مدتی در زمانه و زمانه
منتهی به سادگی و به سادگی و سادگی و سادگی و سادگی و سادگی و سادگی
۱- باره به روایت معروف و معروف است اما بحوادث و اوضاع فارجه و قیام
الی رواه احادیثنا الخ . *

نیست ، ازش پرسیده اند . " آقامیراد یوگوش بد هیمنانه ؟ چون بعضی وقتها
محلزانی دینی هم دارد ، قرآن هم صحبت می خواند ، ادب هم می گوید " ۷۰۰
فرموده است ، درباره کی حرف می ریزد ؟ من که ایسان را می شناسم ،
تهیه این موضوع که با من نیست ، خودتان ببینید ، اگر واقعاً مسلمان است ،
معتقد نشتر ، احساس ، خوب است ، سابقه اش خوب است بلکه گویا بد مید ،
لجب ایشان منبر دارد ؟

چه کیفی می برد مرتبه که جنم مخفی حلقه خالصی گیر آورده
است ، آنهم در این وره :

در شرح صفوی ، صجهد اصلاً حرف نمی ریزد ، خبر نمی نویسد ،
تفسیر نمی گوید ، در هیچ نمی داند ، بحث نمی کند ، رضاء را سازم خبرند ،
سیره نمی خواند .

فقه می داند ، نه فقه ، بواسطه چه مباره ای ، چه
مسائلی ؟ نظام فساد بر سایر همان تولید زرغری و قبا یی
غریبش عصر بیعمر ، نظام اجتماعی ، بر اساس عصر بر دگی ، نظام
سیاسی ؟ هیمن !

شیخ صفوی در رساله د حجاب می کند ، این قسمت را به
سلطنت صفوی و گذار کرده اند ، وره عیب است ، سیاست یعنی چه ؟
حکومت یعنی چه ؟ راجع به خیر ، نظام ، حجاب ، آداب بیت الحلال
احکام برده و حقوق حواحه بر برده اش هر چه خواهی پرس ، فقط در آداب
مسیح رغن سیر ماه تحقیقات دقیق و نظریات معسر علمی مسست .

اما ، راجع به موضوعی که به سیل شاه عباس برخورد مجاهد
مفتوی ناپرهیزی نمی‌کند ، زیرا مجاهد باید مورد پژوهشگری
باشد !

۱۲- دعا

دعا در تشیع علوی ، دعای خود پیغمبر است ، دعای قرآن است ، دعای علی است ، مظهرش دعای امام سجاد است ، وسیله ای است که خواست های بلند انسان را دائماً در من تلقین می کند ، رنده نگه میدارد ، دعائی است که مجموعه شعارهای این گروه است ، دعائی است که مجموعه حکمت ها و اندیشه های لطیف در شناخت خدا و جهان و انسان و زندگی است .

دعای صفوی وسیله لش بودن و جبران همه ضعفها و دولت ها و کمبود ها است و در یک محدوده بسیار پست و تنگ وجود خواهانه !

امام سجاد ، در حکومت یزد و رژیم حکومت بنی امیه برای مردم رای دعا می کند ، خودش هیچ مسئولیتی در جامعه ندارد ، کاری در دستش نیست ، حکومت دست دشمن است ولی برای مرد دارا اسلام که مستمند دعا می کند ، برای خودش چه جور دعا می کند ؟
خدا یا ، مرا ، ا هزار دست منم قرا رنده !
این دعای اوست و دعای شیعه او .

دعای شیعه صفوی از خدا همه واسطه هایش ، فقط می خواهد که قرضهایش را بدهد ، مسافر خودش فقط از مسافرت بسلا می برگردد ، تمام مسلمین زیر بهار دمان دارند تا بود می شوید در فلسطینی ولی و یک مسافری دارد ، ریش ، شیش ، آقاراده اش ، پسر مسویش

رفته به قریب نوز راه ماشینش پهن شود^۱ از داهای قهوه خانه مسای
تو راه اسهال نگردد *

حد ایما هم بطور اشتباهی واستثنائی یک حکم برای من صادر شود که
کارگرمی فهد و یکجا چهارتا رسته به من تعلق گیرد^۱

در این محدوده است وسیله نقلی مثلثی و وسیله خواستن هر چیزی
که باید باندیشه و آگاهی و شعور و شایستگی و فعالیت و اجاج حائز حاد و —
فداکاری بدست آورد و حار و طبعه را دعا گرفته * خود پیغمبر قور العاده کار
می کرد و رجب می کشید و با هم می کرد * بشیر می خورد رجم می خورد و بجهاد
می رود و ششیر می رید و تمام و ره ماه را در رجم می برد و در احد علی را
پروچندار می کند و بشیر می خرد و احوال را در سالر بشیر می کند و رهبری
دست خود می رسد و افسر رجم مصعب بن عمیر است و ابود خانه و بعد از همه و
مهمتر از همه حمزه و علی در احد شکست می خورد و جراحه برآید ای که دست ای ار
سپاهیان اربیت د سنور سر فرمانده (پیغمبر) خود بخلفه کردند و آری و فقط یک
دستور *

آنوقت این بابا می خواهد فقط باد عاصم طایفه ملحق بحاکم پیدا
کند و هیچ کار دیگری نمی کند آنها هم که ارجح شاهد و تاثیر چنین دعاها و
دعاگوها هستند با آن مخالف می کنند و مسخره می کنند و اگر مانند پیغمبر و علی
با انجام همه و طائف و جرئت نویز تکالیف دعا کنند یک روش فکریه تبلیغ
بدان اعراض ندارد که آنرا می پند و ارزش را می فهد *

۱۲ - تقلید

در تشیع علوی، اصل تقلید بر برگزین عالمی بوده که توده های پراکنده را در دوره ای که رهبری دست هر اران تپیبور و دستگاه ها تبلیغاتی بنام مسجد، امام و پیشمار، قاضی و واعظ سلی بوده، رهبری دست شیعه نبوده و تشیع بشکلات نداشته، نظام و مرکب نداشته اصل " تقلید توده عامی " از عالم و دانشمند اختصاصاً مجتهد، اصلی بوده که هم رهبری توده ها را در دوره های سخت بعضی می کرده، و هم یک اصل سرقی بوده است برای جلوگیری از متلاشی شدن و حذف فکری و دانشمند را از آرادمی گذشته که انجهد آراد بکنند و ابرحالی مروره هر کسی یک فکر تازه، حتی تعبیر تازه می کند باید گردنش را بترند یا با هم اختلاف فکری داشته باشند، در تاریخ تشیع بهر ار همه تاریخ ها ضایع و جنگ عظیم بین علوی بزرگ شیعه، بین برگزانی مثل سید مرتضی و سید مرتضی و کلینی ... و آثار اینها در گهر بوده است و بهر ار رایج و ضمیمه، و همین اختلافها باعث گاهی عده شیعه و فکر شیعه و فرهنگ شیعه شده است، اس سحر بهر است که بهر نماید " اختلاف علما " امی رحمة، عبدالرحمن بدوی دانشمند سلی مرور می گوید، شیعه مذهب بهر معنوی و بهر روحی و فکری است، مرور در عمال و قالب های فکری مذهب و سکه هر مذهب و به لب لباب رسیدن که در شیعه است! " از طرفی محقق متفکر را آرادی مر دهد که عیدیه غالبی های رایج نباشد وجود آراد نه سحر و کد و به حرد تازه برسد بهر شیعه

اجرا و ندمت می* اجر واحد ، (کیک به بدرجه* احقر رسید ،
 نهایت کوشش و جدوجهد خود را بکار برد و به نتیجه و رایسی رسید ، اگر
 نتیجه درست گرفته بود و اجر دارد ، اجر کوشش و اجر وصول به حق و اگر
 رایسی برخطا بود ، همان اجر رحمت و بدل و جهدش را می برد .

پس می بینیم برای محقق هم که به رای غلط رسیده باشد
 به اجر نائل است . و این احترام به اندیشه و تحقیق علمی است

می بینیم چقدر طرز فکر با آنچه امروز بنام اسلام وجود
 دارد متضاد است . جود و تعصب و خشکی دماغ تا جائی است که حتی
 آب خوردن پشت پرده را در ضمن سخنرانی بر سر محترمان نمی بخشند و علیه
 او کتاب می نویسند ، می گویند فلان بحثی که درباره امام زمان کردی
 درست بود و ایرادی نداشت اما يك كلمه ای بکار بردی که يك آقای هست
 نوی محله ما ، او خوشش نمی آید ! درازتر بیایم سخن می گفتی ولی به
 مطلبی در حاشیه يك کتاب دعائی که بت و عت معاصر نوشته اعتقاد کردی باید
 شمع آجین شوی . . . !

در شمع طوی عالم محقق در احتیاجات آراد است ،

عامی باید در برابر محقق قنط باشد ، این يك نظام اجتماعی و در این حال
 علمی است ، اما در شمع صفوی تعلید یعنی " صُمُّ بُكْمٌ ، عُنْ " بودن
 همه مردم در برابر کسانی که بپا رسمی دارند و رسمیت همدانشان در
 نظم صفوی ابلاغ شده و دیگران بکلی حق تحقیق و برداشت و استنباط نأره ،
 به در مسائل علمی بلکه در فهم و تفرق مذهب و مسائل اعتقادی که تطبیق

صل اسلامی هر کسی خود باید اجتهاد کند ندارد (۱) پس تمام اصول
 عقادی ، حکم ، ارايه راه حل ، نظریات ، مسائل ، عقلی واجتماعی همه
 بی منطق و بی تحیل صادر می شود و عقیده را هم به عوم بحشامه می کنند .
 می بینیم که در تشیع علوی ، تقلید در اصول نیست و در عقاید نیست
 در احکام اسم در فروع است ، آن هم نه در خود فروع ، بلکه در فروع
 فروع + در چگونگی مسائل عقلی خاصی که احتمالاً میان مجتهدان اختلاف
 هست ، مثلاً نماز که جزء فروع دین است ، قابل تقلید نیست ، مسلم
 است و ضروری ؛ بلکه چند رکعت است و هر رکعتی با چه اذکار و ارکسان
 و چگونه و هر وقت چند رکعت مسلم است ، قابل تقلید نیست ، پس
 در چه مورد باید تقلید کرد ؟ در این مورد که چند فرسنگ باید
 رموظن خود دیر ندهد ، باشیم که مسافر ثقی شویم و نماز را تمام
 نحوانیم ؟

۱- در مجله " طلب ایمان " قم ، اتهام نامه ی زرنگانه ای علیه
 اسلام بدست نوشته بودند ، در آنجا نویسنده ، که گوشیده بود ، بسیار
 بحریف و سب ، همان اتهام را ثابت کند که از دو سال پیش قرر شد .
 است و میدان متهم کنند ، در بحث شوری و انتخاب حلیفه ، نویسنده ار
 دستپاچگی نقد بحث " اجماع " را در انتخاب حلیفه که معنی اجماع
 امت است ، بلا اصطلاح خاص فقهی " اجماع " و بها در یک حکم ،
 اشتباه کرده بود و این حمله کرده بود ، و قس من جواب دادم که شما اشتباه
 کرده اید ، نوشتن من در خصوص ما است و شما که در این رشته ، میسید بهاب
 ما یرد میگیرید ؟

بامسائل تازه و بی سابقه پیدامی شود و حقیقه باید حکم فقهی آنرا تعیین کند ، مثلاً سرقتی ، بانک ، پلیت بخت آزمائی ، ... اما در تشیع صفوی ، مردم در همه چیز مقلد کور و تسلیم مطلق روحانی خویش اند . و روحانی صفوی عقل و علم و دین و احساس و سلیمه و فهم و زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم را هم بافتوی ، که بصورت فرمان شان — کوتاه قاطع — مرونهی صادر می شود تعیین می کند . مثلاً نویسنده ای صاحب نظر ، متخصص علوم طبیعی در سطح جهانی امروز و آشنا با قرآن و معتقد و مفکر ، تحقیقی علمی راجع به تکامل در قرآن می کند و بطریقه تاره ای راجع به خلقت آدم که يك بحث علمی و فلسفی است ابرار می دارد که نهجه يك عمر تحصیل و دین و تحقیق و تخصص وی است و صد حد فیهل و آیه اربعه و اقرآن آورده است و به عنوان سربزه علمی تاره ای منتشر کرده است . نمی گویم چنین کتابی در بنسفاً نیک است ، حسب ، اما اراطر يك قرآن شناس و متخصص علوم و آشنا به بحث تکامل و صاحب نظر در محبت نفس شناسی در علم و دین و قرآن ، اما ، در بنسب صفوی ، مقدس — خود ارجویدن کتاب عاخر است ، آنچه را از کتاب دریا فیه — در کاغذی می نویسد و روحانی خود اثر صنعائی کند ، روحانی هم نمی گوید بنسب در صلاحیت می نیست ، بنسب بنسب و علمی است ، به بنسب — مربوط است و به علوم طبیعی ، کار من هروم حثام فقیر است . بر سبب همین قصور علمی معذرتش که در پرتو این اندر استغناء نره است ، جواب می دهد ، صفوی صادر می کند که " این عقیده فاسد است و به

کتابی، کمتر با خود نویسنده در میان می‌گذارند غالباً از رو بسروشیدن
 با نویسنده می‌گیرند، نظریات علمی انتقادیشان را در روضه های روانه،
 تکیه های سینه زنی، محافل عزاداری، باعده ای بی تقصیر که برای خوردن
 چاشنی و ریختن اشکی و ردن چرتی آمده اند، در میان می‌گذارند! —
 وارد مجلس شدم، تپ مستمعین جویری نبود که حتی احتمال آنکه یکی مرا
 بشناسد وجود داشته باشد، برنامه جای اجرا شده بود و برنامه اشک
 هنوز نرسیده بود و برنامه چرت اجرامی شد، و واعظ هم برای گرم کردن
 مجلس و باره کردن چرت های مردم به چاره کارگر حسته و دهاتی های در
 هم شکسته و بهم ریخته عرب، قهقهه مراهی بیشتر و حشتاک و حطریک
 تصویر می‌کرد و داد و بیداد که چه نشسته اید که همه جیر ارد سب رفتند!
 جوانهائانی که اردست رفتند و دانشگاه که رفت و حال خوب بارار شدند
 ست و فردا هم به سراج شعا می‌آید و اسلام شناسی به شصت و شصت
 خواهد کرد، خوبتان را و انیس پیشگیری برید!

نمی‌دانید این کتاب چه ضرر است آوردن است، نوشته در
 اسلام، در قرآن، تاریخ، جامعه، نظام حرکت بشریت در زمان،
 فلسفه، تاریخ، بر اساس چهار عامل است: سبب، مصدق، شخصیت
 و ناس. اولاً می‌بینیم اسمی از حد در کار نیست، یعنی شیب انهی سری
 در زندگی رد! اسمی از پیغمبر نیست، اسمی از مولا، اسمی از ائمه
 معصومین نیست.

عوض چیست؟ بجای خدا، بجای پیغمبر، بجای قرآن.

ودشمنان فکری اسلام سخن می گوید برویم یا نرویم * تعیین موضوع یا مورد خاص با عقل وتشخیص خود مردم است * اما در تشیع صفوی ، مقلد موارد خاص را هم از روحانی اش میبرد و روحانی اش هم صریحاً بنظر مخصوصی مثبت یا منفی می دهد و می گویند مثلاً به فلان کس رای بد دهید مرد صالحی است ، به فلان کس رای بد دهید مرد فاسدی است ، فلان کتاب را بخوانید ، چون نویسنده اش عماد الدین و ثقة الاسلام والمسلمین و مروج الاحکام دین مبین و ... است در آن مثلاً نوشته است : " قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من كس حنورة بحورد ، به بهشت وارد می شود " (۱) (قابل توجه پانیرکارها و میدان دارها و بار فروشها و بخصوص اهالی مشهد و گریاب اصفهان) و فلان کتاب را بخوانید ، چون نویسنده اش در آن گرچه صدها مطلب ناره در اصالت تشیع و احقیقت علی و معنی وصایت و تدبیر و ارش جهانی خدا ان پیغمبر و عدم صلاحیت دیگران نوشته ولی نوشته که فلان صحابی فلان بیماری را داشته .

پس فساد عقیده مولف روشن است و معلوم می شود که وهابیس سب و " ولایت " ندارد ، درست است که همیشه قلم و ریاض در خدمت اهل بیت بوده است و با استدلال و منطق و بهشت ، مرور علی ، رشید و امام و وصایت دفاع کرده است و بی " مسأله " امامت و ولایت و اهل بیت به استدلال و منطق و علم و این چیزها مربوط نیست ، این يك توفيق قلبی است —————
 ا-رك * كتاب " راه بهشت " چاپ مشهد

و عداوت الهی است که به هر کس حواصی می دهد و از هر کس حواصی در پیج می کند و هر کس دارد به دلیل و آیه احتیاجی ندرد و کسی را هم که قلبش سر سیاه بود و استحقاق هدایت و محبت اهل بیت و کرامت و لایم بند شد ، باندیل و آیه به ره نمی آید و اساساً مسأله ولایت بحث عقلی و علمی نیست ، تعبدی و قلبی است " ! گذشته از آن ، « بنویس و بپری » ولایت را اعتقاد به اهل بیت عصمت ، با صدها دلیل جامع شناسی و تحلیل تاریخی و منطقی و علمی و سیاسی عرب و یونان و شور و سقیفه را محکوم کردن و راه علی را بشمار این نیست ، فحش حواصی و در بند دهنی و حواله کردن حرفه‌ی رشست نسبت به خلفا و اصحاب و حتی همسر پیغمبر است و علامت شیعه علمی یعنی این حرفه‌ها * (ابرحی بی نظران معتقدند که مصلحت نیست این حرفه‌ها گفته شود ، اولاً ، گفته می شود و می بینید و می حواصی و شب و روز می شنوید که می نویسد و می گویند و تلاش می کنند * این است که بر همه کسانی که به شمع علوی وفادارند و به حیثیت شیعه و علمای رسین شیعه که افتخار علم و مذهب و تاریخ و فرهنگ اسلام اند ، دلبستگی دارند واجب است که به بدگوشی و پاسحگوشی آنها وقت تلف نکنند ولی فقط تفکیر کنند و اعلام کنند که اینگونه استدلال مربوط به شیعه صغری است که فرقه حاصی ست و به شیعه علوی مربوط نیست تا هم نویسندگان و دانشمندان عرصه جهان اسلام بدانند که شیعه علوی حرف حساب دارد ، استدلال علمی و منطقی و انسانی و تاریخی و اجتماعی دارد و منطقش در وصیت ، احقیت علی ، اصابت عرب و عدل و امامت و انتظار و شفاعت و محالفت با مصلحت

فقهی و روش تاریخی و نقیض مدعیان تملین و منطق است بر پایهٔ ادب ،
انصاف ، عقل و قرآن و انسانیت و نه تنها برای هر مسلمانی ، که هر انسانی
روشن و منطقی و آزاد یحواهی پذیرفتنی است .

هم ، روشنفکران تحمیل کرده خود ما که زبان و اندیشه و
استدلال و رفتار و سبب فکری و اجتماعی و میزان انصاف و ادب این ها را مملکت
تفاوت در بارهٔ مذهب ، اسلام و پیروان تشیع می گیرند بدانند که اشتباه
می کنند ، این ها روحانیون رسمی نظام تشیع صفوی اند و وارث تشیع
دولتی سه قرن پیش اند و شبیه به روحانیون رسمی متعصب سنی کهنه
وارث سنی دومی سمرده قرن تاریخ خلافت اند (اموی ، عباسی ،
عثمانی ۱۰۰۰) و مخصوص شبیه جلاهای متعصب و شبه طغای مغرب و ———
کینه و غالباً وابسته ای که در ردیابی اسلام به سفاکی طبع شیعه مشغول
و مأمورند و فقط با استناد به نوشته ها و نظریات و اعمال و احکام دستگاه ها
تعلیماتی روحانیت صفوی ، شیعه را در میان مسلمین بدنام می کنند
و می گویند شیعه ترکیبی است از محسوس و یهود که تحت نام اهل بیت
به محمدر ، با اسلام دشمنی می کنند و قرآن را بقص می دانند ، به نام موس
به محمدر احسان روا می دارند ، اصحاب را از یک کنار تکفیر می کنند ، خلفا را
از اول عمر مدافع و حائز و مشرک و فاسد می شمارند ، به نماز با مسلمین
ظلمه ندارند ، علی را می پرهیزند ، جبرئیل را حائس می شمارند و می گویند ———
۱- رک . اعلامیه چند صفحه ای عده ای از بهترین نمونه های شاخص ملای
صفوی علیه حسینیه ارشاد و بخصوص پیش نویس آیه ی قلم یکی از برجسته ترین
چهره های روحانیت صفوی علیه اسلام شناسی و طرد استدلال این فرقه در دفاع
از تشیع و انتقاد به تملین .

مأمور بود که رسالت را به علی ابلاغ کند ، به محمد ابلاغ کرد
پرسی می کنند ، ارفع رتفا می خواهند ، بجای تعبیه ، صریح به برای
صلحای خود می سازند و دوران طوف می کنند ، برای غیر خدا قربانی
می کنند ، ائمه شان را در گردش کائنات و خلقت موجودات و رسول باریان —
و تابش آفتاب و روئیدن گیاه و حیل و شرک خدا می دانند ، این ها مشرک اند
و دشمن اسلام و مسلمین و قرآن و پیغمبر

فرستاد این علمای "سنن اموی" بخصوص در سوریه ، و —
بیشتر در عربستان سعودی ، بدلاخص در عوسم حج که همه مستعربان
حتی رنکه جمع به کتاب ها و رساله ها و اعلامیه ها و برنامه های
راد یوش و سوریه و یونی و مبرها و محلس ها است که بحث می کنند و نشر میدهند
و موجی رسلیمات گفته توری و مسموم و خطرناک در میان مسراداران
مسلمان بر می انگیزند و عام ، اولشان هم نقل نوشته های همین عمی — ی
"شیخ صفوی" است و ما باید اعلام کنیم که این جنگ زرگری که امروز در
دنیای سلام تشدید شده است جنگ تشیع غوی و سنن محمدی نیست ،
جنگ "شیخ صفوی" است "سنن موی" که انعکاسی بوده است از
جنگ صفویه بدعوائی ها و اسجد مذهب در سیاست دو دولت متخاصم ،
البیاً این جنگ که زرگری در سران کشورهای اسلامی احیا شده است
و برنامه های منظم و بودجه و حساب و کتب دقیق و تکتیک دقیق اجرا
میرود ، بعد از جنگ اسلام و صهیونیسم است و طرح اتحاد و همکاری
و نظام مسلمانان در برابر حضور مشرک خارجی در پیشه همه مردم پیویژه

تبعی رسیدن مسیح علوی و سنتی متعدی سب و نقشه ، نقشه معروفه
 ، فکری ، ریاست جبهه ، سب و پیوستن و سبیل بری اینک ارحطر صهیونیسم
 ، آثار عاید ، بن سنت که مردم سنی بفرستد که حضور اسلام شیع
 ، و مردم سنی را برسانند که حضور اسلام سنی است ، و بری سنی که
 موقضیس سهراین که نقشه ای طرح کنند که و سرپارن که - رجبیه مدخل
 - محل یک سنگر کعبی کرده اند و حمله می کنند ، و بری سنی که شیعیه
 و این نقشه رعیت را بکشد که - - - - - بودی که در راه سنی حسرت
 فاطمه علیها السلام ردی ... و آنچه این راه - - - - - حسرت میخوانی
 عمرخین چنان بوده است ؟ و بری سنی که در راه سنی - - - - -
 اند که در نقشه برای سوبه حدیف حساب شده است ، و بر
 کس گوش دانه باشد ، صدی قهقهه بروری و صحره در در ساحل
 غربی روح خانه میشود .

من ، سال گذشته بود ، که در مسجد سنی (مسجد) رمبری
 شیدم که یکی از و اعراض سنی و هابی - که واری سنی و اسلام
 دولتی خلافت اند - باشور و شرعیه مسلمانان را آنگاه و سب و عصیر و معص
 ولی علاقه مند به اسلام را تحریک می کرد و تکرار می نمود که " بن رافضی ها
 (تهمت آنها به شیعه) از یهود بدترند ، یهود سنی صریح ما است
 یهود زمین ما را ، رفا می گیرند ، این رافضی ها قرآن ما را می گیرند ، میرزا حسین
 نوری بزرگترین محدث و عالم رسمی شیعه کنار نوشته است در رافضی
 قرآن که داریم ، نوشته این قرآن خط سب و سب سب ، سب ، سب

کرده اند، قرآن سب مأمیلا، مایوده است و... سب مام رمان
 است و برقی خمین مام غامب سب، وجود ندارد! وجود رعایا
 در میرسد، بهر مامی، و مامی ها اصحاب و... مامی مامی
 مام مام مام، وجود اصل کتاب سب، و مامی مام مام مام
 مام، مامی مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام
 مامی مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام
 مامی مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام مام

همین نادرشعین است . در ده هزار تن مینور ، یعنی ماه
رمضان دو ماه پیش ، بجهت نه موسم حج است ، بآرد در مسجدی در
استان شام و پس از آن طایفه کوچی سار و تری شبیه همان
خاندان است که در آنجا در آنجا است . مسلمانان دانه و پس
بغیر و معصوم پس از آنکه مدینه در بند ، در حیرت می گرد و شکست
می نمود که ' بنی ناصر ' استیف بین فایده اهل سنن ، این -
سنن و ' یهود مذکور ' می تواند کرد ، یعنی پیغمبر و امام در قبول
ندارد ، بعضی وعده - حصر در رد ، بعضی فاشی اهل بیت است ،
می گویم رتبه ها که می گوید در همه محسن بعد است باشد ،
بهرسم ، ششم ' رتبه نهم ' ، باید که در بند ، بنی یهودی ها
بودند که خانه در آنجا است . پس در آنجا صهیونیست ها بودند که در
به یهود ، در حیرت و در آنجا سریشی در محسن ششم ماه ۲۰۰۰
(در اینجا بدو صدها تن می گویند و در آنجا بحیرت حساسات مردم و پس

صدای شکسته و گریه آلود ، در میان گریه و ناله ای که از مجلس برخاسته است
 قریب می رند) "خبره این ها بگوئید [یعنی به ما ها !] که عدل را کس داد ؟
 کی گرفت ؟ این تاریخ است ، تاریخ های خودشان است که اعراف میکند
 که مرده هك مال یهودی ها بود ، بدو شیخ حنکلی ، فشاری ، دسنوری ،
 یهودی ها آن را به پیمبر بخشیدند ، دوستی معارف کردند ،
 و این سر ها بودند که آن را اهل بیت پیمبر برگزیدند ، نصب کردند
 ... " !

جنگ شیعه و سنی یعنی جنگ شیعه صغوی — سنی اموی است ،
 برای اعدای جنگ اسلام — اسعمر ، جنگ مسلمانان — صهیونیست ،
 همبستگی دو جنگ و همزمانی این دو جبهه بر هر کسی که اردیابخیر در رد
 روشن است ، طرح بحریك آمیر و غیره ای "عصب هك" به شکل
 يك حادثه زنده فعلی ! برای طلب ار "عصب فلسطین است" ،
 من خود مسأله "عصب هك" را در کتاب "فاطمه ، فاطمه ،
 است" تشریح کرده ام که چه فاجعه ای بود و چرا چنین کردند و مبارزه —
 حضرت فاطمه بر سر هك چه مبارزه ای بود و چه فلسفه عمیقی داشت ،
 اما این يك بحث فکری و تحمیل اجتماعی و تحقیق اجتماعی است ، و نباید
 مطرح کرد ، اما تبلیغات چپ های تشیع صغوی آن را بصورت يك رویداد
 یعنی که برادران مسلمان کشورهای اسلامی بخصوص فلسطین را بر رو
 رفته اند و الا آن دارند آن را می خورند و باید با آنها مبارزه کرد و پس گرفت !
 گونه ای طرح می کنند که شیعه خیال کند ، عصب زمین سوناویبه هدی

جولان و بیت المقدس — که اسرائیلی گرفته — متأسفانه مربوط به سین است ، اما مسأله حاضر شیعه غصب زمین فدک است ! فلسطین باید با اسرائیل مبارزه کند تا زمین غصب شده اش را پس گیرد !

تصادفی نیست که در شهرها سربواری یکی از همین مجاهدان جنگ آزادی بحر فدک ، یک ادعای عامه رسمی تنظیم می کند ، بر روی یکی از فرم های رسمی عدیه ، شکایت از این بکریه برای افسرداد شش دانگ مرعه موسوم به فدک ، با احتساب هزار و سیصد و هشتاد سال مال الاجاره مربوطه ، شاکی سید حسین واعظ سربواری یکی از ورثه قانونی متوفی * و تسلیم داد سربواری سربواری می کند .

| | | |
|---------------|---------------------|----------|
| خواهان | خواننده | خواستگار |
| سید حسین واعظ | ابوبکر بن ابی محافه | مرعه فدک |

آری باید گوئیم ، باید نوپندگان عصف و روشنگر و مسئول در میان برادران مسلمان ما — که هم ارتاریح اسلام و حقایق اسلام آگاه اند و هم از سرنوشت کنونی مسلمانان — مردم خود را از خطر اس واقع می که جهان اسلام و ایمان اسلام را تهدید می کنند آگاه کنند و ارتقشه های دشمن و ستون های پنجم آن برای افعال مردم و تفرقه و ریزه کردن کینه های فرقه ای پرده بردارند ، باید مارشاد ، نافذ آکاری ، فعال داخلی دشمن به عدالله ابی ها و کعب الا حیارها و حیره های نفوذ را که به نام عالم و واعظ و فقیه و مورخ و مفسر سنی مذمت ، و مدعیان سنت رسول و معتقدان اسلام اصیل

ود ورا بدعت مد روحانی "سنن اموی" اند و بلند گوهای صهیونیسم ، —
 و همه جا به تحریک عوادلی مذہبی مسلمانان علیہ شیعہ میگوشتند
 و مارادشمن خطرناک اسلام و مسلمانان معرفی می کنند و بدرکنه وعد او ت
 در دنیهای برادران مسلمان میافشانند ، رسواکنند ، به مردم بگویند که
 شیعیان همان اسلام است و دگرخیج ، بگویند که شیعه همدست صهیونیسم
 نیست ، دشمن مسلمان نیست ، بگویند که ناصبی ها ، وهابی ها ، و ارثان
 نفقا و وعاط حلقای اموی اند ، بگویند که علمای مضاف امرتسن ، —
 سید حقیق ، نویسندگان و معر ، عقهای پل امل سنن دربارہ
 شیعه اینچنین قضاوت می کنند ، بر هاکه کتابهای حون "حظوظ
 المریمه" رمی نویسد و این شیعہ علمائی که در جوار یا عدم جوار "اردوج
 بن مسلمان به شیعه" بحث فقهی می کنند ، بر نویسندگان مشکونی کسدر
 موسم حج عیلمون ها اوراق تبلیغاتی علیہ شیعه پخش می کنند ، در
 همین ایام ، در رادیو و تلویزیون بحث بیخ بنیاد را پیش می کشند و بعد ن
 می نازند ، مار مخالف قرآن و سنت معرفی می کنند ، دشمن همه اصحاب
 و فحاش به ناموس پیغمبر و مکرر حج و نماز و توحید میسازند ، علی پرست
 و امام پرست و قبر پرست و بت پرست و مشرک جلوه می دهند ، همه ابن ها ،
 باهمان رده های بلند و بناس و آرایش روحانیت اسلام و لقب فاضل و امام و
 مفسر و محدث و خطیب و فقیه اسلام ، بلند گوهای صهیونیسم ، رسایان
 صهیونیسم اند .

روستقار مسلمانان دل سنی به شمس م م خبر دارند —

و هم از مسلمانان و هم ز دنیا ، باید مردمشان را روشن کنند ، قریب ایستند
 دم ها و سببی های را از حورید ، بجای دشمنی با دشمن و کینه یهود
 و نصاری ، استعمارگر که ناقلب اسلام رخته کرده است ، دشمنی با دوست
 دکنه ، را در آن شیعی را در دل های خود راه ندهند ، با قم و زبان
 های رشید و هوشیار و آگاه و مسئول خود نقاب های فریبنده عالم
 روحانی و فقهی حقیقی و شیعوی و حنبلی و مالکی و بر جهره های اینا — که
 کمب لا حبارند و معیه و مبلغ و مفسر مذهب بن گورین — بدرالند —
 مردم بن عرض و بن نصیر اهل تسنن (که توده مردم در همه حای دنیا
 بن غرض و بن تصور ارا با جهره و قهر شیعه ، تاریخ شیعی فراموش
 مذهب تشیع علوی ، عالم رستین تشیع علوی آشنا کنند و بدانها بگویند که
 شیعه دشمن اسلام نبوده و نیست ، ایرانی ها را خص های مجوس
 و یهودی بوده اند ، هر شش سند فقهی و حدیثی مذهب شمس را
 ایرانی مسلم نوشته است ، رؤسای فقه شما یا ایرانی اند یا تتریمست
 شده ایرانی ، شیعه بزرگترین حدیثکار فقه و تفسیر و تاریخ و فلسفه و
 فرهنگ اسلام است ، هم اکنون نوز علمای راستین اهل تسنن شیعه را بزرگ
 و محترم می شمارند عبد الرحمن بدوی ، محقق جهانی اهل تسنن ، نهضت
 شیعی را بنی بهیص معنوی و حقیقت حوثی و عمق شکافی در اسلام میداند ،
 سیح شلتوت مفتی اعظم و مرجع رسمی روحانیت دنیای اهل تسنن ،
 مذهب شیعه را مذهب رسمی اسلام معرفی کرده است و به همه اهل تسنن
 اجازه می دهد که به فقه شیعی بپرسند و عمل کنند !

به مردم دنیای اسلام علام کنند که مبانی اساس عقاید شیعی را همه نویسندگان بزرگ و منصف اشرافین در این عصر که مسائل روشنی شده است و بعصب ضعیف، قبول دارند وجود برآن تکیه می کنند، ظاهر حسین، عقاد، بدوی، حوثة استخار، شب اشاطی، مرالی،^۱ حنی مسیحیان منصف و دانشمند عرب: جورج جرداق، کتانی، حلیلی جبرن، جورجی ریدان^۲ میگویند که شمع علوی مشرق و محافظ قرآن و حدیث و قهر پرست و علی پرست^۳،^۴ نیست، این حرفها و فهمش^۵ و تهمت های^۶ "تسل، موی" است، شمع علوی هیچ نیست چرا اسلام حقیقی، اسلام منهای حلافت، ظم، جور، دیکتاتوری، دروغ، بدعت وفاق^۷، شمع اسلام است، اسلامی که تاریخ اسلام راغب میکند تا مکتب اسلام رحمان نگاه داشته باشد^۸، شیع فقط می خواهد سلام در بجای آنکه از سلسله حلف بگیرد و علمای وابسته به حلف، اراکل بیست بیامورد، همین و دیگر هیچ^۹!

و روشن فکران شجاع شیعی نبر که می دانند اسلام چیست؟ شیع چگونه اسلامی است علی و ائمه چه مرگه^{۱۰} چه می تدیشد^{۱۱} راهش کدام است و در نزد کدام^{۱۲} مرد عدل که جل به چه دینی است^{۱۳} می دانند که علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ائمه شیعی همه یکتا در رسد و آن هم آموز، راستین سلام شد و رسولی بادینا امروز شدیم^{۱۴} و مید که به هر جمع^{۱۵} شیع بیستم چیست^{۱۶} بلندگوهای سنی اموی در رسیده^{۱۷} سلام چه صورتی از شیع رسم کرده اند^{۱۸} باید این کسانی را که به

دم ولایت، علی و اهل بیت مهدی موعود، عصب خلافت نبوی است. شهادت، * * * رل مقابل بلندگوهای سخن اموی رادر میدان شیعه بازی می کنند و هر دو نسخه خانی را که کارگردان و جدید ستشان داده است می خوانند. معروف کنند، باید به مردم بگویند که عمل تبلیغات سخن اموی، حرفهای شیعه صفوی، عقاید علی بن ابی طالب و شیعیان و صوفی و اسماعیلی را به بنیام شیعه در میان برادران جدید سخن می کنند و عمل تبلیغات "شیعه صفوی"، حرفهای صوفی و وهاب خارا که "سخن اموی" مخلوطی از آنها است، مردم جدید را در حال سخن در میان شیعه مشرب می دارند.

و نکته دیگر، مسئولان مسلمان باید مردم را در میان این سه گروه، امام هادی، هادی، باید به مردم بگویند که این سه گروه بظاهر در برابر قرآن و حدیث و احکام می ایستند که شیعه این سه گروه را و همه آنها را سخن حق می دانند و بر این اساس، نظر شیعیان بهتر است از همه آنها برتر است. این مسلمانان باید به سخن و ادوات است. * * * * * سخن به تمام می شنید که به بعضی از مسلمانان می شنید که می گفتند که ما در میان این سه گروه، امام هادی، هادی، باید به مردم بگویند که این سه گروه بظاهر در برابر قرآن و حدیث و احکام می ایستند که شیعه این سه گروه را و همه آنها را سخن حق می دانند و بر این اساس، نظر شیعیان بهتر است از همه آنها برتر است. این مسلمانان باید به سخن و ادوات است. * * * * * سخن به تمام می شنید که به بعضی از مسلمانان می شنید که می گفتند که ما در میان این سه گروه، امام هادی، هادی، باید به مردم بگویند که این سه گروه بظاهر در برابر قرآن و حدیث و احکام می ایستند که شیعه این سه گروه را و همه آنها را سخن حق می دانند و بر این اساس، نظر شیعیان بهتر است از همه آنها برتر است. این مسلمانان باید به سخن و ادوات است.

همیشه اینچنین بوده است و کیون بر اینچنین است .

باید به مردم شیعه بگویند که آب است بر وجودی موحی بزرگ
شیعه گام اول را برداشت و حتی نمیده غرساند و مؤسسه ای نام "دار بفریب
بهن المذهب" در مصر به تأیید پاشای بود و بنیانگذار آن بن عالم پرستی
شیعی آقای شیخ محمد تقی علی بود . تنوی شیخ شلموب بر برسمعی است
مد حب شیعه در جامعه حل شدن و حتی در دانشگاه رسمی اسلامی را هر
به کوششهای پاشا صادر شد . فوئر که بعد جاتسن موی آثار بر رجو -
گودر و شیخ صفوی ، بکن اردش وارد بود و جاد شدن مجدد مسائل
صهیونیسم و حمله اسرائیل ، همه اینها شب ر بقدر آب کرد نامحای آن
تفرقه و تبعاض روح باید " باید بگویند و پیوستند که اکنون نیز علمای بزرگ
و مراجع عالمند و شیعی است که در بر بر است و بسیار توضیح و بر نامه تبلیغات
دستگاههای شیعه صفوی مقاومت می کنند و می گرد رند سمپاشی اینها در
جامعه شیعی دامنه پیدا کند . باید علم کنند که عهده علی پرستی و ولایت
پرستی و امام پرستی ، قبر پرستی مربوط به فرقه صفوی است ، علمای
شیعه تنوی فوئر دسان روشن است " برسمی بر خدا ، صمد عبور
خدا ، عبادت به بکنه بر خدا فوئر است ، صوف به عبور که پیوسته ،
و حتی صحبت به بر خدا بر بری خدا و مرشد و در ره خدا شوب است .

آنگاه می گویند اسرائیل بر ناسر بر شخصی است ، مقصود من
" بر ای آسا " بوده است و رسم هم بر خدا " است و عهده بر اسرائیل
اند و بیاس هر پاسی که باشد . " تبیین به شیعه صفوی مد و بد اسرائیل ،

بریکونزل رل مقابل ، علمی "ستن اموی" ، با ستناد به این شعارف
 و به بن بهانه عا ر نیجه رابکوبند ، مار درجهان ، سام رسوا کنند و همه
 فدائاری واحا من و بهمن و فحاربت سیمه و درین شیع و فرسنگ و تاریخ
 وقفه و ستم سیمه ریبهمل سارند ، حهرة علم راسین شیعه
 و حسابات و قدر مردم مسلمان مارا در نظر برادر نشان مسیح کنند ،
 در دل آنها عده و کینه مار بکشد ، مارا رجم بفرستند ، مارا ستمسار
 بفرمایند ، مار رو - رو ی شمع بسج کنند ، رصهیو بیسم بشت کنیم ،
 مارا بحدی هم بدند ، غراموس کنیم به حمیه کتند ،
 نصار فرستند که همه این کتائس ها و احسان ها و خیرات
 و بخت ها و حرف ها ، رضر - و سویی محاضرم به یک نیجه بفرستند و بک
 رضر و بخت بسن موز و سیم صغوی عا در می شود و آن این سدا که
 آنجا به این نتیجه میرسد که ؛
 « پس بر حقه مسیحین سدا سدا که نیجه اسرائیل بد براسد ،
 - رین سو هم ، سحفت سها - ضمن نیجه رامی گیرند که
 « پس بر حقه مؤمنین رین سدا که سنی اسرائیل - بر سدا ؛
 و مستحقاً و عسلاً ، جمع بن بر معاذله نیجه سن بن میسود که
 بس - بر این تاریخ ، بر عسرها و ابند و سرنوشت حورث مسیم
 سدا که

" سرئیل بر حقه مسیم بر سداست " .

به من یون حساب کند که به چه ای که بران سداست و بران -

چندین فیوٹی ، ڈرمیں جود مسلمین اور دیگر بعض مسیحیوں ، بہ صرف
سہولت سے جھگڑ رہے تھے ؟

در اینجا است که بشر می دهد چرا شیعیان می گویند که
تقلید در اصول عقاید حرام است و اگر می کنند که تقلید - مسائل
عقلی جابر نیست * عقلی خود باید به او که از رب معبر و سرف باشد
علمی شد بحیثی کند با او که استدلال و روشن شدن شخصی خود مشخص
دهد * مشخص فقط در زمینه مسائل علمی و تخصصی فقهی و شرعی شروع
احکام علمی است و این تقلید به عقید و استدلالات را بر مطلق و آزادی
افراد صدمه نمی زند * چون تقلید عقلی نیست و سبب نمی و تخصصی
است از نوع تقلید است که من اینک مشخصی نیستیم * بر مود رفع
یک نقص می که می رسد به سفارش علمی می که در مود نوع و در حقه روحی
که باید بکار بریم یا مواظبت هائی که باید در نظم و ر نوع تقلیدی است که
یک بیمار گاه و سر به شده و غمخیزد از این شک مشخص معالجه می کنند
پزشکی که خود را بحال برده و در علم و تحقیق و تحقیق
خود در درسی و علم و مهارت و تخصص - به است و این به اصل منقصی
در زندگی شمع انسان های معجز است و شرحه می بیند و می شود
و علم و شیب و رسانی به حیدر بر و تحقیق ضرورت بر و دامنه بر و زمینه اش
معجز بر و رسانی بر و بخور که استانی که در رسیه های بزرگ بر و رسانی
می کند به سبب تقلید می می کند و است سائین رسانی ساده می می کند
مسافر جیب با پولو می رسد در برابر مسئولین هدایت و کنترل تقلید می کنند

ندیدم و متوجه یں چیزها نشدم و حیلنی هم معتمد سده بودم. میپرسم : آقا، چیزی دیده اند؟ کدام شریه اش، برنامه اش، سخنرانی اش، کدام جنبه اش را آقا نپسندیده اند؟ وانگهی بابت یکصد سحر من یا بوسه نه می شود. درباره یك مؤسسه بزرگ مصوب قاطع و کس کرد. می گویند : آقا هیچکس برنامه ها و کتاب ها و دورسها و سخنرانی ها و این مؤسسه را ندیده و نپسندیده اند و هیچکدام از اشخاص این مؤسسه را نمی شناسند. از اومی خوشم که يك روز به آقاگو خودشان سریف بیاورند از بریف بییند و بعد مصوب بفرمایند. اگر اسکاکی بییند بدتر بفرمایند. راهنما کس، اگر دیده بگرد، بعد دستور دهند که کسی نرود. می گویند : آقا، اصلاً در بحث سریف ندارند.

میپرسم پس آقا! کجایه چنین مصوبی رسیده اند و لطفاً قاطع هم درباره یك کتب، يك دورس بابت مؤسسه علمی دینی راده اند؟ می گویند : " اشخاص " میروند آقا را، می بییند و با هم حیلنی برای آقا میبرند. مؤسسه می رود، بر اسب که آقا فرموده اند، نروید! میپرسم : " اشخاص " چه سبب اشخاص هستند؟ و لا سالام ند؟ شاید عالم اند؟ یا آلا آقا خودشان مستقیماً خوانده اند و رفته اند و دیده اند؟ می گویند : حیر، اشخاص " حیر " هستند و برار اغلب معتبرند و چون ما را می خوانند، روزه می گیرند و جواهر می پرد از بد معلوم است کسی که آخر دد رسب و متدین هستند و دروغ نمی گویند.

میپرسم : آیا جامع معلوم میشود که فقط " سام " ند، عالم هم

چون اشباح مستقیم چو می گوید: و اوله من دینر بر حیرهایب و حیرمدارم .
ضمیمه حوزی می نویسم ، شاید در طرق - مخزن مطیع شده - و وجودش با
وسائلی که دارند تحقیق کرده اند ، رصمصاء می گوید : و غیرمایند ،
میبرسم بن حاشیه رسد ، و چون که حمایا چشمه - و هم بالوشهایب
دیدم و رسیدم و که آنچه به آن غرض کرده اند صحیح است ، حراسه
در باره حیر که می شناسی و حمی میبینی . حساب آقایان را که ندیده
و مشاهده است قبول می کنی ؟

می بیند معنی می رسد من حراف مر افاعل کنم ؟
من گوئیم نه ، می رسد . من آن را ندیده ام که معلوم حساب حاشیه
کسانی مد ، مصوب کرده اند ، می خواستی بداند که این حقیقت که
باصرف می خوانند ، بعد از چند و چهار روز پس از آن ، آقا که این
حراسه را می شناسد ، آنرا بر آن می رسد ، حراسه صرف صوف و آثار در
حراسه بگذران و به عرصه می رسد ، که آنچه به غرض آقا رسانده اند
حاشیه است و من حوزم ، نزدیک آمدیم و دیده ام و رسیدم ام و در سفیر
حراف آن حمی شده در دین قاضی است ، می رسد ، بلکه ، ای و
چند بار شمشیرهایب مد ، با وای و آه و آمده و در دست تار
علیه بن کذب و بن محض بخوبی می گردند و حمی می کنند . می نویسد . . .
می نویسد ، همه حامی گویند ، حیرت حاشیه می بیند می نویسد . . .
نقل شده است " مدد صلاح حیرت حاشیه و حراف رسد
در حاشیه حاشیه حوزم ، دفعه دوم ، در حراف مد ، می رسد .

حزین چه بود که آن را ... لا مصحح ندیدند و در این باب
 صحبتی بشود * دعوت شد ... ما ... است پا چکی بالحق بی بی
 عربی کردم و پشیمان شدم * کردم آقایان مضامینی که درباره کتاب
 و آن مجلس فرمودید ، وصیحه ... استم که به عرض برسانم که خلاف به
 عربی رسانده اند و بار خوسم به عرض برسانم دیدم دیگران در رسید
 به عرض میرسانند صلاح ندیدم که به عرض برسانم * * *
 يك مرتبه آقایان عصبانیت فرمودند اشخاص موثق به من
 خبر داده اند و من بآنها اعتماد دارم *

من هم عقده لای کلوم را گرفت و دست آقایان بوسه دادم و آمد همرو
 و گفتم دیگر غلط مکنم به همچون مجلسی بروم یا همچین کتابی
 را بخوانم *

یکی اردوستان دانشمند که از علمای "تشیع صفوی" است
 مطلبی را گفت که بهترین نمونه است ، رنظر روانشناسی و انسان شناسی فرهنگی
 در نظام تشیع صفوی و نشان می دهد که در این فرقه اساساً ذهن مؤمن
 را بقدری محیط و ضعیف و تقلیدی بار می آورند که رحه انسان های اوست
 نوع نیرومندی هم رنظر عوش و قدرت مغزی پائین تر است و برای مقابله
 تصور نیست که بفهمم در این ذهن چه هائی گذرد و اساساً ما اینهم آن —
 چگونه است *

مرگفت ، در مسجد گوهرشاد مشهد میرفتم ، حائمی آمد ، به
 اخبار بناسم ، خیال کرد از روحانیون مذهب " تشیع صفوی " هستم و گفت

آقا : يك استخاره بفمائيد " ! برای آنكه دلش بشكند ، تسبیح را در آورد
و ربه قبله ایستادم و مشغول ذكر و قلمات دهنی برای انجام عمل استخاره ،
دیدم گفت : آقا ! گفتم : بله همشمره ! گفت : " نطقاً همان نیتش را هم
خودتان بفمائید " ! !

می بینم که این " آقا " در مذبح صفوی اصلاً خود شیعه کار را می کند ؛
بجای مردم فکر هم می کند ، نیت هم می کند ! و می داند ، بقدری در برابرش
ذلیل و زبون است که حصان حق و حقوق ظهیمی انسانی را هم فاقد می شود حتی
بر خلاف مشهودات حسی و محسوسات عینی و واقعات لمسی و روشن و بدیهی
همه رای می دهد و آن درباره چیری یا کسی که هیچ اطلاعی خود ندارد و مطالب
حیرت انگیز هم باز همین خود عوام الناس اند و شخصی بنام آقای : " می گویند " !
با این همه ، می داند برابر آقا ، عقلش را و حتی حسش را هم بی نقصان و مسلم
خودش را انکار می کند و در اینجا است که هم معنی و هم عبق و درجه معنی این
آیه جلیل قرآن روشن می شود که :

اتعدوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله (توبه آیه ۳۱)
و ما می دانیم که در تاریخ یهود و مسیحیت هرگز دوره ای و فرقه ای نبوده
است که روحانیون دین خود را پرستش کنند ، و اینجا است که : قرآن خود تفسیر
می کند که پرستش کردن کسی غیر از خدا به چه معنی است ؟ " این ها احبار و
راهبان — یعنی روحانیون — خود را هم غیر از خدا ، ارباب می گرفتند " . ارباب
گرفتن یعنی چه ؟ ارباب ، جمع رب است ،

رب ، یعنی همین : آقا !
در برابر پرده ، ملوك ، پند !

و "مید" ! "مراد" ! و "ارادت" رابطه میان این آقا و این بنده ،
در مدد هب " آقا پرستی " :

الف : در فرهنگ باستانی ایرانی که بقول فردوسی : " همه بدگانیم
" خسرو پرست " ، تقلید از خسرویه حدی است که بگفته سعدی :

اگر او روز را گوید شب است این بیاید گفت : " اینک ماه و پیروز " !

ب : و در تصوف ، پرستش مراد شرط اوست قدم است ، تقدید از پرستش
روحانی تا آنجا است که بقول حافظ :

به می سجاده رنگین کن ، گرت پیر معارف گوید

که حالت بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها -

ج . و در ناسیونالسم یا قومیت ، تمایل به قهرمان پرستی از مشخصات آن
است که غالباً بصورت " پیشوا پرستی " تجلی می کند ، چه ، در چنین روحی که بی شک
جامعه نژادی یا قومی حاکم میشود ، روح جمعی ، یعنی روح قومی یا نژادی در یک
شخصیت که پیشوا است یا رهبر ، تجسم می یابد و مردم در پرستش او حصائیس
فوق طبیعی یا الهی که برای اوقات می شوند ، روح ملی یا نژادی قوم یا جامعه
خود را می ستایند ، نمونه^۱ علامه^۲ در عصر ما ، فاشیسم و نازیسم در آلمان و ایتالیا
میباشد . - این است که تشیع صفوی که توحید مطلق و باب است و ملی مظهر بندگی
ویژه خدا ، در " تشیع صفوی " بصورت يك تثلیث در می آید و مردم رجعت فکری
آقاها را در پس و دنیا را می بینند و این رابطه پرستش را در تشیع صفوی از سه
عنصر گرفته اند ، سه عنصری که صفویه ترکیب از آنها است : - سبطیت ، تصوف
و قومیت ، و بپوششی از اسلام و مجموعاً " تشیع صفوی " ! که در آن ، مردم هم
خود خدا را می پرستند و هم سایه خدا را و هم آیه خدا را .

سجن بسیار است و عرصت که وامکنای کسر! همیرا انداره که نسل
 روشنگر و مسئول این جامعه میر و کم آگاه بود که ... نامه روز ما و بیان ما
 و فرهنگ و تاریخ و مذهب و مردم ما آورده اند. کانی است. اسم مستوی بود
 را احساس کنند و بداند که حق در کار است که در این کار هست و اینها را بداند
 و اراده آنها است *

در اینجا، نا آگاه که مجانب است، اصول اعتقاد این دو فرقه ای را
 که ظاهراً بهم بسیار شبیه اند و باطناً عیناً هم اند، قیاس می کنم و میسر
 اصلی را در هر دو عین معنی می کنم *

در شیخ عوی :

وصایت : یعنی اصل حکومت انتصاب
 موروثی و سلسله ارش تنهای برضای
 براد و قریب خانواده گس *

در شیخ عوی :

وصایت : یعنی توصیه به محرم به
 فرمان خدا برای نشان دادن لایق تر
 در حق ترین برضای علم و تقوی که در
 خاندان اویند *

امام : یعنی اعتداده دوارده -
 اسم معصوم مقدس ماوراء الطبیعی
 "قور انسانی" و تنها و سوله نظرب
 و موبل و شفیع و دوازده فرشته
 براد برستری و موجود اس عین شبیه
 به امشاسپندان و خدایان کوچیک

امام : یعنی رهبری پاد انسانی
 برای هدایت مردم و نمای در سب
 جامعه و بردن اجتماع بسوی آگاهی
 و رشد و استقلال رأی و شخصیهائی
 که "نسان مافور" است و محکم
 عینی مذهب اند بر سران

در تشیع علوی :

شد حسن و پیروی کردن و آسمانها
آگهی و تربیت یافتن *

عصمت : یعنی اعتقاد به پاکسی
و تقوای رهبران فکری و اجتماعی ،
پیشوایان مسئول یمن ، علی و
حکومت مردم یعنی نفی حکومت
حائز ، نفی پیروی از عالم ناپاک ،
روحانی نادرست و وابسته به
دستگاههای خلاف *

ولایت : یعنی بنهاد وستی و رهبری
و حکومت علی و علی وار باید بر من و
نه غیره و پس علی ، زیرا او نمونه عالی
بندگی خداست ، رهبری اش
چون چراغ روشن هدایت است و رائد
رسمی قبیله بشریت و حکومتش ،
چون تاریخ انسان آرزوی عدل

در تشیع صفوی :

پیرامون خدای بزرگ آسمان *

عصمت : یعنی ذات مخصوص
و صف استثنائی خاص موجودات
عینی که از نوع انسان حاکمی نیستند
و لعرش و خطایم تواند کرد و اعتقاد
به اینکه آن چهارده تن چندی
ذات های بودند *

یعنی اثبات طبیعی بودن حکومت
حائز ، قبول عالم ناپاک و روحانی
مطحرف و وابسته ظلمه ، چو
این ها که معصوم نیستند *

ولایت : ^{خبر} یعنی بهائیان را داشتن
و از هر مسئولیتی منبری بودن و بهشت
را به خاطر ولایت تضمین کردن و آتش
دورخ کارگر بیفتادن و اعتقاد به اینکه
ولایت به درد خلق و اداره جامعه
نیس خورد ، بلکه به خدا کمک می کند
و در اداره جهان طبعیت دست اندر

در تشیع علوی :

وآرادی و برابری او را در هیچ سال
حکومتش دارد و ملت ها همه به آن
بیازمندند .

شفاعت : عامل کسب " شایستگی
نجات " .

اجتهاد : عامل حرکت مذہب در
رعایا و پدیده های تاریخ و انقلاب دائمی
و تکاملی در پیمایش مذہبی و تکامل
و تناسب حقوقی در تعمیر و تحول
نظام .

تقلید : رابطه منطقی و علمی و
طبیعی و ذریع میانی عام یا غیر مشخص
با عام متخصص علوم مذہبی ، در
مسائل علمی و حقوقی که جنبه فنی
تخصصی دارد .

در تشیع صفوی :

است .

شفاعت : وسیله " نجات ناشایسته " !

اجتهاد : عامل ثبوت و جمود
و مانع پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری
و وسیله تکفیر و تقسیم و محکومیت
مطلق هر کار ، تار و ، حرف تار و ، راه
تار و ای در راه دین ، در نظام
رنگی ، در فکر ، در علم ، در جامعه ،
در همه چیز !

تقلید : اطاعت کورکورانه از روحانی
و تابعیت مطلق وی چون و چرا از
عقل و عقیده و حکم روحانی ، و به
تعمیر قرآن ، پرستش روحانی
مذہبی !

در تشیع علوی :

عدل : عقیده ایست دربارهٔ صفت خدا که عادل است و جهان بر عدل است و نظام اجتماع و زندگی همسز باید بر عدل باشد و ظلم و ستم و برابری، نظامی عبرتبخش ضد الهی است و عدل یکی از دو پایهٔ اساسی مذهب است ، که عدل هدف رسالت است ، شعار بزرگ اسلام است .

دعا : مطلقاً است که می آموزد ، آگاه می کند ، نیکی و پیمانی را تلقین می کند ، و عینی است که روح را به معراج روحانی میرساند ، از نور ترکی بدر می کشد ، به حد برسد و مبدء تعلیم و تربیت می دهد .

انضمار : آمادگی روح و عقل و اعتقادی برای اصلاح ، انقباض

در تشیع صفوی :

عدل : بحثی است در صفات الهی ، مربوط به بعد مرگ و پیمانی یا تعیین تکلیف برای خدا که در مقام چگونه مصوب میکند ؟ به این طرف پیش از مرگ مربوط نیست ، چون پیش از مرگ محبت عدل مربوط به شاه عباس است ، کار قبضه را به پسر واگذار ، کار خدا را به خدا ، دنیا فلک و سلطان شاه عباس نیست ، آخر فلک و سلطان خدا .

دعا : وردی است که خاطره جمعی می آورد ، حد بر می کشد امید واهی میدهد ثواب های بی نظیر به قفسه بر می آورد و - - - مسئولیت های سنگین که حرج دارد و رحمت و ضرر و خطر می شود .

انتظار : وادادگی روح و عقلی و اعتقادی برای تسلیم به وضع موجود ،

در شیخ علوی :

تعمیر وضع جهان و ایمن قاصح به
روان ظلم و بی‌پرویی عدل و یون کار آمدن
طبقه محروم و اسیر و وراثت رحمت
به توده عارت شده و اساس هائی
صالح و خود ساری برای انقلاب جهان

عجب مسئولیت مردم در تعمیر
سربوشت، ایمان، رهبری و رندگی
مملوئی و اجتماعی خود، برای تعمیر
رهبرش از مردم آگاه و مسئول و بابت
که بتواند جانشین رهبر امام باشد.

تشیع علوی تشیع شناخت است و —

محبت

شیخ علوی مسیح سمی است
شیخ علوی و شیخ وحد است
شیخ علوی و تشیع عدل است

در تشیع صوری :

توجه فساد و جهل دیدن هر چه
آید سال نوگویم در یخ اریار سال و یخی
مسئولیت و یاس از اصلاح و محکومیت
فیلی هر قدر می.

عجب سلب مسئولیت از همه کس،
محیط همه احکام اجتماعی اسلام و
مجهود بودن هرکاری و غیر مسئولیت
بودن قیوم هر مسئولیت اجتماعی می
بعد رینگه تحت امام می تواند رهبری
کند و قضا را امام می توان به عیب
کرد و در برابر امام می توان مسئول
بود و او هم غایب است و هر هیچ
به حبس!

شیخ علوی تشیع شناخت است و —
و محبت

شیخ علوی مسیح سمی است
شیخ علوی و شیخ وحد است
شیخ علوی و تشیع عدل است

۱- زندگی
۲- عدل و قسطی، عدل در برقریاب

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| تشیع طوی تشیع رسم اص | شیع صفوی تشیع اسم |
| تشیع طون تشیع پیروی اص | تشیع مغری شیخ ستایش |
| تشیع طوی شیخ اجتهاد اص | تشیع صفوی تشیع حدود |
| تشیع طوی تشیع مسئولیت اص | تشیع صفوی تشیع تعطیل همه |
| | مسئولیت ها |

تشمع طوی تشمع آزادی است
تشمع طوی تشمع انقلاب گریلاست
تشمع طوی تشمع شهادت است
تشمع طوی تشمع توسل برای تکامل است
تشمع صغوی تشمع عودیت
تشمع صغوی تشمع فاحشه گریلا
تشمع صغوی تشمع مرغ
تشمع صغوی تشمع توسل برای تقلب است

تشیع طوی تشیع توحید اسب تشیع صفوی تشیع شریک
تشیع طوی تشیع اختیار اسب تشیع صفوی جبر

تشیع طوی پاری حسین است تشیع صفوی گریه حسین
تشیع طوی تشیع اسباب است تشیع صفوی تشیع قوس است

شبه طوی / شمع امام طوی است / شمع صغوی / شمع سبط صغوی /
شبه طوی / شمع انتظار مثبت است / شمع صغوی / شمع انتظار منوی

شمع مسوی شمع تنه، جا رود لمرات

وبلاخره ،

خواهران ، برادران ،

شیخ طوی ، شیخ صوبی ،

شیخ "نه" ا-ب شیخ "آری" ا

والسلام





